

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228647

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. 2-1 9555 Accession No. 12202

Author رحیم زارہ کیفوی

Title صفت های کلیه جلد سوم

This book should be returned on or before the date last marked below.

جنگ‌های صلیبی

بقلم رحیم زاده صفوی

جلد سوم

حق طبع محفوظ

این جلد که سومین و آخرین کتاب تاریخ
جنگهای صلیبی است با معاشقات دوشاهزاده‌ی
ایرانی نژاد و انگلیسی که موجب صلح و
آشتی اروپا و مشرق گردید پایان و فرجام میرسد

شاهنشاه فقید رضا شاه پهلوی

این کتاب را که آخرین و مهمترین قسمت است از تاریخ جنگهای صلیبی بیاد بود یکی از برجسته ترین نامهای ناموران ایران زینت دادم . آری ، رضا شاه ، پهلوی اول ، که نویسنده ویرا فقط بسرزمین ایران منسوب نساخته بلکه بجمیع ایرانی نژادان جهان نسبت داده ، از آغاز عهدش بعنوان (شاهنشاه ایرانیان) میخواندم .

مردی بزرگ و داهی و مردی صمیمی و فداکار که مهمترین دوران زندگانی را در راه ترقی و تجدد ، و نمو فکری ، روحی ، مادی و معنوی ملت ایران طی نمود .

خصوصیات اخلاق و مختصات خوی و روش و کیفیات پیشرفت کار- هایش و علل کامیابی ها و اعمال و اقداماتش در دوران سلطنت ضمن (تاریخ معاصر ایران) با بیطرفی مورد گفتگو و قضاوت ملاحظه قرار گرفته و امید است کتاب مزبور قریباً چاپ و منتشر گردد - اما در اینجا برای بیداری و هشیاری هم میهنان گرامی خود و بیاس توجهات شاهانه اش که در طول فرمانروائی خود چه از نزدیک چه از دور نسبت به نویسنده مبذول میفرمود ناگزیرم که يك آیه از آیات عبرت آموز کلام مجید را بیاورم و به سخن خود راجع به شاهنشاه فقید پایان دهم .

در قرآن خداوند یکتا چنین فرموده است :

« خدا مثل میزند - کشوری آباد و امن ، فلاح و صنعتش بلند پایه

و تجارتش پردامنه صادرات و وارداتش وسیع بطوریکه انواع محصولات و مصنوعات جهان به ارزانی و فراوانی در دسترس مردم آن کشور است اما آن مردم کفران نعمت نمودند (یعنی نعمات امنیت و رفاه و فراوانی را قدر ندانستند یا قوه ها و نیروی را که خدا به آنان بخشیده است در غیر مورد استحقاق خود صرف کردند) پس خداوند طعم ناگوار نا امنی و بیم و هراس و گرانی و گرسنگی را بمردم آن کشور چشانید و این چیزی جز نتیجه ی عمل خود آنها نبود .

با آوردن متن آیه در ذیل ترجمه همینقدر میگوئیم که : در خانه اگر کس است يك حرف بس است . متن آیه :

ضرب الله مثلا قرية آمنة مطمئنة يأتني عيشها رغداً من كل مكان فكفرت بانعم الله فاذا قها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون .

شاهنشاه فقید مورد مثالی است از قرآن مجید که میفرماید درختی برومند (با ریشه ی استوار که شاخسارش به آسمان کشیده شده : - اصلها ثابت وفرعها فی السماء) اینک اگر ملت ایران ریشه را بچشم خود نمی بیند فرزند برومندش شاهنشاه جوانبخت پهلوی دوم شاخسار و یست که سربلك افراخته میکوشد تا ایران را در جهان کنونی سرفراز سازد .

اکنون به عادت دیرین خود نام برخی از دوستان گرامی را به حکم
علاق قلبی در اینجا یاد میکنم ولی بیشتر از آن پاسخی پرسش برخی از اهل
انتقاد میدهم که گفته اند یاد کردن اسم دوستان آیا راه و رسم کدام کشور
است ؟ - باید بگویم که هر چند این رسم در بسیاری از نقاط هست اما
پیش از همه در ایران خودمان بود چنانچه می بینیم استاد فردوسی با این بیت
خود در شاهنامه دونه از دوستان گمنامش را حیات جاودانی بخشیده است :

«در این نامه از نامداران شهر»

«علی دیلم و بودلف راست بهر»

البته شاعر بزرگوار چه خدمتی برتر از این نسبت به آن دوست
خود میتوانست انجام دهد .

بنابر این نویسنده نیز این روش پسندیده را از استاد پیروی میکنم .
از جناب آقای دکتر اقبال (منوچهر) رئیس دانشگاه تهران .
جناب آقای علی اقبال همدرس قدیم خود با عواطف قلمی و خاطراتی
سزاوار حرمت یاد میکنم .

به روان پدر فقید ایشان مرحوم مقبل السلطنه (ابوتراب) مرد
نیکخواه و نیکوکار خراسان درود میفرستم .

با خاطری افسرده از محبت های جناب آقای قائم مقام الملك رفیع
سناور یاد کرده واقعهی مرك همسر شرافتمند ایشان را تسلیت میکنم .
از جناب آقای علی سهیلی که اکنون سفیر کمیر ایران در لندن
میباشند با سپاسداری یاد میکنم .

از دوستی دیرین و محبت‌های جناب آقای سلیمان بهبودی که اکنون در خدمات شاهنشاهی عهده دار بسیاری از مهم دربار و از قدیم‌ترین خدمتگزاران شاهنشاه فقید میباشند یاد میکنم.

به روان مرحوم شکوه الملك رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی که عمرش را در خدمت صمیمانه گذرانید درود میفرستم و از نعم البدل آن فقید جناب آقای رحیم میراد رئیس کنونی دفتر مخصوص باحسن عقیده یاد میکنم.

از جناب آقای حسین دها معاون وزارت دارایی که از خدام دیرین فرهنگ ایرانند.

جناب آقای اکبر هاتفی همقدم دیرین و ادیب که اکنون مدیر کل دفتر وزارتی در وزارت دارایی هستند.
از جنابان آقایان :

بزرگ‌نیا (محمد دانش نمونه‌ی آزادیخواهان پیشین و شعرای فاضل خراسان و کیل اسبق مجلس شورای ملی)

مجدد آقایان (وزارت کشور) - محمد شریفی (وزارت دارایی)
میراحمدیان (جواد - قاضی دادگستری) - طلیمه (باقراز آزادیخواهان پیشین و قاضی دادگستری) - دکتر محمد خلعتبری و دکتر مهدی نامدار هردو شهردار پیشین تهران باعلاق قلبی خود یاد میکنم.

همچنین از جنابان دکتر غلامحسین مصدق و دکتر میر فخرایی که یکی از کسان نویسنده را باعمل استادانه از مرگ حتمی نجات دادند با سپاسداری یاد میکنم.

- ز -

از جنابان آقایان امیر اسدالله عامری و کیل اسبق مجلس واسکندر
پاسدار از کارمندان عالی مقام و شریف دولت - محمود قوام صدوری معاون
اداره کل درآمدها و از مصطفی فرداد (قاضی دادگستری) دوست
دیرینم با عواطف قلبی یاد میکنم.

از دوستان دیگرم جنابان آقایان مصطفی هروی و دکتر عباس
محتشم نوری و نیز از جناب آقای علی جواهر الکلام نویسنده دانشمند
با ارادت یاد میکنم.

از خادم پیشین ملت و مجلس شورای ملی ارباب کیخسرو شاهرخ
که روانش شاد باد یاد نموده کامیابی دو فرزندش افلاتون شاهرخ و
بهرام شاهرخ گوینده و نویسنده شهر و سردبیر روزنامه ملی پست تهران
را خواهانم.

تندرستی دوست عزیز نویسندهی دیرین جعفر صاعدی را که در
بنگاههای وسیع روزنامه اطلاعات همواره متعهد امور مهم میباشد و مدتی
دوچار کسالت گردید آرزو مندم.

در پایان این یادداشت ها باید اعتراف نمایم با وضع حاضر که راه و روش اکثر بشگاهها و تشکیلات عمومی چه دولتی و چه ملی با آمال مردم کشور همجور و همگام بنظر نمیرسد باز هم بانك ملی ایران روال دیرین خود را بنفع دولت و مردم ادامه داده اغلب کارمندان مؤثر آن بشگاه باخوشخوئی و خوشروئی و راهنمایی های سودمند خویش افراد ایرانی را بداشتن اینچنین مؤسساتی دلشاد میسازند و این مبحث را نویسنده در تاریخ اقتصادی ایران که از نو چاپ میشود بتفصیل آورده است . اینك در اینجا تنها آقای حسین خدا دوست معاون اداره اعتبارات بانك را بیاد می آورم که با همکاری دیگران نمونه هایی از دقت نظر و نظم و سرعت عمل دستگاه را تجسم میدهند .

جلد سوم

جنگهای صلیبی

بقلم رحیم زاده صفوی

بهای این جلد:

۲۵ ریال

تهران - اسفند ماه ۱۳۳۴ شمسی

مرکز انتشار:

خیابان لاله زار - سرای لاله زار دفتر آسیای وسطی

~~~~~

چاپخانه شرق

# بند نخست

استیلای صلاح الدین بر دمشق

---

بعد از جلوس ملك صالح بر تخت پدرش نورالدین ، بزرگان وریش سفیدان دولت در شهر دمشق انجمن کرده باخواجه شمس الدین محمد رأی زدند و چنان مصلحت دیدند که خبر وفات نور الدین و جلوس ملك صالح را ضمن نامه ای به صلاح الدین اعلام نمایند و بدنبال تقاضای سابق از صلاح الدین بعنوان جنك بسا صلیبی ها امداد و مساعدت بخواهند زیرا طلب اطاعت و بیعت طبعاً طی آن درخواست پوشیده است و پاسخ نامه هر چه باشد وضع و حال حکومت مصر را معلوم خواهد داشت و روشن میشود که آیا صلاح الدین از پادشاه نوین فرمانبری خواهد نمود یا نه ؟

بنا بر این مکتوبی که حاوی خبر وفات نورالدین بود از طرف ملك صالح بمصر فرستاده شد که در پایان آن پادشاه جوان از صلاح الدین کمک مالی و لشگری خواسته بود تا در جنك صلیبی ها بکار رود . همینکه نامه ای ملك صالح رسید صلاح الدین فرمان داد در تمامی

شهرهائیکه قلمرو او بود مجلس ختم و سوگواری برپا ساختند و روز آدینه در مسجد جامع قاهره خطبه بنام ملك صالح خوانده شد و مقداری هم سکه بنام پادشاه جدید زدند که بعنوان فرمانبری و اطاعت، صالح - الدین آن مسکوکات را بدربار دمشق فرستاد و طی پاسخی که نوشت بعد از تسلیت مرك پدر و تهنیت جلوس پسر این نکته را بصراحت یاد آوری نمود که نظر به وضع خطرناك کنونی و امکان قوت یافتن اهل صلیب لازم است مسلمانان با هم متحد باشند و از وسوسه ها و تحریکات نفاق انگیز نفع جویان پرهیز شود تا بتوان در برابر دشمن نیرومند ایستادگی نمود .

از طرفی خبر وفات نورالدین که به اهل صلیب رسید از اینک - که کودکي بجای خصم زورمند ایشان فرمانروای سوریه شده است شادمان شدند و بطمع افتادند شاید با اندك جنبش و کوششی بتوانند برخی از استحکامات و دژهای عمده را که از کف داده بودند باز بچنگ آورند بنا براین نیروی مهمی از اهل صلیب بجانب قلعه ی بانیاست تاخته آنجا را بمحاصره انداختند .

در آن ایام دولت دمشق از دوست بیمناك بود و بدگمانی داشت یکی از سمت موصل ، زیرا میترسیدند ملك سیف الدین که برادر زاده نورالدین و عموزاده ی ملك صالح بود و در ولایت خود نیروی کافی داشت طفولیت ملك صالح را بهانه قرار دهد و بعنوان آنکه در برابر اهل صلیب میباید مردی کار آزموده بر ولایات مرزی حکومت کند بجانب دمشق شتابد و مسند فرمانروائی را از فرزند عموی خود نورالدین گرفته ولایت سوریه را ضمیمه ی موصل سازد .

از سمت دیگر نیز رجال دمشق نسبت به صلاح الدین هم بهمین گونه بدگمان بودند و از توجه وی بسوی دمشق میترسیدند بنا بر نکات مذکوره خواجه شمس الدین محمد وزیر بعد از مشاوره باریش سفیدان و بزرگان دربار، شخصی هوشیار و زبان آور را بسفارت برگزیده نزد اهل صلیب فرستاد و چنین پیغام داد: «ما یقین داشتیم که شما نفع خود را تشخیص و صلاحی را که مدتیست میان شما با پادشاه مرحوم طبق پیمان برقرار گردیده بر هم نخواهید زد زیرا شما البته میدانید که پادشاه سیف الدین پسر عموی شاه ما میباشد و سربازان آنکشور آرزوئی جز تاخت و تاز خاک های صلیب و اسیر گرفتن دوشیزگان در دل نمیپرورند بنا بر این با یک اشاره و درخواست ماسپاهیان شرقی زیر فرمان سیف الدین دشت و کوه این حدود را خواهند پوشانید، از سمت دیگر نیز صلاح الدین صاحب مصر که روز و شب در قصد شماست به انتظار وقایع نشسته است تا اشارتی از ما بیاید و بر سر شما بتازد اما با وجود این شرایط مساعد اولیای دولت وریش سفیدان مملکت ترجیح مینهند که جنگی پیش نیاید تا کشور ما زیر بار منت دیگران نرود از اینرو همترا صد هستیم شاید شما بمصالح خود پی برده لشکریانتان را از دور بانیاس برداشته بخاک خود برگردید.

این پیام را بزرگان صلیبی مورد دقت قرار دادند و مفهوم آنرا مقرون بحقیقت دانسته راضی به مصالحه شدند و با گرفتن یکمده از اسیران محترم خود که در دست مسلمانان بودند و نیز با اخذ مبلغی بعنوان (نعل بهسا) نیروهای خویش را برداشته به کشور صلیبی برگشتند.

همینکه خبر اینچنین مصالحه می به مصر رسید صلاح الدین سخت بر آشفت و نامه های سرزنش آمیز به ملك صالح و بزرگان دولت وی نوشت و حتی برای مقامات روحانی نیز مکتوبات فرستاد از آنجمله خطاب بشیخ شرف الدین ( فرزند ابی عمرو نه ) که در دمشق پیشوا و مقتدای مسلمانان بود مطالب مهیج نگاشته اولیای دولت ملك صالح را به سستی و بیعلاقگی متهم ساخته ، پرداخت تقدینه را موجب سرافکنندگی اهل اسلام شمرد .

ولیکن اولیای دمشق به اعتراضات صلاح الدین چنین پاسخ دادند که طی دوسه سال اخیر اهل صلیب قلمرو متصرفات خود را وسعت داده بر حدودیکه شاهراه سوریه به مصر از آنحدود میگذرد استیلا یافته اند و با این حال رسیدن نیروی کمکی از مصر به سوریه بزودی میسر نبود و برای دولت دمشق راهی بهتر از مصالحه با وضع حاضر بنظر نمی رسید .

راجع به افتادن راه مصر - سوریه بزرگ استیلاي اهل صلیب سخن رجال دمشق درست بود و حقیقت امر بدینگونه بود که در اوان اخیر حیات نورالدین چون خطر هجوم وی بمصر آشکار گردید طبعاً صلاح الدین از حفظ و نگاهداری قلعه ها و استحکامات مسلط بر جاده خود داری مینمود و بهتر چنان میدانست که اهل صلیب بر آن حدود استیلا یابند تاراه هجوم نورالدین به مصر بریده شود اما پس از وفات نورالدین قضیه معکوس شد یعنی اخیراً اولیای دولت دمشق بهتر چنان عیدیدند که استیلاي اهل صلیب بر راه مزبور باقی بماند تا راه هجوم احتمالی صلاح الدین به دمشق مسدود باشد .

سال ( ٥٧٠ قمری ) اننای وقایعی که شرح آنرا نوشتیم - برای اهل صلیب حادثات ناگواری روی داد که اجمال آن بقرار زیر است :

در سال مزبور پادشاه بیت المقدس بنام ( آموری ) وفات یافت شاه اموری مردی آزمند و طمع کار و در همان حال بی تدبیر بود . یکی از چیزهای مورد نظر او تسخیر کشور مصر بود که در چشم طمعش آسان جلوه مینمود و پادشاه مزبور تمامی نقدینه های خزانه ی دولت صلیبی را برای حصول آن مقصد هزینه کرد و عاقبت هم کامیاب نگشت اما خسارتی که وی بر کشور خود وارد آورد منحصر بر تهی شدن خزانه نبود بلکه زیانهای دیگر نیز از طمع ورزی او بر اهل صلیب وارد آمد که از جمله قطع روابط تجارتی بود زیرا میان کشور صلیبی با کشور مصر از راه دریا تجارت دایر بود و کشتی های اهل صلیب به بنادر مصر آمده انواع کالاهای اروپائی را آورده می فروختند و از مصنوعات و محصولات مشرقی که در اسکندریه فراوان بود می خریدند و بدین طریق منافع عمده به بازرگانان صلیبی عاید میشد اما پادشاه اموری نقض پیمان نمود و یک کاروان دریائی مصر را که برای کشور صلیبی کالا برده بود بدون حق ضبط کرد و این عمل موجب شد که دیگر مصریها به بنادر صلیبی نرفتند و کشتی های آنان را نیز بنادر مصر راه ندادند و گذشته از این ، ناوهای جنگی مصر در دریای سفید به شکار پرداخته کشتی های صلیبی را مورد حمله قرار داده اموال آنانرا ضبط یا غرق میکردند تا از دولت مزبور انتقام گرفته باشند .

بعد از وفات اموری فرزند سه ساله اش را بنام ( بودوین چهارم )

بر تخت نشانیدند لیکن معلوم گردید که كودك نامبرده به مرض (برص) یعنی (پستی) گرفتار است و عیسویان مانند موسویان بنا بر احکام تورات شخص برص زده را بنظر نفرت مینگریستند از اینرو بزرگان اهل صلیب مشورت کرده یکی از اشراف را که نژاده یا بزبان عامیانه نتیجه‌ی رایموند اول بود به سرپرستی امور سلطنت و دولت برگزیدند. رایموند سردار معروف صلیبی از نخستین مجاهدین اروپائی بود که قدم بخاك سوریه نهادند و این نایب السلطنه نسل چهارم رایموند بشمار میرفت. (۱)

اینك بر میگرددیم بداستان سوریه و صلاح الدین.

بعد از وفات نورالدین و جلوس ملك صالح فرزندش بجای او، پسر عموی وی سیف الدین فرمانروای موصل، از موقع استفاده کرده شهرهای جزیره و دیار بكر را از تصرف کماشتگان حکومت سوریه بدر آورده بدولت موصل ملحق ساخت و از آنجا که سیف الدین در خانواده‌ی زنکی ارشد اولاد محسوب میگشت در صورتیکه ملك صالح كودکی نابالغ شمرده میشد طبعاً اكثر سرداران و فرمانداران ولایات دعوت ویرا پذیرفته به فرمانبرداری او میگرائیدند اما اهالی شهر حلب که نمیخواستند خود را تابع موصل قرار دهند و از جانی میدیدند که دامنه‌ی متصرفات سیف الدین توسعه یافته به حلب نزدیک گردیده است بیمناك شدند که مبادا سیف الدین خودش با سپاه به حلب بیاید و در آنصورت قوای پادگان و مدافع حصار از مقاومت چشم پوشیده تسلیم

(۱) - در فاسی برای احفاد تانسل ششم اصطلاح موجود است بدینقرار : ۱ - پسر

۲ - نواده ۳ - نیره ۴ - نژاده ۵ - ندیده ۶ - كلوخ انداز .

وی شوند از اینرو جمعی را بدربار ملك صالح فرستاده تقاضا نمودند پادشاه عجالتاً دمشق را به امیران مورد اطمینان بسپارد و دربارش را به حلب انتقال دهد تا مگر سیف الدین که چنان بیند از مزاحمت و هجوم بشهر مزبور منصرف گردد. درباریان ملك صالح بنا بر این حقیقت که شهر حلب با خاک های متصرفی سیف الدین مجاور بود و شهر دمشق نسبتاً دور تر از خطر قرار داشت پیشنهاد اهالی حلب را معقول دانسته دستگاه دولت را از دمشق حرکت داده همراه پادشاه به حلب رفتند .

پس از استقرار دربار ملك صالح در حلب یکی از امیران بنام سعد الدین ( گومشتکین ) که جزء سرداران سیف الدین بود و بنا بر پیش آمدی از اولیای آن دولت رنجیده از موصل گریخته به سوریه آمده با لشکریان خاص خود بخدمت این دولت اشتغال داشت درصدد افتاد بدستگاه حکومت استیلا یابد بنا بر این امیران و بزرگان دربار را با تهدید و فشار زیر نفوذ خود در آورده با پشتیبانی نیروهای منظم و وفادار خویش موفق گردید زمام مهمام دولت را بدست گیرد چنانچه با عنوان پیشکاری و نیابت سلطنت بحکمرانی پرداخت و بعد از آنکه مدتی کوتاه با دیگران به مدارا و مماشات گذرانید طبق نقشه ای که از پیش طرح کرده بود در يك روز معین جمیع امیران و بزرگان دربار و دولت را دستگیر و زندانی ساخت سپس بطریق استقلال واستبداد به رفق وفتق کارها و سرپرستی ملك صالح مشغول شد .

این رفتار گومشتکین وقتی باطلاع دیگر امیران و بزرگان رسید همگان را بیمناك گردانید و مخصوصاً بزرگان دمشق به وحشت

افتادند که مبادا آن ترك بيماك از حلب به دمشق آید و با آنان نیز همان  
کند که با درباریان حلب کرده است .

از اینرو اعیان دمشق نامه ای نزد سیف الدین به موصل فرستاده  
ویرا دعوت نمودند هر چه زود تر خود را به دمشق رساند تا شهر را  
تسلیمش کنند .

ملك سيف الدين آن اخبار را با دلخوشی دریافت نمود و آماده  
شد که عازم دمشق گردد اما یکی از امرای موصل که به مرض بد دلی  
و جبن گرفتار بود از حرکت سيف الدين ممانعت کرده گفت از کجا که  
زیر این کاسه نیم کاسه می نباشد چرا که ممکن است درباریان ملك صالح  
طرحی ریخته نقشه ای کشیده باشند که ما را به طمع تسخیر دمشق از خاک-  
های خودمان دور سازند و مثلاً وقتی بشهر شام نزدیک رسیدیم نیروهای  
مدافع آنجا از حصار بیرون تاخته بر سرما هجوم آورند و در همانحال  
کومشتکین نیز با لشکریان حلب از پشت سرما در آید و بدینطریق کار  
ما را یکسره سازند و از اقداماتی که بعد از وفات نورالدین در تسخیر  
متصرفات وی بعمل آورده ایم انتقام حساسی بگیرند !

این وسوسه در مزاج سيف الدين اثر کرد و او حرکت خود را  
به تأخیر افکند . همینکه اعیان دمشق از آمدن سيف الدين نومید شدند  
ناگزیر بجانب مصر متوجه و بصالح الدين توسل جستند . اما صالح الدين  
که مدتی بود گوش هوش باخبار سوریه فرا داشته منتظر چنان فرصتی  
بود همینکه دعوتنامه های اهالی دمشق رسید بیدرنك از مصر عازم شام  
شد فقط همتصد سوار زبده همراه خود برد زیرا هر گاه میخواست بسا

لشکر بزرگی حرکت نماید مجبور میگشت در عرض راه با اهل صلیب بجنگ و ستیز پردازد چون بطوریکه پیش تر اشاره نمودیم قلعه ها و استحکامات مسلط بر جاده های کاروان رومیان مصر و شام به تصرف اهل صلیب در آمده بود - صلاح الدین با همان هفتصد سوار بصورت شبگیر و ایوار تاخته از کناره های کشور صلیبی عبور کرده به نخستین ولایت شام موسوم به (بصری) رسید که از دوران قدیم مسکن اعراب (غسانی) بوده است.

در ولایت مزبور فرماندار بصری از صلاح الدین استقبال نمود و چون تعداد اندک همراهان وی را دید به وزیر مصر (قاضی فاضل) که در رکاب صلاح الدین آمده بود گفت این چه کاریست که مرتکب شدید مگر نمی اندیشید که هرگاه اهالی شام بیوفائی ورزند و شما را بشهر راه ندهند با این نیروی اندکی که همراه دارید هم خودتان بدست دشمنان مختلف نابود میشوید و هم ما و امثال ما را که به خواجوی صلاح الدین مشهور شده ایم دوچار فنا و تباهی میسازید چرا که در صورت راه نیافتن شما به حصار دمشق تنها دهاتی های عرض راه کافی خواهند بود که همراهان شما را غارتیده اسیر گردانند . البته يك نکته را هرگاه رعایت کرده باشید موجب دفع خطر خواهد شد و آن اینست که تقدینه ی فراوان همراه آورده باشید تا بتوان در این حدود سپاهیان داوطلب بخدمت گرفت .

قاضی فاضل وزیر صلاح الدین با آنکه بیش از ده هزار دینار در خزانه ی اردو نداشت برای آسایش خیال حاکم بصری گفت ما پنجاه هزار دینار

زیر با خود برداشته ایم - حاکم با دو دست بفرق خود کوفته فریاد زد :  
 ( دروغ ! که مغلوب شدیم ! ) اما صلاح الدین به آن بزدلی و بیم و هراس  
 حاکم عرب اعتنائی ننموده راه خویش را بسوی دمشق با شتاب ادامه  
 داد . همینکه خبر نزدیک شدن وی به دمشق رسید مردم با شوق و  
 ذوق هر چه تمامتر از فرمانروای مصر استقبال نمودند و بزرگان شهر  
 همراه حکمران و خزانه دار مقدم صلاح الدین را تهنیت گفته کلیدهای  
 قلعه و گنجینه های نورالدین مرحوم را تقدیم و او را با نیروی مصری که  
 همراهش بودند بدرون شهر بردند . صلاح الدین پس از تصرف قلعه و  
 ( سرکارها ) یعنی ادارات دولتی و خزانه و انبارهای مهمات به نظم و نسق  
 کارها پرداخته برج و باروی دمشق و قلعه های کهن دژ را استحکام داده  
 به گرد آوردن لشکر پرداخت . صلاح الدین درعین آنکه تمام تدبیر  
 خود را برای استوار ساختن موقع و مکان و قدرت خویش بکار میبرد  
 بظاهر باز هم از ملک صالح - و اخواهی نموده خویشتن را نایب وی  
 میشمرد و سکه و خطبه را بنام ملک صالح برقرار میداشت .

چنانچه پس از انتظام امور دمشق حکومت آنجا را به برادر خود  
 که بلقب سیف الاسلام نامیده میشد واگذارده اعلام نمود که مقصود  
 اصلی او از تحمل رنج سفر و آمدن از مصر بشام فقط دفع تعرضات  
 سیف الدین و همچنین منع تجاوزات دیگران و حفظ کشور ملک صالح  
 است .

بدین طریق صلاح الدین با لشگری تازه نفس و مجهز از دمشق  
 عازم حمص شد و چون مردم حمص و همچنین اهالی حمات صلاح الدین

را پشتیبان صمیمی ملک صالح پنداشتند بیدریغ تسلیم وی شدند .  
بعد از تصرف شهر حمات صلاح الدین عازم حلب شد و از آنجانب  
بزرگان و اولیای دولت صالحی که از افکار و مقاصد صلاح الدین اطلاع  
کافی نداشتند هیئتی از مردم هوشیار و زبان آور نزد وی به سفارت  
فرستادند و آن هیئت پس از رسیدن به اردوی مصریان و گفتگوی با  
صلاح الدین بخوبی آگاه گشتند که این مرد مقصودی جز اشغال تمامی  
کشور نورالدین ندارد و چون نمایندگان با چنین معلوماتی بحلب باز  
گشتند تمامی بزرگان با همراهی و مساعدت اهالی شهر یکدل و یکجهت  
تصمیم گرفتند که در برابر تجاوزات او پافشاری نمایند و بنابراین برای  
فراهم ساختن وسایل دفاع مشغول اقدام شدند .



## بند دوم

### ملك صالح و صلاح الدين

بعد از آنکه قصد و غرض صلاح الدين آفتابی گردید ملك صالح با وجود کمی سن و سال برای نگاهداری کشور موردنی خود کمر همت بر بست و در يك روزی که از هر جهت مناسب دانست جارچیان شاهی را فرمان داد تا بنام ملك اهالی حلب را بمیدان بزرگی که بیرون حصار حلب قرار داشت دعوت نمایند و اهالی از پیر و جوان و توانگر و فقیر - گروه گروه رو بدعوتگاه شتافتند و در آنروز ملك صالح خود را به لباس جهاد آراسته بر اسب سفید پدرش نورالدین نشسته بمیدان مزبور رفت و چون اکثر مردم شهر را در آنجا حاضر یافت شخصاً در جایگاه بلندی در حال سواری ایستاد و با وجود کمی سن خود نطقی مؤثر و هوش ربا خطاب به مردم ایراد کرد که خلاصه اش بدینقرار بود .

«هیچکس نیست که خدمات پدرم را در راه جهاد و دواع از عالم اسلام تقدیر ننماید و بخصوص توجهات و عنایات دائمی آن مرحوم نسبت بفرد فرد و نسبت به جامعهی اهالی حلب برهمگان آشکار است و حقوقی که بر گردن شماها دارد مورد اعتراف خودتان میباشد .

اکنون این مرد ستمکار و حیلہ گر (یعنی صلاح الدين) با آنکه هر چه دارد از مرحمت پدرم دارد و بهر جا رسیده از پرتو عنایات پدرم رسیده است ، متأسفانه حقوق خاندان ما را یکجا از یاد برده ، از روح

آن مرحوم شرم ننموده بقصد تسخیر کشور موروئی من و برای برانداختن دودمان ما و سلطنت ما بدون آزر و انفعال بدینجانب هجوم آورده است .  
ای مردم با شرافت و با حمیت حلب ، من ، یتیم شما و شهریار  
صغیر و کم نیروی شما و پناهنده شما هستم آیا شاعر ادهی یتیم و پادشاه  
بی یاور خود را کمک خواهید کرد ؟ »

ملک صالح با ادای این جملات گریست و مردم حلب نیز بی اختیار  
گریسته فریاد و فغان بر آوردند سپس از هر سوی میدان آواز مردان  
با حمیت بلند شد که در وفاداری و جان نثاری نسبت بشهریار خود سوگند  
خورده قسم یاد میکردند که تا زمانی در تن داشته باشند با دشمن ملک  
صالح خواهند جنگید آنگاه جمیع مردم از هر صنف و هر طبقه سوگند  
خورده عهد نمودند که تا جان دارند در رکاب پادشاه خود با دشمنانش  
بستیز و بیگار پردازند .

در اینجا باید یاد آور شویم با آنکه در آن تاریخ اکثریت بزرگی  
از اهالی ولایت حلب شیعه بودند و در مذهب شیعه رسوخ داشتند  
چنانچه حضرت مولوی نیز در مثنوی طی حکایتی از سوگواری عاشورا  
اشاره بهمین نکته فرموده است اما بنا بر آنکه ولایت حلب با اهل صلیب  
همسایه بود غالباً اهالی شیعه و سنی با همدیگر سازش و اتفاق داشتند  
و بر اثر جنگهای دائمی با صلیبی ها عموماً سلحشور و دلیر و چالاک  
تریت میشدند .

اجمال سخن آنکه اهالی حلب مردانه وار اسلحه پوشیده همه  
روژه با صفوف منظم از شهر خارج و در دامنه های کوه موسوم به (جوشن)

در برابر لشکریان صلاح الدین بستیز و آویز میپرداختند و شامگاهان بشهر بر میگشتند .

این وضع تا اواخر ماه جمادی دوم دوام داشت . از طرفی در اننای آن احوال نایب السلطنه ( گومشتکین ) با اهل صلیب مخابره کرده از آنان استمداد نمود و پادشاه صلیبی ( رایموند دوم ) با شتاب فوجی از سپاهیان صلیبی را فرستاد تا شهر حمص را به محاصره افکنند و چون خبر هجوم آنان به صلاح الدین رسید عجلتاً حصار حلب را ترك گفته بسوی حمص شتافت و همینکه به حمص رسید سرداران صلیبی که غرضی جز انصراف صلاح الدین از حلب نداشتند محاصره را ترك گفته بدون جنگ و ستیز بھاك خود رفتند .

صلاح الدین وارد حمص شد و در استحکام حصار و نظم و نسق امور آنجا چند روزی مشغول بود سپس برای تسخیر ( بعلبك ) روانه شد و بعد از مدتی محاصره بتاریخ چهاردهم ماه رمضان اهالی بعلبك امان طلبیدند و شهر را به تصرف صلاح الدین دادند .

خلاصه آنکه هنوز سال ( ۵۷۰ قمری ) پایان نرسیده بود که بیشتر ولایات سوریه از طرف عاملان و سپاهیان صلاح الدین اشغال شده برای ملك تنها شهر حلب و دو سه شهرستان كم اهمیت دیگر باقی مانده بود .

بعد از آنکه صلاح الدین در سرتاسر خاك مصر تا سودان و نیز در قسمتی از طرابلس و همچنین در یمن و در سوریه خود را فرمانروا یافت و در برابر خویش حریفی زورمند غیر از اهل صلیب برجا ندید

به صدق اقتاد که سلطنت خود را بنیاد نهد و استقلال کامل دولت ایوبی را اعلام نماید .

بنا بر این نمایندگان بی‌دربار خلافت بغداد فرستاد و خلیفه (المقتفی) که از هر جهت دستگاه خلافت را مدیون خدمات وی میدانست با گشاده روی و صمیمیت فکر صلاح الدین را استقبال نمود و از دربار بغداد علم و پرچم ها و جبه و دستار همگی برنگ سیاه که شعار بنی عباس بود با فرمان سلطنت مصر و شام و هدایا و تشریفات فراوان ارسال گردید و پس از انجام مراسم باشکوه صلاح الدین بعنوان (سلطان صلاح الدین ایوبی) خوانده شد و ما هم در این تاریخ بعد از این هرجا لفظ (سلطان) را بطور اطلاق یاد نمائیم مقصود همان همانا سلطان صلاح الدین ایوبی خواهد بود .

هنگامیکه سلطان از مصر عازم سوریه میشد غلام مخصوص پدرش بهاء الدین (قراقوش) را از طرابلس طلبیده به نیابت سلطنت مصر گذاشت و این مرد کاردان در غیبت سلطان برای آبادانی و عمران سرزمین فرعونها همتی بسزا نمود از جمله سد و بند های نیل را که اکثر در ایام فترت بعد از الغای خلافت فاطمیه ویران شده بود از نو رو براه و ترمیم کرد و نیز ترعه های جدیدی از نیل بزمین های بی آب و مستعد کشیده دهات و مزارع عمده پدید آورد ، بر روی رود های بزرگ و ترعه ها پل و جسرهای متعدد ساخت و مهمترین خدمتش به آبادانی کشور ایجاد راه ساحلی نیل است که آنرا همه جا از کنار شط مزبور کشیده سنگ فرش کرد و بدانوسیله پایتخت یعنی شهر قاهره را با مصر شمالی و جنوبی مربوط و متصل گردانید . يك ساختمان نامداروی عبارت بود از

پل چهل چشمه که در نزدیکی اهرام بنیاد نهاد و هنوز اثری از آن باقیست .

مورخان آنصر نوشته اند که سنگ های بنای پل و سنگ فرش جاده را قسمتی از خرابه های شهر معروف منف ( یونانی - منفیس ) و قسمتی هم از اهرام متعدد کوچکتری که آن زمان هنوز برپا بوده حمل و نقل کرده اند .

قراقوش برکوه معروف ( المقطم ) قلعه ای محکمی بنیاد نهاد و قصری در آنجا برای سلطان ساخت که از اطافهای آن تمامی شهر قاهره و نواحی پایتخت بخوبی دیده میشد . آن قلعه هنوز باقی و در مصر بنام ( قلعة القاهرة ) نامیده میشود در آنقلعه چاهی بس عمیق و وسیع حفر کرد که اکنون عوام مصری آنرا ( چاه یوسف ) میخوانند و چنان می پندارند که مقصود از آن یوسف فرزند یعقوب پیغمبر است که وی را برادران به چاهی افکنده بودند و حال آنکه در این مورد مقصود از ( یوسف ) صلاح الدین است که نامش یوسف بود .

از کارهای دیگر قراقوش بنای برج و باره ای قاهره و استحکام آن بود . حصار قاهره را نخستین مرتبه جوهر سردار فاطمیه که وارد مصر شد ساخت سپس ویرانی بدان راه یافت و بدست یکی از وزرای فاطمیه معروف به ( بدر جمالی شاهنشاه امیر الجیوش ) از نو تعمیر و ترمیم شد و سومین بار آنرا قراقوش ساخت .

خلاصه آنکه قراقوش بهاء الدین از سرداران بزرگ سلطان بود و خدمات وی به مسلمانان طی تاریخ جنگهای صلیبی مکرر یاد آوری

شده است .

سال ( ۵۷۱ قمری ) آغاز گشت و حال آنکه مخاطرات عظیمی برای سلطان ایوبی در بر داشت و از آنجا که صلاح الدین در ردیف بزرگترین پادشاهان عالم اسلام شمرده شده خدمات عظیم وی نسبت به دیانت محمدی (ص) و عالم شرق شایان هر گونه توصیف و تحسین است بر مرد مورخ لازم میباشد که شرح احوال او را تا حد امکان بتفصیل یاد نماید و نیز آنکه در زبان فارسی تاریخ مستقلی برای جنگهای صلیبی تاکنون تألیف نیافته و شخصیت صلاح الدین نیز بقدر کافی روشن نگردیده است .

سال ( ۵۷۱ ) نمایندگان اهل صلیب نزد سلطان آمده پیشنهاد نمودند که جنگ در متار که بماند و سلطان نیز بنا بر پیش آمد خشک سالی آن پیشنهاد را با شرایطی که مقتضی میدید پذیرفت .

بعد از عقد متار که سلطان که سپاهیان را در تنگی و عسرت یافت موقتاً اجازه داد بشهرهای خود بروند و باز هنگام لزوم احضار شوند اما هنوز یکماه از پراکندگی سپاه نگذشته بود که جاسوسان خبر دادند ملک سیف الدین فرمانروای موصل با ملک صالح پسر عموی خود متحد شده لشکری تجهیز کرده عازم حلب میباشد . همینکه خبر تجهیزات سیف الدین و آمدن او از موصل به حلب و قصد او در جنگ با سلطان به تحقیق پیوست ، سلطان نامه ای با پست کبوتر فرستاده برادرش را به همراه نیروهای مصری احضار کرد و لشکر مصر با شتاب هرچه تمامتر خود را بدمشق رسانید . در آن هنگام گزارش جاسوسان اشعار

میداشت که ملك سيف الدين همراہ ملك صالح با گروهی از امیران و فرماندهان دیار بکر و جزیره از حلب بقصد دمشق روانه شده اند . بنا براین سلطان نیز از دمشق بیرون آمده بسوی حریف شتافت و در منزلی که وسط راه حلب و دمشق بود طرفین بهم دیگر رسیده هر دو نیروی مسلمان بی پروا بروی هم شمشیر کشیده به برادر کشی پرداختند .

در آنروز سلطان صلاح الدین شخصاً بمیدان تاخته با شہامت و دلاوری حمله های پیا پی برده روحیات حریف را متزلزل گردانید بطوریکه عاقبت قوای موصل و حلب دلشکسته شده روی از جنگ بر تافته گریختند و جمعی از امیران و سرکردگان ایشان اسیر گردیدند اما سلطان نسبت به اسیران در نهایت محبت و دوستی سلوک نموده آنان را نوازش کرده آزاد فرمود . در همانروز چون اردوگاه سيف الدين دست نخورده بتصرف نیروهای دمشق در آمده بود سلطان فرمانداد برادرش فرخ شاه تمامی نقد و جنس و اموال موجود در خرگاه سيف الدين را ضبط و صورت گرفته سپس از روی نظم و ترتیب تمامی آن اموال را ما بین سپاهیان و جنگ آوران سلطانی تقسیم کرد . از وقایع شایان یاد آوری در آنروز یکی این بود که چون فرخ شاه با دبیران و حسابداران بصورت برداری و فراهم ساختن مقدمات تقسیم موجودیهای سيف الدين مشغول شدند ، سلطان برای تماشای وارد خرگاه شد و در محوطه ای که خلوتخانه خاص ملك سيف الدين بود قفس های بسیار پر از مرغان خوش آواز و زیبا در آنجا یافت مانند انواع بلبل و هزارستان و قمری و طوطی های ریز و درشت و سخنگوی و دیگر مرغان دلفریب ظریف که الحق تماشای آنها

و شنیدن آهنگهای روحبخش آنان شخص صاحب‌دل را مدتی از فکرها و اندیشه‌های جهاندارانه فراغت کامل می‌بخشید.

سلطان صلاح‌الدین یکی از ندیمان خاص سیف‌الدین را که جزء گرفتاران درآمده بود و اکنون آزاد شده در صدد عزیمت بود احضار نموده تمامی آن قفسها را تسلیم وی کرده گفت: (این جانوران ظریف را با خود بنزد خداوندت ملک سیف‌الدین ببر و از زبان من بگوی پادشاهی که شبانه روزش در مصاحبت و همدمی و سرپرستی اینچنین رفیقان بی‌آزار و لنواز میگذرد آیا حیف نباشد که اوقات شریف خویش را بجنک و جدال مصروف دارد؟! و بجای تماشای اینان با اینهمه لطافت و ظرافت دیده نواز به خونریزیهای میدان پیکار نگران شود؟! ... البته البته از قول من ملک را اندرز بده و توصیه کن و قتش را با همین همدمان و ندیمان زیبای خوش آهنگ پیوسته مشغول سازد و هیچگاه خویشتن را به مخاطرات سهمگین جنک و پیکار نیندازد.)

بالجمله، پس از حصول آن فتح بزرگ سلطان حصار معروف (منبج) را بمحاصره افکند و حکمران آنجا در برابر نیروهای سلطانی مقاومت ورزید بنا براین بعد از تسخیر حصار صلاح‌الدین فرمان داد دارائی و اموال منقول و غیر منقول حاکم منبج را ضبط کرده تحویل خزانه دادند. در ردیف اموال حکمران مزبور مبلغ سیصد هزار دینار زر سرخ و مبلغ دو میلیون دینار از انواع ظرفها و اشیاء طلا و نقره و مرصع و اسباب جواهر نشان و اسلحه بحساب درآمد هنگامیکه سلطان شخصاً آن اموال و اشیاء را بازدید میکرد متوجه شد که در مهر و موم کیسه‌ها و صندوقهای نقد و جنس عبارتی نقش

گرددیده بدین مضمون ( اموال خاصه‌ی یوسف است که شرعاً به دیگری نمیرسد ) - سلطان از خزانه داران معنای این جمله را پرسید آنها گفتند که حکمران منبج ( امیر قطب الدین نیال ) از امرای ترک نژادی است که مرحوم نورالدین او را بیش از دیگران دوست میداشت و احترام مینهاد . این امیر قطب الدین فرزندی دارد بنام یوسف که بیش از فرزندان دیگر مورد توجه و محبت پدر خویش میباشد از اینرو پدر مهربان هرچیز عزیز و پربهائی را بفرزند دلبنده‌اش می بخشید و آنچه در خزانه مینهاد با این مهر مخصوص بنام وی اختصاص میداد تا پس از مرگش دیگران در آن نفایس طمع نبرند و تصرف بیجا نکنند .

سلطان در برابر این توضیحات گفت : ( آری ، نام من یوسف است و نام پسر امیر قطب الدین نیز یوسف میباشد . قطب الدین اراده کرد این اموال بآن یوسف برسد اما خدای قادر مهربان اراده فرمود که اموال مزبور باین یوسف تعلق بگیرد زیرا مصرف آن در نزد ما مشروع تر از هر جای دیگر خواهد بود ! . . چنین است تقدیر الهی که هیچگاه تغییر نمی پذیرد ! )

بعد از فتح حصار منبج ، سلطان بمحاصره دژ ( اعزاز ) پرداخت قلعه اعزاز نیز از متعلقات حکومت حلب بود و از دژهای استوار و مستحکم بشمار میرفت از اینرو مدت ۴۸ روز محاصره بطول انجامید تا بتاریخ یازدهم ماه ذیحجه آن قلعه را نیروهای سلطانی تسخیر کردند درایام محاصره‌ی اعزاز برای سلطان پیش آمدی نمود که شایان نگارش است .

مدت سی روز پیش از فتح قلعه یعنی روز یازدهم ماه ذیقعد، سلطان صلاح الدین در چادر یکی از امیران خود استراحت کرده بود. آن امیر نامش (امیر جاولی اسدی) و از همکاران و همقدمان منجرم و دوست صمیمی اسد الدین شیرکوه بود و بعد از وفات اسد الدین ویرا که همراکب و همقدم دیرین فقیهد شمرده میشد بدو نسبت داده بنام (امیر جاولی اسدی) خواندند.

در حالیکه سلطان پس از صرف ناهار بر مسندی توی چادر خفته بود یکی از فدائیان باطنیه از راهی که هیچکس ندانست چگونیه او یافته است خود را بدرون چادر رسانیده بجانب بستر سلطان حمله برده با خنجر ضربتی سخت بر سر او میزند. اما سلطان بر اثر مخاطرات دائمی که متوجه او بود پیوسته احتیاط کار خود را داشت در آن زمان بیشتر مردان از شخصیت های مشهور و بزرگ خواه سیاسی خواه دینی در معرض خطر بودند زیرا فدائیان باطنیه تعداد فراوانی از پادشاهان و علما و وزیران و فرماندهان معروف را غافلگیر ساخته از پادر آورده بقتل میرسانیدند. بنابراین پیش آمده مردان نامور همواره نگران احوال خود بودند و سلطان صلاح الدین نیز چون خویشان را در معرض قتل و ضرب ناگهانی میدید، پیوسته زیر لباس خود جامه های دفاعی میپوشید چنانچه در آستر شب کلاه نیز ورقه های نازک فولادین قرار داده بود که زیر و روی آنرا پنبه دوزی کرده بودند و بهمین علت خنجر فدائی بفرقش فرو نرفت و او با سراسیمگی خنجر را بیرون کشیده بار دیگر به چهره ی سلطان حواله نمود که قدری از پوست را درید اما صلاح الدین چون سلاح در دسترس نداشت همینقدر توانست با چابکی ضربتی پشت کردن

فدائی وارد کند که بر اثر آن ضربت مرد خون گرفته برو بر زمین افتاد در آن اثنا امیر سیف الدین که بیرون چادر خوابیده بود از فریاد سلطان بیدار شده بدرون چادر دوید و با شمشیری که در دست داشت فدائی باطنی را که میخواست از زمین بر خیزد مهلت نداده ضربتی زده بقتل رسانید .

در این هنگامه دوسه تن از امیران و ملازمان که اطراف چادر بودند بیدار شده درون آمده بودند که ناگاه سه نفر دیگر از رفیقان فدائی مقتول بدرون چادر حمله آوردند لیکن امیران و ملازمان چون اسلحه در دست داشتند کار آنسه تن را نیز ساختند و جان خویش و سلطان را از خطر رهانیدند اما گویا فدائیان باطنی در بیرون چادر نیز همدستانی داشتند زیرا آنها فریاد بر آوردند که (سلطان کشته شد ! ) این فریاد در سراسر اردوگاه پیچید و لشکریان دیوانه وار بهم ریخته فریاد و فغان بر آوردند و هر کس بسمتی میدوید و حرفی میزد تساعاقبت سلطان صلاح الدین با وجود زخمی که بر چهره داشت بر اسب نوبتی نشسته در لشکرگاه سواره گردش نمود و سپاهیان که او را سلامت یافتند شکر و سپاس خدای را گفته آرام گرفتند و نظم و نسق در اردو از نو برقرار گردید .

در فصل های پیشین این کتاب ما راجع به باطنیه سخنی به اجمال گفته ایم در اینجا باید یاد آوری نمائیم هنگامیکه صلاح الدین از مصر به شام آمد و آن کشور را تصرف کرد هنوز گروهی از باطنی ها در چندین قلعه و دژ استوار مستقر بودند و پیروان این فرقه نیز مانند باطنی های ایران با جان و دل از امر و فرمان رئیس خود فرمانبری نموده

پروانه وار خود را بآب و آتش زده وقت لزوم برای کشتن هر کس مأمور میشدند بانیرنگهای شکفت انگیز و با اسلوبهای باور نکردنی خود را از بندها و سدها و موانع گذرانیده به محرمانه ترین نقطه و خفا گاههای طرف وارد گشته کارش را میساختند و زمانی چنان روی میداد که چند نفر باطنی مدتها در خدمت يك امیر یا فرمانروا و سلطان با صمیمت و جانفشانی میکوشیدند تا عاقبت مورد اعتماد وی قرار میگرفتند و پیشخدمت و نگهبان خوابگاه میشدند و آنوقت موقع مقتضی پرده را از روی خود برداشته خنجر کین را بحلقوم ارباب خویش میرسانیدند.

راجع به علت اقدام باطنیه برضد سلطان صلاح الدین مورخان آنعهد چنین مینویسند که عملیات پیمایی سلطان در تسخیر بلادی که تعلق به ملك صالح داشت و قصد وی به تصرف شهر حلب و تاخت و تاز دائمی سپاهیانش در آنحدود کار اهالی حلب بجان و کارشان را به استخوان رسانید تا آنجا که ناگزیر نمایندگان نزد رئیس باطنیه فرستاده از وی برای نابود ساختن سلطان مدد خواستند در آن هنگام رئیس باطنیه شخصی بود بنام (سنان) و این امیر سنان تقاضای اهل حلب را پذیرفته جمعی از فدائیان را مأمور کرد که به دستگاه سلطان نزدیک شوند و از روی نقشه و تدبیر درست کار او را بسازند. فدائیان مزبور یکان یکان وارد اردوی سلطانی شده بخدمت سرداران و امیران بزرگ داخل و بقدری صمیمیت و جانفشانی و شهامت و کاردانی از خود ظاهر نمودند که مورد اعتماد کامل اربابان خویش واقع و متصدی امور مهم

همچون پرده داری ، اسلحه داری ، رکابداری و امثال آن گردیدند سپس با مشورت و همدستی یکدیگر در آن روز معین فرصت را مناسب دیده به انجام مقصود پرداختند اما چنانکه دانستیم کامیاب نشدند .

## بند سوم - صلح حلب

سال ( ۵۷۱ قمری ) برادر سلطان که موسوم بود به تورانشاه و مأمور تسخیر یمن شده بود در آن کشور و در ولایت ( حضر موت ) ( حض رموت - حضر موت ) فتوحات خویش را تکمیل کرد و در تمامی آن بلاد حاکمان و فرمانداران شایان اعتماد بر اعراب گماشت و پس از نظم و نسق در کشورهای نوگرفته با سپاهی که از مصر همراه خود برده بود بجانب سوریه برگشت .

در همان ایام حکمران صلیبی طرابلس بقصد تسخیر قلعه‌ی بانایاس افتاده با لشکری مجهز و منظم عازم شده بود و از عجایب اتفاقات آنکه تورانشاه ملقب به شمس الدوله همراه لشکریانش از جانبی بسوی دمشق می‌آمد که ناچار با نیروهای صلیبی طرابلس در يك نقطه‌ئی میبایست برخورد کنند و همچنین نیز شد بدین معنی که طرفین بی‌خبر از یکدیگر در دره‌ئی مصادف شدند و جنگی سخت میان آنان در گرفت اما چون لشکریان شمس الدوله با اسلوب و روش صلیبی‌ها و نیرنگهای جنگی آنان آشنا نبودند با وجود مقاومت مردانه‌ئی که از خود نشان دادند عاقبت شکست خوردند و بنوعی در ورطه‌ی خطر افتادند که تورانشاه بزحمت با تنی چند از همراهان توانست از جنگ دشمن خود را نجات دهد و حال آنکه تمامی

اردوگاه و چادرها و اموال و غنایم و نفایسی که از یمن آورده بود با چارپایان و اسلحه‌ئی که همراه داشت بدست دشمن افتاد و حکمران طرابلس با اموال فراوان و اسیران بسیار مظفر و منصور بشهر خود برگشت .

سال ( ۵۷۲ قمری ) سلطان پس از تسخیر قلعه‌ی اعزاز که اشاره نمودیم یکسر بسوی حلب تاخت و خرگاه خویش را بر قلعه‌ی کوه جوشن برافراشته فرمان داد شهر را از هر جانب محاصره کنند . در آنحال اهالی حلب که آلات و اسباب محاصره را دیده قدرت سپاه و قوت تجهیزات سلطان را مشاهده کردند مصالحت خویش را در طلب صالح دانسته از راه فروتنی و خاك ساری در آمده گروهی از علما و دانشمندان و بزرگان شهر را بسفارت بیرون فرستاده از حضور سلطان تمنای رأفت و گذشت نمودند . در میان فرستادگان مزبور برخی از اهل فصاحت و بلاغت بودند که توانستند با گشادگی زبان و حسن بیان خویش سلطان را رام و بمصالحه و ادار سازند چنانچه در همان مجلس صلاح الدین پذیرفت که شهر حلب و نواحی آن بطریق گذشته باز هم به ملك صالح تعلق داشته باشد و زیر فرمان او باقی بماند و راجع به مفاد این مصالحه پیمانی نگارش یافته به امضای سلطان رسید .

پس از انجام کار مصالحه ملك صالح و مشاورین وی تدبیری خردمندانه بکار بستند بدین معنی که خواهر صغیر ملك صالح را با تحفه ها و تشریفاتی همراه يك موكب آراسته از شهر بیرون فرستاده بخدمت سلطان گسیل نمودند تا بظاهر عنوان دید و بازدید و لوازم الفت انجام گرفته باشد .

همینکه آن دختر خردسال وارد خرگاه سلطان شد . سلطان صلاح الدین بی اختیار از مسند پادشاهی برخاسته رو به وی شتافته در حضورش چاکر وار بخاک افتاد و بیاد پدر مرحومش اتابک نور الدین های های گریست و عوالم مودت و دوستی و الفت خود را بسا مرحوم نورالدین و الطاف و محبت های وی را نسبت بخویش پیش چشم مجسم یافته سخت منقلب و متأثر گردید و در همان حال خطاب به شاهزاده خانم کوچولو نموده گفت :

« بانو كاك من ، تاجدار زاده و خداوند زاده‌ی من آنچه دلت میخواهد از من بخواه كه چیزی را از تو دریغ ندارم . »

دختر كه كه گویا از پیش درس لازم را بدو آموخته بودند پاسخ داد :  
( شاه عموجان ، قلعه‌ی اعزاز را بمن ببخش ! )

سلطان بیدرنگ و بیدریغ گفت : ( بجان و دل پذیرفتم و قلعه‌ی اعزاز را بتو تقدیم نمودم ) سپس مقدار زیادی از جواهر و نفایس کم نظیر بامبلغ هنگفتی طایفه شاهزاده خانم بخشیده ویرا در نهایت اعزاز و احترام بشهر حلب باز گردانید . بعد از انجام صلح حلب سلطان بیاد جسارت باطنیه افتاده ماشینهای آلات قلعه کوبی را فرمان داد بسوی قلعه‌ی مرکزی آنان حمل کنند . قلعه‌ی مزبور بنام ( مغیاث ) خوانده میشد و نیروهای سلطانی از چهار جانب آنرا به محاصره افکنده اسباب و ماشین های مهیب را در کوفتن و ویران ساختن حصار بکار انداختند . از سوی دیگر طبق فرمان سلطان سواران اردو دسته دسته به دهات آبادیهائی که نشیمن اسمعیلیه بود تاخته به ویران کردن و غارت و اسیر گرفتن آنان پرداختند و از هر

سمت کار را بر آنان دشوار ساختند. همینکه امیر سنان که (پیر دستگیر) و پیشوای باطنیه بود خطر را نزدیک یافت در صدد چاره جوئی برآمده سفیری نزد امیر شهاب الدین که خالو یعنی دائی سلطان و حکمران شهر حمات بود فرستاده پیام داد که شما باید بهر قیمتی هست سلطان را از دشمنی و سرکوبی ما باز دارید و شرایط مناسبی برای مصالحه پیشنهاد نمود و در پایان سخن چنین گفت که هرگاه امیر شهاب الدین در منصرف ساختن سلطان از تعقیب ما کوتاهی ورزد مطمئن باشد که فدائیان باطنیه انتقامی سخت خواهند گرفت و احدی از خاندان شهاب الدین را زنده نخواهند گذارد.

امیر شهاب الدین که مردی جهان دیده و کار آزموده بود بخوبی میدانست که پیغام و تهدید مذکور خالی از حقیقت نیست و یقین داشت که فدائیان باطنیه براههای گوناگون و با اسرار و رموزی که مختص حرفه و پیشه‌ی آنان است میتوانند دست به کار مقصود خود شوند و به هدف مطلوب برسند از این رو بدون درنگ خویشتن از حمات بخدمت سلطان شتافته ویرا بهر صورت که بود راضی به مصالحه گردانید و چون از طرفی هم خبر تاخت و تاز اهل صلیب بحدود مسلمانان شایع شده بود سلطان از گناه باطنیه چشم پوشیده اسیران ایشان را آزاد گردانید و سپاه را برداشته بقصد تجهیز و فراهم آوردن مقدمات جنگ با اهل صلیب عازم دمشق شد.

بعد از ورود به دمشق سپاهیان مصری عریضه‌ئی بحضور سلطان نوشتند که مدتی دراز است از دیار خود دور و از خانواده مهجور مانده‌اند

همچون از برکات خدمت به سلطان اموال و غنایمی بچنگ آورده اند آرزومند هستند در رکاب خداوند خود سفری به وطن رفته دارائی خود را به خانواده تسلیم و دیداری تازه کنند سپس بفرمان وی آماده ی پیکار شوند. از آنجا که سلطان نیز برای فراهم آوردن تجهیزات کامل و بزرگ لازم میدید سفری به مصر کند درخواست لشکریان را پذیرفته با سپاهیانی که در مصر خانواده داشتند عازم آن کشور شد و برادرش تورانشاه شمس الدوله را در دمشق به نیابت خویش گماشت سلطان روز چهارم ربیع الاول سال ۵۷۲ قمری از دمشق روانه گردید و روز شانزدهم همان ماه وارد قاهره شد.

هنگام ورود بشهر قاهره سلطان وضع برج و باره و استحکاماتی را که بهاء الدین قراقوش آغاز کرده بود تماشا فرمود و طرز ساختمان آن و سایر ساختمانها و نظم و نسقی را که قراقوش بکار آورده بود پسندیده ویرا تحسین و آفرین گفت - برج و باره ی قاهره بطول (۲۲۳۰۰ ذرع) ساخته شد و بنای آن تا پایان عمر سلطان ادامه داشت و تقریباً بعد از وفات وی فرجام پذیرفت.

سلطان چند روزی در شهر قاهره اقامت کرده از آنجا بسوی اسکندریه و دمياط عازم شد تا تجهیزات دریائی خود را تکمیل و ناوهای بزرگی را که برای تسلط یافتن بر راه دریای روم دستور داده بود و اینک قسمتی ساخته شده بود بازدید نماید. پس از ورود به اسکندریه و بازرسی مؤسسات و کارخانه های کشتی سازی که در آن بندر و

بندر دمیاط موجود بود سلطان چنان دریافت که دستگاه دریا -  
وردی از هر جهت نیازمند کمک است و نواقص بسیار دارد از اینرو  
تصمیم گرفت برای امور دریا داری خود يك سرکار مستقلی ایجاد  
کند و با مطالعه و بررسی های لازم همین کار را هم کرد و بنگاهی  
بنام ( دیوان بحریه ) بوجود آورد که وظایف آن از هر جهت با وزارت  
دریا داری کنونی مطابق بود و دیوان بحریه را استقلال بخشید و یکی  
از امرای بزرگ را که در کار دریا نوردی از هر بابت آزموده و به رموز  
و اسرار آن فن آگاهی کامل داشت امیر البحر و فرمانده مستقل نیروهای  
دریائی قرار داد آنگاه بجمیع فرمانداران و عاملانی که متصدی امور  
بنادر و شهر های نزدیک ساحل بودند بخشنامه فرستاد که راجع به  
کارهای دریائی خود را از هر جهت مطیع دریا سالار مزبور بدانند و از  
امرو نهی وی تجاوز ننمایند . سپس فرمانی خطاب به مستوفیان و عاملان  
دارائی در شهر های کنار دریا صادر فرمود که هر چه از پول نقد و لوازم  
کشتی سازی و جنس و اسلحه و مهمات برای دریا داری لازم باشد طبق  
تشخیص امیر البحر مزبور بدون درنگ و بفوریت تسلیم گماشتگان  
وی کنند . سلطان بعد از انجام مهام مزبور از آن حدود بجانب ناحیه ئی  
که موسوم است به ( مرج قابوس ) روانه گردید و غرضش آنکه در  
آن نواحی بعنوان شکار چندی گردش نماید تا جاسوسان او بتوانند از  
احوال و اوضاع اهل صلیب و از مقاصد آنان معلومات جامع بدست  
آورند و سلطان بر مبنای گزارش آنان دستور کار آینده اش را معین نماید.

## بند چهارم - تجدید جنگهای صلیبی

سال ( ۵۷۲ قمری ) به سلطان گزارشی رسید که يك ناو گروه از کشتی های مصر که در اصطلاح مصریها ( اسطول ) نامیده میشود در آبهای مجاور جزیره ی قبرس با چند اسطول از ناوهای صلیبی برخورد کرده ، جنگی سخت میان آنان روی داده است و مسلمانان با پافشاری و فداکاری خود موفق شده اند دشمن را که از حیث عدد خیلی بیش از تعداد آنان بوده است درهم بشکنند چنانکه غنائم فراوان بدست آورده ، یکپزار نفر هم اسیر گرفته باسلامت و سرافرازی به اسکندریه برگشته اند . رسیدن این گزارش سلطان را بسی شادمان ساخت و به نیرومندی و انتظام دیوان درباری جدید اعتماد پیدا کرد و از مرج قابوس بجانب قاهره معاودت نمود .

سال ( ۵۷۳ قمری ) آغاز شد در حالیکه سلطان صلاح الدین به تکمیل تجهیزات خود کامیاب شده بود از اینرو در ماه جمادی اول سلطان با سپاهی که بسیج کرده بود از مصر بجانب فلسطین راند و روز ( ۲۹ جمادی ) بشهر معروف عسقلان رسید و از آنجا که استحکامات عسقلان بسیار قوی بود و نیروهای صلیبی نیز همگی درون حصار آنجا تحصن بسته بودند سپاهیان سلطان بداهات و آبادیهای اطراف شهر ترکتازی کرده همه جا را بباد غارت دادند و از آنجا سلطان بقصد تسخیر شهر رمله روانه شد و درین راه با رودی که در حال طغیان بود مصادف گردید که ناگزیر سپاهیان به ساختن پل موقتی پرداختند و یکروز که قسمت عمده ی لشکریان با پل موقتی از آب گذشته و قسمت

کمتر در آنجانب هنوز بودند و خاطر همگی از حیث دشمنی آسایش داشت زیرا خطر نزدیکی اهل صلیب در بین نبود ناگهان گرد و غباری عظیم از دامن دشت پدید آمد و آن گرد از اردوی صلیبی ها بود که زیر فرمان شخص پادشاه در شهر بیت المقدس فراهم آمده بود که بجنک سلطان آید . مورخان آن عهد تعداد نفرات آن اردو را نا (۳۷۵ هزار) نوشته اند .

پادشاه بیت المقدس هنگامیکه از تجهیزات زمینی و دریائی مسلمانان آگاه میشود نیر و های صلیبی را از ولایات متصرفی اهل صلیب فراخوانده با مشورت شورای بزرگان بسیج کامل میکنند و چون از توجه سلطان بجناب عسقلان خبر مییابد از بیت المقدس برای کنار دریا روانه میگردد و پس از ورود به عسقلان که می بیند سلطان عازم رمله شده است او نیز از دنبال وی میشتابد تا بدانصورت ناگهانی مانند بالای آسمانی بر سر مسلمانان میتازد . وصول سپاه صلیبی موجب شد که مسلمانان غافلگیر گشته دست و پای خود را گم کنند زیرا بسیاری از سرکردگان و افراد لشکر در حمل و نقل اسباب و گذرانیدن بنه ی اردو از رودخانه رنج و تعب کشیده بودند و اکنون در چادرهای خود به استراحت میپرداختند و هیچکس را گمان پیکار و خیال جنک در دماغ نمیگذشت اما وقتی طلیعه ی مهاجم خصم نمودار شد یکی از برادر زادگان سلطان موسوم به تقی الدین همراه گروهی از امیران و سرکردگان چابکی ورزیده بر اسب های نوبتی که همواره بازمین ولگام آماده بودند پریده باستقبال دشمن تاختند و این تقی الدین فرزند نوری داشت بنام احمد که تازه از مراحل کودکی وارد فصل جوانی میشد .

احمد بادلیران مشهور صلیبی در افتاد و جمعی از جوانان و همسالانش نیز همراه او شمشیر میزدند تا بسیاری از مردان نامی خصم را بخت افکندند و احمد خودش نیز شربت شهادت نوشید و پسر دیگر تقی الدین موسوم به شاهنشاه در حالیکه میکوشید از جسد برادر کوچکش مدافعه نماید احاطه شد و اسیر دشمن گردید و مسلمانان از هر جانب در آن دشت پراکندند بطوریکه در خدمت سلطان غیر از چند تن از امیران نامور دیگر کسی باقی نماند و در آنحال مجاهدین صلیبی بصدد افتادند سلطان را احاطه کرده اسیر سازند اما سلطان در اینمورد از فن جنگ و گریز که اکثر طوایف ایرانی ویژه کردها در آن ماهرند استفاده نمود و خود و همراهانش بابکار بردن رموز و اسرار شکفت آور فن مزبور نیروهای مهاجم دشمن را دوچار حیرت میساختند. گاهی چنان وانمود میکردند که میخواهند صف خصم را بشکافند اما در واقع راه عقب نشینی خود را میکشودند و گاهی چند تن از امیران که تمام آنها در تیراندازی مهارت داشتند دشمن را از تعاقب باز میداشتند تا سلطان با گروه دیگر از یارانش مسافتی دور میشدند تا عاقبت تار یکی شب به کمک رسید و سلطان با همراهان وارد ریگزار مشهور (تیه) گردیده از تعاقب دشمن نجات یافتند اما رنج و تعب بزرگتری در پیش داشتند که عبارت بود از بی آبی و ندانستن راهها و سرگردانی در ریگزارهایی که حضرت موسی با بنی اسرائیل مدت چهل سال دوچار آن بودند. زحمت و رنجی که سلطان و همراهان در صحرای تیه تحمل نمودند الحق بالا ترا حد تحمل مردان عادی و معمولی است ولی ایشان پس از چند روز آوارگی و تشنگی

توانستند زنده و سالم بخاك مصر برسند .

اما بهر حال اكثر سپاهيان مسلمان كه در دشت ها و يشه ها و ريگزارها گريخته بودند چون نتوانستند بصورت درستی راه خود را پيدا كنند بچنگ نيروهای صلیبی افتاده اسیر شدند از آنجمله يك مرد مشهوری كه به اسارت در آمد فقیه عیسی بود كه هنگام اعزام صلاح الدین از شام به مصر بنا بر امر نورالدین همراه وی بمصر آمد . فقیه عیسی در دانش و علم سرآمد اقران و در شهامت و شجاعت نیز ممتاز بود و مکرر در میدان جنگ با حریفان زورمند صلیبی به پیکار پرداخته غالب شده بود فقیه عیسی بابرادرش ظهیر الدین بدست اهل صلیب اسیر شدند و چند سال در اسارت ماندند تا سلطان پس از اعزام سفیران و گفت و شنید فراوان مبلغ شصت هزار دینار طلا نزد صلیبی ها فرستاده فقیه عیسی را با چند تن از اسیران دیگر آزاد گردانید .

شکست رمله یکی از فلاکت های بزرگی بود كه نصیب مسلمانان شد زیرا اكثر مردان کار آزموده و مجاهدان سلحشور و سر بازان نامی مسلمان یا بدست اهل صلیب اسیر گردیدند و یا در دشت های بی آب و علف از تشنگی و گرسنگی بهلاکت رسیدند و قسمت کمتر سپاه توانستند با رنج ها و خطر ها مبارزه کنند و سر انجام بصورتی مفلوك و خراب خود را بمصر زنده برسانند .

از وقایع شکست آوری كه بلا فاصله پس از شکست مسلمانان روی داد این بود كه در همان ایام گروهی از دلاوران اروپا با کشتی های پر از آذوقه و اسلحه بقصد زیارت و جهاد وارد بنادر سوریه شدند و چون خبر

مغلوب گردیدن و گریختن سپاهیان سلطان را شنیدند موقع را برای  
 تاخت و تاز و تسخیر بلاد اسلامی که دیگر فریاد رسی نداشتند، مناسب  
 دانسته، اهل صلیب شامات را از ولایات نزدیک به خود گرد آورده با  
 اتفاق آنان وارد سرزمین های اسلامی شده شهر حمت را محاصره کردند  
 در حالیکه حکمران شهر مزبور امیر شهاب الدین دائی سلطان بیمار و  
 بستری بود از اینرو لشکریان مدافع حمت نتوانستند بطوریکه  
 میبایست شهر خود را دفاع نمایند چنانچه نیروهای صلیبی موفق گشتند  
 یکی از برج های بزرگ را خراب کنند و از آنجا بدرون شهر هجوم برند.  
 اما در همان هنگام که دشمن وارد حصار حمت شده بود و  
 سربازان پادگان میرفتند دلسرد و گریزان شوند یکی از امرای رشید  
 سلطان بنام امیر سیف الدین چون در نزدیکی حمت ماموریتی داشت  
 بر اثر وصول خبر هجوم دشمن همراه فوجی از لشکریان بجانب شهر  
 تاخته از راهی که میدانست خود را بدرون حصار انداخت و بید رنگ  
 بسمتی شتافت که اهل صلیب آنجا بودند و بادلاوران خصم مردانه پیکار  
 کرد. همینکه سربازان پادگان و مردم شهر از رسیدن امیر سیف الدین  
 و کمک او آگاه شدند برای دفاع و حفظ ناموس و مال و جان خود  
 همگروه بر سر اهل صلیب ریختند و تمامی روز را تا نصف شب در ستیز  
 و آویز پافشاری نمودند تا عاقبت اهل صلیب را از حصار بیرون راندند.  
 نیروهای صلیبی بعد از چند روز چون مقاومت و پایداری مدافعان  
 حمت را دریافتند و نیز بیش از هزار نفر تلفات داده بودند از تسخیر  
 آن شهر چشم پوشیده دهات اطراف را بباد غارت و ویرانکاری داده،  
 بقصد تسخیر قلعه ای حارم از حمت کوچیدند.

قلعه ی حارم از دژ های مستحکمی بود که بحوزه ی حلب تعلق داشت وقلمرو ملك صالح شمرده میشد . اهل صلیب چندی آن قلعه را محصور داشتند و سر انجام بافرستادگان ملك صالح سازش کرده مبلغی نقد بعنوان (نعل بها) دریافت واز حارم بحدود ولایت حمص تاختند که بسیار معمور و آبادان بود . صلیبی ها درحمص به محاصره میل نکردند و درصدد غارت و خرابکاری برآمده تمامی دهات و آبادیهای مرغوب را یغما کرده آتش زدند و زنان و مردان و کودکان را اسیر گرفتند و با بارهای سنگین از غنایم و اموال و باقطارها اسیر بقصد بازگشت بـخـاك صلیبی حدود ولایت حمص را ترك گفتند .

در آن هنگام امیر ناصر الدین محمد فرزند مرحوم اسد الدین شیرکوه عهده دارحکومت حمص بود و بنا برآنکه (شیر را بچه همی ماند بد و) تسازمانیکه خطر محاصره ی شهر در پیش بود امیر ناصر درون حصار توقف کرد اما همینکه شنید اهل صلیب عازم بازگشت هستند او پیشدستی نموده شبانه باگروهی از زبده سواران و دلاوران ازحصار حمص پنهانی بیرون شتافته بجانبی تاخت که میدانست نیروهای دشمن میبایست از آنجا بگذرند و درچند نقطه که مناسب دانست لشکریان را فوج فوج به کمین گذاشت و بیدار و هوشیار منتظر وصول خصم شد . اهل صلیب پس از دو روز باخیالی آسوده و قلبی شادمان وارد کمینگاه مسلمانان شده خیمه و خرگاه بر افراخته دختران و زنان اسیر را برای عیش و طرب بمیدان کشیدند که ناگاه دلاوران امیر ناصر از کمینگاه برسر آنان تاختند و به کشتاری هولناك پرداختند بصورتیکه

از مجموع نفرات سپاهیان صلیبی جز چند تن مجروح و زخمی که نیمه جانی بدر بردند کسی زنده نماند سپس امیر ناصر جمیع اسیران را برداشته به خانمان شان رسانید و اموال غارتی را از روی نظم و بدرستی تسلیم صاحبان آنها نمود و برای ترمیم و تعمیر خرابی های دهات بابت مالیات ولایت مبالغ کافی بمردم رسانید تا بعد از عمران آبادیهای خود وام خویش را به قسط پس بدهند.

از طرفی سلطان صلاح الدین پس از ورود بمصر با شتاب و فعالیت به تجدید تشکیلات آرتش خود اقدام کرد و بعد از چند ماه که آثار شکست رمله از خاطر ها زدوده گردید بار دیگر همراه سپاهی کامل و مجهز که بر مبنای مقررات و قوانین جدیدی بسیج شده بود از مصر بسوی دمشق رهسپار آمد و در این سفر از شهرها و حصارها و قلعه های متصرفی خویش در سوریه باز دید نموده همه جا به استحکام برج و باره و نهادن آذوقه و مهمات کافی و تنظیم امور دفاعی اقدام کرد. موضوع مهم دیگری که در این سرکشی ها توجه سلطان را جلب نمود نظم و نسق بنگاههای خیریه بود. سلطان به کار بیمارستانها و یتیم خانه ها و نوانخانه ها و به وضع مدارس در هر کدام از شهرها با دقت رسیدگی کرد و برای هر يك مقررات و قوانین جدیدی وضع و فرمان هائی صادر فرمود و شخص خود را ناظر کل قرارداد یعنی بازرس کل بطوریکه برای مثل میگوئیم صورت ریز خرج و دوا و عملیات يك بیمارستان میبایست از نظر سلطان بگذرد و بعنوان ناظر بیمارستان در آن صورتها بازرسی کند و درستی یا نادرستی آنها را گواهی نویسد.

سال (۵۷۴) آغاز گشت در حالیکه دنباله‌ی محاربات صلیبی رو  
 بشدت و وخامت مینهاد. در ماه ربیع الاول این سال لشکری از داوطلبان  
 جهاد زیر فرمان یکی از سرداران مشهور صلیبی گرد آمد و اینان بقصد  
 انتقام و خونخواهی بار دیگر بحدود ولایت حمات تاختند و دهات و  
 آبادیهای آن ناحیه را عرصه‌ی قتل و غارت قرار دادند اما همینکه خبر  
 تاخت و تاز صلیبی‌ها بشهر حمات رسید لشکر پادگان آنجا با چابکی و  
 جلدی خود را آماده ساخته برای مقابله و دفع دشمن از شهر خارج  
 و بر سر اهل صلیب تاختند و پیکاری سخت میان دو لشکر روی داد و  
 هر دو جانب نهایت شهامت و پافشاری را بظهور آوردند اما هنگام  
 عصر یکی از دلاوران کرد خود را به فرمانده صلیبی‌ها رسانیده و برا  
 بمبارزه طلبید و فرمانده مزبور نیز بیدرننگ بمیدان تاخت و پس از  
 ساعتی که هر دو پهلوان مردانه ستیز و آویز نمودند سردار صلیبی بـخاک  
 هلاک افتاد و این واقعه نیروهای او را شکسته دل ساخت بنوعیکه در  
 مقابل هجوم مسلمانان ایستادگی نکرده رو بگریز نهادند و مسلمانان  
 دست به کشتار برده گروه بزرگی را نابود و قسمت دیگر را به اسارت  
 گرفتند.

چون خبر این فتح به سلطان رسید فرمان داد تمامی اموالی را  
 که صلیبی‌ها از دهات غارت کرده بودند با دقت گرد آورند و تسلیم  
 صاحبان آنها نمایند و اما غنایم جنک و اموال اهل صلیب آنچه بدست  
 آمده است ما بین لشکریان مسلمان از روی قانون تقسیم کردد.

در ماه ذی‌قعدة سال ۷۴ پادشاه بیت المقدس (بود وین چهارم)

بالشکر زبده و کار آمد خود بحدود ولایت دمشق تاختند از قتل و غارت و خرابکاری دریغ نورزیدند ولیکن اردوگاه خود را در نزدیکی مرز داخل خاکهای صلیبی قرار داده بود و نیروهای سوار را دسته دسته برای ترکتازی بدهات و قصبات مسلمانان میفرستاد و آنها پس از یغما و ویرانی واسیر گرفتن رعایا بخاك خود برمیگشتند .

سلطان بعد از وقوف کامل نسبت به وضع و موقع خصم ، فوجی مرکب از دوهزار سوار برگزیده برادر زاده‌ی خود بنام فرخشاه را که لقبش عزالدین بود فرمانده آن فوج قرار داد و به عزالدین فرخشاه تاکید نمود که من نمیخواهم تورا با این نیروی کم برای جنگ میدان و پیکار با دشمن بفرستم و مقصودم اینست که تو با همراهانت خویش را از دور به دیده با نان خصم بنمایانید و طوری کنید که آنها از کمی نفرات شما واقف شوند و بطمع کوفتن شما افتاده از جای خود بجنبند و شما در عین ستیز و آویزی که دو را دور خواهید کرد از مقابل دشمن واپس بکشید و آرام آرام آنان را بد نبال خود کشانیده بدرون خاك های ما بیاورید و دیگر تکلیفی برگردن شما نخواهد بود زیرا ما خود مواظب اوضاع خواهیم بود و همینکه دشمن را در دسترس خویش یافتیم هر گونه مصلحت وقت باشد عمل خواهیم نمود .

فرخشاه با احتیاط کامل روانه شد و همه جا مواظب بود مبادا به لشکر صلیبی خیلی نزدیک شود و چون به نکته‌های دقیق سربازی و لوازم سپاهگیری آگاهی داشت میدانست که میباید دستور ها و تعلیمات فرمانده کل را با خرده سنجی همیشه انجام دهد اما پیش آمد روزگار

وقضا و قدر برخلاف نظر فرخشاہ روی داد زیرا با وجود آنہمہ احتیاط  
یکروز کہ از دامن کوهی آہستہ با فوج خود میراند ناگہان لشکر  
صلیبی را پیش روی خویش آمادہی کار زار یافت بصورتیکہ دیگر برای  
مسلمانان محال بود کہ بتوانند از مقابل حریف عقب بنشینند چرا کہ  
عقب نشینی در آنحال بنظر دشمن بر بیم و ہراس و گریز حمل میشد  
و افراد صلیبی قوت قلب پیدا کردہ بہ شکار مسلمانان میتاختند و ہمگی  
را احاطہ نمودہ نابود میساختند بنا بر این فرخشاہ سرکردگان را کہ  
جرئت نداشتند از تعلیمات سلطان تجاوز نمایند، طلبیدہ مسئولیت  
جنگ را بر عہدہ گرفتہ فرماندہی تمام آن نیرو را شخصاً عہدہ دار شد  
و از حیث تعبیه و نقشہ و گسترش لشکر فقط طبق سلیقہ و فکر خود عمل  
نمودہ سیصد تن از ہمراہانش را بانبہ و بارہای اردو در پشت تپہ تی جا  
داد و سپرد کہ آنہا در مشک های آب کہ خالی و خشک شدہ است قدری  
ریگ بر یزند و انرا در جائیکہ ایستادہ اند پیوستہ حرکت بدهند  
بطوریکہ ہمہ صدای آنہا قوی باشد و بگوش دشمن برسد و نیز  
گاہگاہ جمعی از آن سواران بصورتی روی تپہ حرکت نمایند کہ از  
دور دیدہ شوند و ہر وقت صدای نشاندار کرنا را شنیدند با تاخت و تاز  
و ایجاد گرد و غبار بسیار از جایی خود جنبیدہ بر سر خصم هجوم آورند  
سپس فرخشاہ با باقی سواران بمیدان جنگ شتافت .

در آنروز مسلمانان الحق داد مردانگی دادند و آنچنان  
شہامت و شجاعتی بظہور رسانیدند کہ موجب حیرت دشمن و دوست  
گردید و شخص فرخشاہ نیز کاردانی و جنگ آوری و دلیری خویش را

بر همگان آشکار ساخت چنانکه با تمداد اندك لشكر يان مسلمان  
فیروز شد و سپاه صلیبی شکست خورد و گروهی از سرداران و دلاوران  
نامی صلیبی بـخاک هلاک افتادند که از آنجمله بود سردار (هانری) که  
مسلمانان ویرا بلقب (بلای ناگهانی) ملقب کرده بودند.

این هانری در سبک (ایوار و شبگیر) نهایت مهارت را داشت و  
بیشتر اوقات شبانه از قلعه‌ی نشمین خود با دسته‌ی از زبده سواران  
حرکت کرده با سرعت و چابکی تا نقاط دور دست رانده مانند بلای  
ناگهانی بر دهات و قصبات و یا بر سر اردوهای مسلمانان نازل میگشت  
و آنرا غافلگیر کرده بخون و آتش کشیده غنیمت و اسیر فراوان  
بدست آورده بیدرنگ بجای اصلی خود بر میگشت. کشته شدن  
سردار هانری برای اهل صلیب یکی از ناگوارترین حادثات شمرده  
میشد.

در همین ایام فرمانروای انتاکیه موسوم به (پرنس) ناگهان  
بحدود قلعه‌ی شیزر تاخته دهات و قصبات آن ناحیه را غارتیده با غنیمت  
و اسیر زیاد بخاک خود بازگشت و نیز فرمانروای طرابلس بنام (رایموند)  
بر سر یکی از بزرگترین طوایف ترکمان که بقصد چرانیدن احشام  
خود قدری بمرزهای صلیبی نزدیک شده بود. ناگهانی هجوم آورد و  
تمامی اموال و چار پایان آن طایفه را به یغما برد.

روی داد آنگونه ترکنازیها، بیش از پیش بر کوشش و کشش  
سلطان افزود چنانچه برادر زاده‌ی خود تقی الدین را با لشکری مامور  
حمات کرد و عموزاده‌ی خویش ناصرالدین را فرمان داد در مرزهای  
حمص ببا لشکر گردش کند و مرزداران حمات با مرزداران حمص دائم

ارتباط داشته کشور اسلام را از تاخت و تاز خصم حفاظت نمایند .  
 سال (۵۷۵) ماه محرم که سلطان در قلعه‌ی بانپاس اقامت داشت  
 گزارش رسید که فوجی از مسلمانان برای تحصیل آذوقه می‌رفته اند  
 ناگهان با لشکر صلیبی که زیر فرمان پادشاه بیت المقدس قرار دارد  
 مصادف شده اند . گزارش مزبور را با کبوتر فرستاده بودند و کمک  
 می‌خواستند . همینکه سلطان بر مضمون نامه وقوف یافت بیدرنگ از  
 قلعه بیرون آمده همراه گروهی که در رکابش بودند برای نجات مسلمانان  
 شتافت و هنگامی به آنان رسید که نیروهای صلیبی تازه هجوم آورده  
 پیکار را آغاز کرده بودند . در آنروز چون هم پادشاه صلیبی و هم سلطان  
 صلاح‌الدین در میدان کارزار حضور داشتند سپاهیان هر دو جانب مردانه -  
 وار می‌جنگیدند اما مسلمانان با حمله‌های سخت خود اهل صلیب را  
 از جا کنده و همینکه صف‌های دشمن از انتظام افتاد آغاز سرافشانی  
 نموده تلفات بزرگی بر اهل صلیب وارد آوردند و گروهی بتعداد دوست  
 و هفتاد نفر از بزرگان و سرداران نامور صلیبی را اسیر گرفتند و شخص  
 پادشاه با هزار زحمت و محنت جان خود را از مرگ نجات داد .

اما اسیران نامدار را طبق فرمان سلطان بشهر دمشق برده زندانی  
 کردند و پس از مدتی با پرداخت سر خرید های هنگفت زندانیان مزبور  
 آزاد شدند . در ردیف اسیران یکی فرماندار شهر رمله ، دیگری فرماندار  
 شهر یافا بود که هر کدام مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار طلائی يك مثقالی  
 پرداختند و نیز تعداد هزار نفر هم از اسیران مسلمان را که در زندانهای  
 خود داشتند در برابر آزادی خویش از اسارت رها ساختند .  
 اما برخی از سرداران دیگر که توانگر نبودند آنقدر در زندان

دمشق ماندند تا جان سپردند. از عجایب اتفاقاتی که مورخین نوشته‌اند یکی اینست در همان روزی که این فتح آشکار برای نیروهای زمینی سلطانی دست داد نیروهای دریائی مصر نیز در همان روز و در همان ساعت بفتح عظیمی نائل شد بودند.

شرح واقعه چنین است که يك اسطول از ناوهای نوساخت مصر برای بازرسی دریا بگردش میپرداخته ناگهان با گروه عظیمی از جهازات صلیبی که از اروپا حامل مجاهدین و داوطلبان جنگ بوده است مصادف میشود مسلمانان چندین کشتی دشمن را غرق و دوازده کشتی را باسر - نشینان آنها سالم و درست به چنگ آورده مظفر و منصور به بندر گاه اسکندریه معاودت نمودند.

یکی از وقایع دیگر در این سال ویران ساختن دژ مستحکمی است که اهل صلیب بتازگی در مجاورت خانه‌ی یعقوب پیغمبر ساخته بودند خانه‌ی یعقوب در نزدیکی قلعه‌ی باناس واقع و در زبان مردم بعنوان بیت الاحزان نامیده میشود که معنای آن غمگده است و میگویند یعقوب نبی بر فراق فرزندش یوسف شب و روز آنجا میگریسته است. اهل صلیب در آن دژ استوار نیرویی از کار دیدگان و شجاعان پادگان ساخته بودند و پادگان آنجا پیوسته بر سر دهات و آبادیها و کاروانهای مسلمانان ریخته اموال را غارتیده اشخاص را به اسیری گرفته بسرعت و چالاکی به قلعه‌ی مزبور بر میگشتند.

سلطان صلاح الدین در انجمن مشاوره که هر هفته دو بار مرکب از امیران و بزرگان دربار وی تشکیل میافت موضوع قلعه‌ی نوساخت را طرح کرده رأی ایشان را طلبید. انجمن مزبور چنان تضویب کرد که

مستقیماً با اهل صلیب وارد مخایره و گفتگو شوند و خرابی آقلعه را از آنان بخواهند. سلطان بهمین طریق اقدام فرمود و اهل صلیب در پاسخ نمایندگان وی گفتند: « هر گاه مبلغ کافی بما بپردازید قلعہ را خراب خواهیم کرد. »

سلطان در آغاز امر حاضر شد شصت هزار دینار بپردازد و بالاخره پس از چندین بار آمد و رفت و گفتگو تا مبلغ صد هزار دینار متعهد میشد اما اهل صلیب نپذیرفتند. در آنحال برادر زاده‌ی سلطان موسوم به تقی‌الدین عرض نمود که بعقیده‌ی من پرداخت چنین باج هنگفتی برای ما نمک است پسندیده تر آنست که این صد هزار دینار را خرج لشکر کرده، با زور و بازوی مسلمانان آن حصار فساد انگیز را از بین و بن براندازیم.

صلاح‌الدین این رأی را صمیمانه پذیرفت و لشگری فرستاد که روز نوزدهم ربیع الاول گرداگرد آن قلعہ را گرفتند و سلطان شخصاً روز دیگر در آن معرکه حاضر شده اطراف حصار را ما بین امر اقسامت فرمود خویشان نیز قسمتی از جانب شمالی برعهده گرفت و هر يك از صاحبان قسمت مشغول کندن نقب‌های وسیع شدند تا بزیردیوار حصار برسند و عاقبت بعد از یک هفته نقب سلطان زودتر پیشرفت نموده بزیر شاه برج رسید و پایانگاه آن نقب را که بطول سی متر و به پهنای سی متر بود از هیزم پر کرده آتش زدند ولیکن برخلاف انتظار هیزمها تماماً سوخت بی آنکه تأثیری بدیوار قلعہ نماید اما برای آنکه بار دیگر نقب را از هیزم انباشته سازند لازم بود که آتش بکلی خاموش و دیوارها و زمین

نقب سرد گردد برای انجام این مقصود سلطان فرمود جار زدند که هر کس يك مشك آب از دامنه بفراز قله که جای قلعه بود بیاورد يك دینار طلا مزدوی خواهد بود . همینکه سپاهیان اردو و بازاریان داستان مشك یکدینار را شنیدند مانند مور و ملخ بکشیدن آب مشغول شدند و بودند کسانی که دو مشك و سه مشك بر پشت خود کشیده بالا برده تحویل میدادند عاقبت ریختن آب مشك ها در نقب پهنوار مزبور بزودی آتش را خاموش و در دیوار را سرد گردانید و فردای آنروز بار دیگر نقب را از هیزم انباشته آتش زدند و این مرتبه آتش سنگهای بن دیوار را سوزانید و شاه برج و قسمتی از حصار فرو ریخت . اما اهل صلیب قبلاً این واقعه را چاره جوئی نموده بودند بدین طریق که پشت دیوار، دیوار دیگری از هیزم آماده کرده بودند و همینکه حصار فرو ریخت آن هیزمها را آتش زدند تا از هجوم مسلمانان جلوگیری کرده باشند در اینجا باد بمسلمانان خدمت کرد زیرا نسیمی از بیرون قلعه بدرون وزیدن گرفت و شعله های آتش را بخانه های توی قلعه رسانید و چیزی نگذشت که قسمت مقدم منازل و بعداً تمامی خانه های درون قلعه آتش گرفت و اهل صلیب ناگزیر در يك میدانی که وسط قلعه بود گرد آمدند اما مسلمانان همینکه سوزش آتش تخفیف یافت بدرون قلعه هجوم برده گروهی را کشته ، مابقی را اسیر گرفتند از این قلعه غنیمت عظیمی نصیب مسلمانان شد از آن جمله آنچه از سلاح آهن و پولاد بود و در انبارهای آنجا ذخیره کرده بودند بصد هزار قطعه بالغ میگشت سپس اسرا را بحضور سلطان بردند سلطان فرمود هر کس از اسیران تیر انداز و شمشیر بند است بقتل برسد اما مردم بی سلاح به

دمشق منتقل شوند و در حدود هفتصد نفر از مسلمانان که در قلعه زندانی  
و اسیر بودند آزاد گشتند .

در آن روز که این وقایع روی میداد يك هیئت سفارت که از جانب  
رایموند فرمانروای طرابلس آمده بودند نزد سلطان حضور داشتند  
سلطان خطاب به رئیس هیئت مزبور فرمود که «ما شما هر دو جانب نسبت  
باسیران رفتار خوشی نداریم اما بیاد آورید که ما مردم بی سلاح را هر-  
گز نکشته ایم و حال آنکه فرمانروایان و سرداران شما از قتل و کشتار  
کودکان و زنان بی پناه نیز دریغ نمی ورزند . » بعد از فتح قلعه‌ی مزبور  
سلطان فرمانداد تا تمام حصار و بناهای آنجا را با خاک یکسان ساختند  
سپس بجانب دمشق معاودت فرمود .

ما در یکی از فصل‌های پیشین اشاره نمودیم که سلطان صلاح‌الدین  
اداره‌ی بنام (دیوان بحریه) تأسیس نمود که بمنزله‌ی وزارت دریا داری  
امروزه است و فرمانداد تا ناوهای بزرگ و مستحکم بسازند . در این سال  
کشتی‌های جنگی مصر که هر کدام نظیر شهری از دور دیده میشد با  
شکوه و جلال خیره‌کننده به آب افکنده شد و در هر کشتی ناخدائی  
از دلاوران دریا نورد با گروهی از جنك آوران و کار آزمودگان  
گماشته شدند .

روز اول ماه جمادی اول سه اسطول هر اسطول مرکب از گروهی  
از ناوهای پر شکوه و نو ساخت مزبور از بندر اسکندریه لشکر کشید  
ی آنکه مقصد خود را اعلام نماید . روز پانزدهم همین ماه ناوهای مزبور  
ناگهان به بندرگاه عکا رسیده صدها جهاز جنگی و تجارتی اهل صلیب  
را احاطه نموده مقداری را غرق و مابقی را با سر نشینان آنها باسارت

گرفتند و حتی يك كشتی در بندرگاه عكا باقی نگذارند در حالیکه گروهی از نیروهای دریائی به پیکار و نبرد بادریا نوردان صلیبی میپرداختند گروه دیگری از تیراندازان ماهر در برجهای بلند ناوهای جنگی سنگر کرده سربازان صلیبی را که در باره و برج عكا گرد آمده میکوشیدند از دور وقایع بندرگاه را تشخیص دهند و از چگونگی اوضاع اطلاع حاصل نمایند هدف تیرهای زهر آگین خویش قرار میدادند بنوعیکه نیروهای پادگان عكا گمان بردند مقصود مسلمانان پیاده شدن و محاصره کردن شهر است از اینرو احدی جرئت نکرد از عكا بكمك نیروهای دریائی خود بیاید .

دریا نوردان مسلمان پس از ضبط آخرین كشتی های موجود در بندرگاه عكا مسیر خود را عوض کرده رو بجانب اسکندریه بادبان برافراشتند و منصور و مظفر با غنایم بی حساب بسلامت وارد اسکندریه شدند .

مورخین سوریه و مصر مینویسند که در تاریخ جنگهای دریائی مسلمانان بار اول بود که نیروی بحری اسلامی با یکچنین فروشکوهی بحصول اینچنین فتح عظیمی نائل میشد .

سال ( ۵۷۵ ) قمری روز دوم ذی قعد خلیفه عباسی المستضی بالله وفات نمود و فرزندش موسوم به ( ابوالعباس احمد ) برمسند خلافت نشست و بلقب ( الناصر لدین الله ) ملقب گردید .

خلیفه المستضی مردی عادل و برد بار و نیکبخت بود . در زمان خلافت وی آب رفتهی خلافت تا حدی باز بجوی آمد و قدرت سیاسی خلیفه در عراق عرب و قدرت معنوی وی در عالم اسلام باردیکر برقرار

گشت و پسرش الناصر نیز همان اقتدارات را حفظ کرد و حتی توسعه هم داد اما در زمان المستضی مردم راحت و آسوده و قرین امنیت میزیستند در حالیکه زمان الناصر بنا بردسیسه های دائمی وی ، پادشاهان اسلام مخصوصاً در مشرق بجان هم افتادند و بد تر از همه آنکه شخص خلیفه ی اسلام در تحریک جنگیز و برانگیختن او بجنک خوارزمشاه مرتکب بزرگترین جنایتهای تاریخی شد جنایتی که بنا بودی ملیونها نفوس و به تباهی تمدن اسلامی و به اضمحلال خاندان سلطنتی بنی عباس منتهی گردید .

سال ( ۵۷۶ ) قمری جنگ ارمنستان روی داد و تفصیل واقعه چنین بود که در آنعهد ارمنستان کبیر برای خود پادشاه داشت و مستقل بود - جغرافی دانان قدیم ارمنستان را دو قسمت کرده اند یکی ارمنستان صغیر که ایروان مرکز آنست و طی مدت هزار و چهارصد سال یعنی از زمان خسرو انوشیروان تا قرن اخیر بخاک های ایران منضم بوده دیگری ارمنستان کبیر که در مغرب ارمنستان صغیر واقع شده با خاکهای شام و آناتولی همسایگی دارد .

در آنعصر پادشاه ارمنستان که در کشورهای عرب ابن لئون یعنی فرزند لئون نامیده شده بنا بر اتحاد دینی که با اهل صلیب داشت در صدد افتاد او هم برضد مسلمانان کوششی بعمل آورد . در جوار خاک های ارمنستان چندین طایفه ی بزرگ از ترکمانان میزیستند که برای حشم خود به چمنزارها و علفچر احتیاج داشتند در حالیکه خاکهای ارمنستان از این حیث خیلی غنی بود - ترکمانان با ابن لئون داخل مذاکره شدند که حشم خود را در خاکهای ارمنستان بچرانند پادشاه مزبور به آنان

اطمینان کافی داد و بعد از آنکه تمامی اموال واحشام ترکمانان وارد خاک ارمنستان شد ناگهان طوایف مزبور را لشکریان ارمن احاطه نموده مردم را اسیر گرفته اموالشانرا ضبط دولت کردند - همینکه این خبر بسلطان صلاح الدین رسید بیدرنک بالشگری که حاضر رکاب بود از دمشق بخاک ارمنستان تاخت و قسمتی از کوهساران دشوار گذر ارمنستان را پیموده کنار رود قره سورا اردوگاه خود قرارداد آنگاه سپاهیان را دسته دسته مأمور قتل و غارت دهات و آبادیهای معمور ارمنستان گردانید .

پادشاه ارمن از آن بیم داشت که دژ مستحکم ( مناقیر ) بتصرف مسلمانان درآید از اینرو فرمانداد که آن دژ را پادگان ارمنی آنجا ویران سازد همینکه این خبر بسلطان رسید لشکریان خود را بتسخیر آنجاگماشت و در ظرف یکروز مسلمانان قلعه ( مناقیر ) را بتصرف در آورده تمامی ذخایر و اموالرا که در آنجا نهفته بود به چنگ آوردند سپس برج و باره ی قلعه و خانه های مستحکم درون آنرا ویران ساختند . در اننای خرابی عمارت قدیمی قلعه ناگهان يك انبار بزرگ کشف گردید که ازقرنهای کهن باقی مانده بود و درون آنرا از انواع اسلحه و آلات جنگ که اکثر آنها از طلا یا نقره یا مس ساخته شده بود انباشته بودند .

خلاصه آنکه شدت عمل مسلمانان پادشاه ارمن را بیمناک گردانید و حاضر شد مطابق میل سلطان ترکمانانرا با اموال آنان آزاد کند و بعلاوه مبلغی بعنوان نعل بها بسلطان بپردازد سلطان آن پیشنهاد را پذیرفت و پادشاه ارمن طی پیشنهادات پیاپی پیوسته برمبلغ نعل بها

افزود و عاقبت تعهد نمود علاوه بر آن شرایط پانصدتن از اسیران مسلمان را که در چنگ اهل صلیب گرفتارند خریداری کرده آزاد سازد و بعد از اجرای تعهداتش سلطان خاك ارمن را ترك گفته بدمشق معاودت نمود سپس بقصد تسخیر طرابلس عازم شد و در سمت شمال شهر مزبور اردو زد بنوعیکه ارتباط قلمه‌های متعدد نظامی که تابع طرابلس بود با شهر مزبور قطع گردید و چون هنگام برداشتن محصول بود فرمانروای صلیبی طرابلس (رایموند) پیشنهاد صلح کرده با شرایطی که سلطان مقتضی دید مصالحه را پذیرفت .

سال ( ۵۷۶ ) هجری روز پنجم صفر برادر ارشد سلطان موسوم به ( تورانشاه ) ملقب به شمس الدوله که در اسکندریه اقامت داشت وفات نمود و خواهرش موسوم به ( ست الشام - بانوی شام ) بعدها جسد برادرش را بدمشق آورده در مدرسه ای که بانوی مزبور بنا نهاده است دفن نمود .

توران شاه امیری شجاع و با مهابت بود و در سخاوت از حاتم طائی میگذرانید - تورانشاه قسمت اعظم بلاد یمن را فتح کرده بود و در آنجا فرماندارانی از جانب خویشتن گماشته بود و مالیات بلاد مزبور همه ساله بمصر میآمد اما سلطان در آن دخل و تصرفی نکرده تمامی را بخود تورانشاه واگذارده بود باینوصف بقدری امیر مزبور بذل و بخشش میکرد که بعد از وفات مبلغ دوست هزار دینار وام او بمردم برآورد شد که سلطان از مال خود آنرا پرداخت .

در دربار خلافت عباسی عادت براین جاری شده بود که هر گاه يك خلیفه وفات میکرد خلیفه‌ی نو برای تمام پادشاهان و امرای مستقل

کشورهای اسلامی از طرف خود فرمان و خلعت میفرستاد بدین طریق تجدید عهد بعمل میآورد - در این سال فرمان و خلعتهای الناصر خلیفه عباسی برای سلطان رسید و اهالی دمشق روز و صول خلعت جشن گرفتند خلعت مزبور عبارت بود از یکدست لباس سیاه که تماماً زر دوزی شده بود و یک کمر بند زرین مرصع بجواهرات پر بها و یک عصای مرصع که دستگیره‌ی آن یک قطعه زمرد بیمانند بود و یک علم سیاه بعلاوه یکی از اسبهای مخصوص شخص خلیفه که توسن مزبور کردن بندی از مروارید های درشت داشت و بر کستوان آن فولاد زرین بود با نعل های طلا و نیز چندین اسب پر بها و اشیاء قیمتی دیگر، سلطان بعد از پوشیدن خلعت خلیفه بر اسب مذکور نشسته در شهر دمشق گردش کرد و اهالی انواع زر و گوهر نثار نمودند سپس فرستادگان خلیفه با انعامات فراوان مرخص شده بسوی بغداد برگشتند .

سال ۵۷۷ قمری باز قیام پرنس را نود آغاز گشت - پرنس را نود فرمانروای ناحیه‌ی کرک که در جوار فلسطین سر راه مصر واقع است بود این پرنس در مکر و حیله و در بد عهدی و دشمنی با مسلمانان شهرت بی‌سزا داشت و همواره هنگام ضعف و زبونی در مقابل مسلمانان طلب مصالحه میکرد و همینکه قدری قوت میگرفت صلح را بر هم زده با حمله های ناگهانی مردم کشاورز و بی سلاح را قتل و غارت مینمود . پرنس مزبور در این سال قصد کرد وارد حجاز شود و مدینه‌ی منوره را تسخیر کرده مزار حضرت رسول (ص) را ویران سازد و با چنین قصدی از راه ولایت ( تیما ) بیابان فلسطین بحدود حجاز گذشت. همینکه این خبر به امیر فرخ‌شاه عزالدین والی دمشق رسید نا مبرده با شتاب هر چه

تمامتر لشکریان حاضر رکاب خود را برداشته به حدود كرك تاخته بقتل و غارت پرداخت و پس از آنكه یقین کرد خبر وحشت اثر هجوم او برنس رانود را از سفر حجاز باز داشته است دست و پای خود را جمع کرده بمرز کشور اسلامی رفته آنجا چشم براه وقایع نشست . پرنس رانود نیز در همان حدودی از حجاز که رسیده بود توقف نموده مدتی از دور حرکات خصم را میپایید و عاقبت از پیشرفت در خاک حجاز اندیشناك گردیده بکشور خود برگشت .

در همین سال ملك صالح فرزند نورالدین فقید در حلب بیمار شد و پزشکان نوشیدن شراب را برای وی مصلحت دیدند ملك از فقهاء فتوی خواست و یکی از مفتیان حنفی نوشیدن شراب را با اجازه طیب تجویز کرد اما ملك صالح آن مفتی را طلبیده پرسید : ( هرگاه خداوند اجل مرا نزدیک ساخته باشد آیا نوشیدن شراب موجب تأخیر آن خواهد شد؟ ) مفتی مزبور پاسخ داد : بخدا قسم که اجل حتمی از ساعتی که مقدر است يك لحظه پیش و پس نخواهد شد . ملك صالح گفت : ( هرگاه چنین است من شرم دارم از اینکه هست و خراب بحضور خدای بزرگ بروم . ) بالجمله ملك صالح در سن نوزده سالگی بدرود حیات گفت و هنگام وفات بزرگان کشور را طلبیده وصیت کرد که مملکت را بعد از وی به عزالدین فرمانروای موصل تسلیم نمایند . عزالدین مسعود پسر عموی ملك صالح بود در آنحال برخی از ریش سفیدان دربار گفتند که عزالدین دارای کشوری پهناور است بهتر آن باشد که برادر عزالدین عماد الدین را که فقط مالك ولایت سنجار میباشد جانشین خود قرار دهی ملك صالح گفت : ( آری عماد الدین علاوه بر آنکه

پسر عم منست خواهر زاده من نیز میباشد اما من میخواهم این مملکت بدست کسی سپرده شود که قدرت و نیروی محافظت آنرا داشته باشد . )

ملك صالح جوانی عقیف و پاکدامن و پادشاهی با ایمان و با کرم بود ولیکن عزالدین پسر عمویش نظر بدور افتادن سرزمین حلب و مشکلاتی که دارائی آنسر زمین برای وی بوجود میآورد ولایت حلب را برادر خود عمادالدین واگذارده شهر سنجار را که بموصل نزدیکتر بود در عوض از وی گرفت .

در این سال ۱۵۰۰ نفر از اعیان و محترمین اروپا در یکمده از کشتیهای نو ساخت بقصد زیارت بیت المقدس از سواحل ایتالیا روانه میشوند اما باد مخالف برخاسته کشتیهای آنرا بر خلاف مقصود بیندر دمیاط مصر میکشاند . مرزداران و نیروی دریاداری مصر تمامی آن ۱۵۰۰ نفر را گرفته با اموال موجودی آنها بخدمت سلطان صلاح الدین میفرستند .

در همین سال سلطان با لشکریان مصر و شام بخاکهای کرک تاخته چندین قلعه از دژهای مستحکم آنخه را تسخیر نمود و تاحد و طبریه و عکارا بیاد غارت داد و نیز دژ استوار شقیف که در مرزهای اسلام مرکز دیده بانان و جاسوسان صلیبی شده بود بدست سپاهیان سلطان مسخر گشت و از این بعد آنقلعه مرکز جاسوسان و دیده بانان مسلمان گردید .

سال ۵۷۸ سلطان صلاح الدین از مصر بجانب دمشق میآمد در عرض راه خبر رسید که اهل صلیب اردوئی تجهیز کرده قصد جنگ دارند

سلطان زنان و کودکلن و مردم ضعیف و ناتوان اردوی خود را زیر سرپرستی برادر خویش تاج الملوک بدمشق فرستاد آنگاه باز بده سواران سپاه وارد خاکهای صلیبی شد و در کنار رود اردن لشکرگاه ساخت و برادر زاده‌ی خود فرخ‌شاه را فرستاد تا قلعه‌ی مستحکم (بیان) را جبراً تسخیر و اهالی آن قلعه را اسیر گرفتند و از آنجا تا حدود عکا را بباد غارت داد. اما اردوی صلیبی که در حدود طبریه بود از آنجا برخاسته در دامنه‌ی کوه کوکب لشکرگاه ساخت - سلطان که چنان دید بجانب اهل صلیب تاخت - و هنگامیکه به اردوی صلیبی نزدیک رسید فرمانداد فوج تیر انداز سپاه صفوف صلیبی را تیر باران کردند و چون اهل صلیب بمقابله پرداختند برادران سلطان بنام تقی‌الدین و عزالدین فرخ‌شاه با فوجهای مختص خود هجوم برده صفوف اهل صلیب را بعقب نشینی مجبور ساختند اما بعد از عقب نشینی اهل صلیب سلطان تعقیب آنانرا مصلحت ندیده ترك جنگ گفته بدمشق رفت.

بعد از ورود بدمشق سلطان در صدد افتاد که با نقشه و طرحی منظم شهرهای صلیبی را یکان یکان تسخیر کند از اینرو يك اسطول نیرومند از ناوهای جنگی خود را فرمانداد که از اسکندریه به بندر بیروت روانه شود و خویشتن نیز از جانب خشکی بیروت را محاصره نمود. در آنروزها بسطان خبر رسید که فرمانروای موصل با اهل صلیب بر ضد وی اتفاق نموده است و در همین اثنا (بودین چهارم) پادشاه بیت المقدس با عساکر خود بكمك بیروت شتافت. از آنجائی که خبر همکاری فرمانروای موصل با اهل صلیب در نزد سلطان به یقین پیوست سلطان محاصره‌ی بیروت را ترك گفته از آنجایکسر بجانب حلب شتافت

عماد الدین فرمانروای حلب که بجای ملک صالح نشسته بود در شهر متحصن شد و سلطان بی آنکه وارد جنگ شود از حلب گذشته رو به جزیره هجوم برد .

در این سفر بعضی از فرمانداران شهرهای جزیره بخدمت سلطان رسیده ولایت خویش را تسلیم و عرض اطاعت نمودند که از آنجمله یکی امیر مظفر الدین فرماندار حران بود سپس سلطان از نهر فرات گذشته شهرهای رها ، رقه ، نصیبین و سروج را متصرف شد و از آنجا بسرزمین خابور وارد گشت که در طرفین رود خابور واقع است و شهرهای قرقیسا ، ماکسین ، عربان و چند شهر کوچکتر دیگر را به چنگ آورده بموصل رسیده آنجا را محاصره نمود . و بعد از چند روز که از محاصره ی موصل گذشت بسطان خبر رسید که اهل صلیب بحدود دمشق تاخته مشغول قتل و غارت هستند . بنابر این سلطان ناگزیر موصل را ترك گفته هنگام بازگشت حصار معروف و مستحکم « آمد » و نیز شهر سنجار را متصرف شده بجانب دمشق راهی شد و چون بحلب رسید آنجا را محاصره نمود و به عماد الدین زنکی فرمانروای حلب پیغام فرستاد که من عزم خود را جزم کرده ام براینکه کار اهل صلیب را یکرویه سازم و برای رسیدن بدین مقصود چاره جز این ندارم که فرمانروایان کوچک بلاد اسلام را که مجاور اهل صلیب هستند برانداخته تمامی مرزهای اسلام را بزیر فرمان خود در آورم و این مقصود همانست که جد اعلا ی تو اتابک عماد الدین زنکی نیز آرزوی آنرا داشت اینک بتو پیشنهاد مینمایم که فریب بد

خواهان را نخوری و از شهرهای داخلی کشور من هر کدام را میخواهی بخواهی تا در عوض حلب بتو تسلیم کنم .

عمادالدین جوان، درستی سخن سلطان را تصدیق نموده خویشتن از شهر بیرون آمده بحضور سلطان رسید و در عوض حلب شهرهای سنجان ، نصیبین ، خابور ، رقه و سروج را طلبید سلطان نیز تسلیم او کرد .

فتح ولایت مهم حلب که بدون خونریزی بوقوع پیوست موجب شادمانی مسلمانان گردید و بسیاری از شعرا در مدح سلطان قصیده ها ساختند از آنجمله قاضی محی الدین محمد طی یک قصیده ی غراء بیتی خطاب بسلطان میسراید که مضمونش بفارسی چنین است :

فتح حلب بماء صفر مژده میدهد

کاندر رجب توقدس شریف آوری به چنگ

از عجایب اتفاقات این است که پیش بینی قاضی در شهر مزبور کاملاً بوقوع پیوست زیرا قدس شریف یعنی بیت المقدس در ۲۷ رجب سال ۵۸۳ بتصرف سلطان در آمد . قاضی ابن خلکان در تاریخ خود آنجا که احوال محی الدین مزبور را مینویسد اشاره به شعر مزبور کرده و میگوید از قاضی محی الدین پرسیدند که پیشگوئی مزبور را بر چه اساس کردی او پاسخ داد که در تفسیر ابن مرجان یمنی ضمن شرح سوره روم پیش بینی مزبور بعمل آمده و ابن خلکان تفسیر آنرا نقل کرده است و آوردن آن در این تاریخ موجب طول کلام و خستگی خوانندگان عزیز میگردد .

سال ۵۷۸ بار دیگر پرنس رانود فرمانروای کرک به عشق تسخیر  
 حجاز افتاد و این بار نقشه‌ی جدیدی طرح کرد بدین معنی که فرمانداد  
 قطعات ناوهای جنگی را جدا ساختند و آنها را بار اشتر و عرابه کرده  
 بکنار دریای سرخ برده آنجا بهم اتصال داده کشتی‌ها را به آب انداخت  
 و گروهی از لشکریان زبده با آذوقه و اسلحه‌ی کافی در کشتی‌ها نهادند  
 بدو قسمت رو بدو جانب هجوم بردند - گروهی از ناوها به بندر ایله رفته  
 اهالی آنجا را از آمد و رفت بر روی آب مانع شدند و بدین طریق  
 مسلمانان را به تنگنای سختی و قحطی انداختند - اما قسمت دیگر از  
 کشتی‌های صلیبی به بندر عیذاب رفته ناگهان بخشکی پیاده شده به  
 شهر هجوم بردند و اهالی عیذاب را آنقدر که توانستند کشته نابود ساختند  
 و کشتی‌های تجارتی مسلمانان را با اموالی که در آنها بود مالک  
 شدند .

همینکه خبر این وقایع بمصر رسید نایب السلطنه آنجا که ملک  
 العادل یکی از برادران صلاح الدین بود بیدرنگ دریا سالار بزرگ  
 کشور موسوم به حسام الدین لؤلؤ را مأمور نمود که شخصاً بسرکوبی  
 اهل صلیب شتابد . دریا سالار مزبور گروهی از دریا نوردان کار دیده و  
 شجاع را با خود برداشته بکنار دریای سرخ آمد و در ناوهایمکه قبلاً  
 در آن دریا آماده شده بود نشسته بدنبال اهل صلیب شتافتند .

حسام الدین نخست به ایله رسید و در آنجا تمامی کشتی‌های اهل  
 صلیب را غرق کرد و افرادی را که در آن کشتی‌ها بودند به اسارت گرفت  
 و دستجاتی از اهل صلیب که به خشکی پناه برده در آنحدود متفرق

شده بودند از طرف اعراب دستگیر و به لؤلؤ تسلیم کردند سپس ناوهای دریا سالار به بندر عیذاب رفتند و هنگامیکه مسلمانان بشهر مزبور وارد شدند مشاهده نمودند که از آن بندرگاه جزویرانه‌ای باقی نمانده اهالی عیذاب تماماً مقتول یا اسیر گردیده اموالشان غارت شده است و اهل صلیب از عیذاب بداخله‌ی حجاز تاخته اند و بدریا سالار خبر رسید که اهالی مدینه و مکه بسختی متوحش گردیده از خانمان خود فرار میکنند دریا سالار بیدرنک از شهر عیذاب بجانب رانع شتافت و در آنجا کشتی های اهل صلیب را دریافته بشدت بر آنان هجوم برد و تمامی ناوهای آنانرا یا غرق کرد و یا بتصرف خود در آورد اما بسیاری از افراد صلیبی به قلل جبال و دره های داخل عربستان پناه برده بودند .

دریا سالار لؤلؤ نیروهای خود را بخشکی آورده مقداری اسب و شتر از طوایف عرب گرفته قسمتی از مردان خویش را سوار و قسمتی را پیاده بجانب خصم برد و بعد از جنگی سخت که دو روز طول کشید اهل صلیب سنگرهای خود را رها کرده رو بفرار نهادند و اکثر آنها بقتل رسیده بقیه اسیر شدند - دریا سالار تنی چند از سرداران آنانرا بمکه فرستاد تا زیر چشم مردم کیفر یافتند و باقی اسیرانرا فرمانداد که بمصر بردند و با آنکه مابین اسیران مزبور کسانی بودند که مبالغ هنگفتی برای آزادی خود میپرداختند حسام الدین لؤلؤ پیشنهاد آنانرا نپذیرفته گفت چون اینان راه حجاز را بلد شده اند نمی پسندم که يك تن از آنان زنده بماند .

در موضوع این فتح سفرای مصر و شام قصابدی در مدح دریا سالار

حسام الدین لؤلؤ ساختند که در متون تواریخ ضبط شده است - دریا سالار لؤلؤ در حیات خود خدمات بزرگی بمسلمانان تقدیم داشته، محبوبیت مهمی ما بین مسلمانان بدست آورده است.

سال ۵۷۸ عزالدین فرخشاه برادر زادهی سلطان صلاح الدین که سرداری دانشمند و ادب پرور بود و مردانگی و شجاعت وی او را در عالم اسلام نامور ساخته بود وفات یافت و چون ما بین برادران و برادرزادگان سلطان از همه محبوب تر بود مرگ او برای سلطان موجب اندوه فراوان گردید.

سال ۵۷۹ بعد از آنکه سلطان صلاح الدین نیروهای خود را بدرستی تجهیز کرد روز ۲۷ جمادی الاول بقصد جهاد از دمشق بیرون آمد و بعد از چند روزی که بانتظار حاضر شدن لشکریان در کنار پل چوبین بیرون دمشق بانتظام کارها پرداخت روز هشتم جمادی الآخر به خاکهای صلیبی تاخت برد و چند قلعه و قصبه را تسخیر کرده کنار چشمه موسوم به آخار لشکرگاه ساخته تنی چند از امیران کار دیده را برای کشف احوال دشمن فرستاد. امرای مزبور در اثنای دیده بانی و زبانگیری خود به لشگری از اهل صلیب برخوردند و بسیاری از آنانرا کشته صد نفر اسیر بدست آورده بنزد سلطان آوردند در صورتیکه طی آن واقعه از نیروهای اسلام تنها شخصی بنام بهرام تلف شده بود. مسلمانان این پیش آمد را بفال نیک گرفتند و چون شنیدند که سپاه بزرگ صلیبی در حدود صفوریه اقامت دارند بیدرنگ بجانب دشمن روانه شدند و سلطان سپاه خویش را تعبیه کرده جناح راست و جناح چپ را بصورتی منظم

در آورد و هنوز مسافتی طی نشده بود که سپاه اسلام دشمن را در مقابل خود یافت - در آنحال سلطان پانصدتن از زبده سواران لشکر را فرمان حمله داد سواران مزبور به نیروهای سپاه صلیبی حمله بردند و بسیاری از آنانرا بـخاک هلاک انداختند بطوریکه پیادگان خود را به پناه صفوف سوارهی صلیبی کشیدند سپس مثل اینکه اهل صلیب در خود استعداد مقاومت ندیدند زیرا بحال جنگ و گریز در آمده عقب نشینی میکردند تا بکنار آبی رسیده آنجا اردو زدند و سپاه سلطان نیز در نزدیکی خصم فرود آمد . روز دیگر معلوم شد که اهل صلیب سحرگاهان از میدان جنگ با سرعت دور شده اند از آنجا که خوار و بار در اردوی سلطانی کمیاب شده بود لشکریان اسلام نیز تقاضای معاودت کردند و سلطان خواهش آنانرا پذیرفته بدمشق برگشت .

در ماه رجب همین سال باردیگر سلطان صلاح الدین بقصد تسخیر ولایت کرک لشکر کشید اما چون نیروهای صلیبی با تجهیزات فراوان و انبوه سپاهیان بکمک کرک آمدند سلطان خود را از فتح کرک عاجز دیده بدمشق برگشت .

در همین سال پادشاه بیت المقدس بودوین چهارم چون از مدتها پیش بمرض برض گرفتار بود دیدگانش نایبناگشت و ناچار شوهر خواهر خود (کوی دولوزینا) را نایب السلطنه خویش قرار داد اما این کوی مردی ضعیف العقل بود و یکبار با ده هزار لشکر بمقابلهی سلطان صلاح الدین شتافت و اکثر لشکریانش مقتول یا اسیر شدند از اینرو پادشاه بیت المقدس او را از نیابت سلطنت معزول ساخت و خواهرزادهی پنج ساله خویش را

موسوم به ( و یلهلم ) بر تخت سلطنت نشانیده خویشتن از پادشاهی کناره گرفت - این و یلهلم بلقب بودوین پنجم نامیده شد .

سال ٥٨٠ هجری بار دیگر سلطان صلاح الدین بقصد تسخیر کرک عازم شد و از هر جانب شهر کرک را محاصره کرد و منجنیق ها و قلعه کوبها را بکار انداخت و سپاهیان اسلام با کوشش و کشش هر چه تمامتر در مقابل تیرهای زهر آگین و باران سنگ و آتش که مدافعین حصار بر سر آنها میباریدند پیش رفته اولین حصار کرک را بدست آوردند اما وقتی مسلمانان بالای باره ای اول رسیدند مشاهده کردند که شصت ذرع دورتر از این باره ، باره ای مستحکم دیگری ساخته شده است و ما بین این دو باره خندق بسیار عمیق موجود است که گذشتن از آن خندق با تیرباران خصم ممکن نمیباشد - سلطان فرمانداد خندق را با خاک و سنگ پر کنند اما مدافعین قلعه احدی را زنده نمیگذارند تا بجانب خندق پیش روز سپس سلطان دستور داد که جان پناه بسازند از چوب و نی و در پناه آن جان پناه ها بجانب خندق پیش روند - در آن اثنا نیروهای کمک اهل صلیب پیامی میرسیدند و سلطان ناچار شد موقتاً شهر کرک را ترک گفته بجانب نیروهای کمکي بتازد و بدین قصد اردوی خود را برداشته سر راه اهل صلیب اتراق کرد . اما نیروهای صلیبی راه خود را برگردانیده از جانب دیگر بسوی شهر شتافتند و با آنکه دستجات مختلف مسلمانان برای جلوگیری اهل صلیب بهر طرف میتاختند و بشدت می جنگیدند نتیجه ی مفیدی بدست نیامد زیرا دستجات کمکي اهل صلیب بهم پیوسته بود و بدنبال هم میرسید از اینرو

سلطان ناگزیر این بار هم از تسخیر كرك چشم پوشیده بسواحل دریاتاخت برد و حدود نابلس را غارت کرده به ولایت سبطیه رفت که قبر ذکریای پیغمبر در آنجاست. در آن حدود گروه عظیمی از مسلمانان را که به اسارت اهل صلیب در آمده بودند آزاد ساخت و بعد از قتل و غارت دهات و قصبات اهل صلیب وارد دمشق شد.

سال ۵۸۱ سلطان برای دومین مرتبه بجانب موصل لشکر کشید و شهر مزبور را محاصره نمود در انهای محاصره سلطان بیمار شد و عزالدین مسعود فرمانروای موصل موقع را مغتنم شمرده برخی از علماء و مفتیان را برای میانجیگری و مصالحه به اردوی سلطان فرستاد سلطان بدو شرط مصالحه را پذیرفت نخست آنکه در موصل خطبه بنام سلطان خوانده شود دوم آنکه هر موقع که سلطان بخواهد فرمانروای موصل لشکریان خود را برای جهاد بكمك سلطان بفرستد - بعد از انجام مصالحه سلطان از موصل بولایت حران آمد و در آنجا بیماری وی شدت یافت برادر سلطان الملك العادل تمامی پزشکان بغداد و حران و موصل را گرد آورده در مداوای صلاح الدین کوشش فراوان نمود و در آنحال جمیع مسلمانان در ولایات مختلف بمساجد رفته برای بقای عمر و تندرستی سلطان دعا نمودند و بالاخره سلطان از آن بیماری شفا یافت.

در همین سال بود وین چهارم پادشاه مستعفی بیت المقدس و همچنین بود وین پنجم پادشاه كودك آنجا در ظرف چند روز جان سپردند و مادر آن كودك بنام سبیلا زمام سلطنت را بدست گرفت اما پس از چند

روز سلطنت را بشوهر خود کوی دولوزینا که چندی هم نایب السلطنه شده بود واگذار کرد و در حضور کشیشان و بزرگان صلیبی شخص کوی تاجگذاری کرده پادشاه بیت المقدس شد.

بطوریکه قبلا اشاره نمودیم پیش از این وقایع بزرگان بیت المقدس پرنس رایموند فرمانروای طرابلس را به نیابت سلطنت انتخاب کرده بودند و پرنس مزبور یقین داشت که بعد از بودوین پنجم او به سلطنت خواهد رسید اما پیش آمد وقایع و پادشاه شدن کوی بقدری رایموند را رنجانید که از شدت غضب بدون مطالعه نمایندگان پنهانی نزد سلطان فرستاده عرض اطاعت نموده پیشنهاد نمود که در حوزه حمایت سلطان قرار گیرد.

رسیدن این سفر با پیغام پرنس رایموند باعث خوشنودی مسلمانان شد و سلطان در پاسخ او هر گونه حمایت و مساعدت خویش را اعلام و گروهی از سرکردگان و پهلوانان لشکر او را که در دست سلطان اسیر بودند بعلامت و داد و یک جهت آزادی گردانیده همراه فرستادگانش نزد وی روانه نمود - اما همینکه پادشاه بیت المقدس از آن رفتار رایموند آگاه گشت بسختی خشمناک شده گروهی از روحانیون و راهبان را با رئیس کل کلیسیاهای صلیبی بطرابلس فرستاد این هیئت نزد رایموند وارد شده بی محابا بمذمت و سرزنش او پرداختند و گفتند البته تو دین مسیح را ترک گفته مسلمان شده ای و بهر حال اینک ما ترا از جمیع حقوق و شرافتها و امتیازات محروم میسازیم و همسرت را نیز طلاق میدهیم زیرا او در خانه ی تو شرعاً حرام است.

در آن عهد قدرت کشیشان بیحد و اندازه بود و هر چه میخواستند میخواستند انجام دهند از این رو رایموند که وضع خود را دشوار یافت از پیشوایان روحانی پوزش طلبید و آنها ویرا توبه دادند سپس رایموند همراه هیئت مزبور به بیت المقدس رفته بحضور پادشاه رسید و اختلافاتی که رویداده بود مرتفع گشت. از طرفی پرنس رانود فرمانروای کرک که قبلاً اشاره نمودیم یکی از دشمنان عنود مسلمانان بود برای چندمین مرتبه باز بخدمت سلطان نماینده فرستاده طلب صلح کرد و طرفین با قید سوگند تعهد نمودند برخلاف یکدیگر حرکت خصمانه نکنند. وصول خبر این صلح موجب امیدواری عموم مردم گردید زیرا ناچیدی کرک بر جاده تجارتی ما بین مصر و شام مسلط بود. اهالی مصر به اطمینان این مصالحه کاروان بزرگی گرد آورده با کالا و انواع اموال تجارتی بجانب شام روانه شدند همینکه کاروان مزبور بنزدیکی کرک رسید و پرنس رانود ثروت و مکنّت کاروانیان را دید باز بار دیگر عهد شکنی نموده بخیانّت پرداخت و تمامی کاروان را غارت کرده اهل کاروان را اسیر گرفته زندانی ساخت و در مقابل تضرع و زاری مسلمانان بیادآوری عهد و پیمان با تمسخر و استهزا گفت: «به پیغمبر خود تان محمد «ص» بگوئید بیاید شما را از چنگال قهرمن برهاند.» وقتی خبر این خیانت رانود بسلطان رسید دنیا زیر نظرش تیره و تار گردید و سوگند خورد که اگر به رانود دست یابد او را بصورتی ناگوار بقتل رساند و این وقایع در سال ۵۸۲ هجری روی داد.

سال ۵۸۳ از آنجا که سلطان صلاح الدین نسبت به عملیات جنایت

آمیز و خائنانه‌ی پرنس رانود سخت خشمگین شده بود بفكر يك اقدام اساسی افتاد از اینرو بتمامی بلاد مصر و شام و بولایت موصل و جزیره و قسمت غربی ایران دعوتنامه‌ها فرستاده داوطلبان جهاد را بحضور خود طلبید و سلطان از دمشق بیرون آمده در نقطه‌ی موسوم به رأس المال اردو زد - در آنجا خبر رسید که پرنس رانود قصد دارد در این هنگام که موسم حج رسیده است به قافله‌ی بزرگ حاج بتازد و تمامی زوار کعبه را غارت کرده بقتل برساند . چون این خبر نزد سلطان به یقین پیوست فرزند خود ( علی ملقب به ملک الافضل ) را در اردو بجای خود گذاشت تا از سرداران و مجاهدین ولایات که تازه میرسند پذیرائی نماید سپس خویشتن با گروهی از زبده سواران محدود کرک شتافت بقصد آنکه رانود را از هجوم به کاروان حج بازدارد این اقدام سلطان نتیجه‌ی مطلوب بخشید و پرنس رانود که از نزدیکی سلطان بخواك خود اطلاع یافت از قصدی که داشت منصرف شده بشهر کرک برگشت . سلطان در مدتی که حدود کرک را اردو گاه خود قرار داد بود سپاهیان را دسته دسته بر سر آبادیها و مزارع و دهات اهل صلیب فرستاده خانه‌ها را ویران اموال را غارت و مردم را اسیر گرفته حتی باغات و اشجار آن ناحیه را قطع کرده آتش میزدند تا مگر پرنس رانود خیانت پیشه از کردار زشت خود تا حدی پشیمان گردد .

در آن اثنا امیر علی فرزند سلطان چون پیایی نیروهای کمکی میرسید و بیکار ماندن مجاهدین باعث خستگی روحی آنان میشد فرصت را مغتنم شمرده با گروهی از لشکریان بجانب شهر صفوریه هجوم

برد لشکریان صلیبی که در آن شهر بودند با غرور و نخوت بسیار از شهر بیرون آمده بمقابله‌ی مسلمانان شتافتند و بعد از جنگی سخت شکست بر اهل صلیب افتاد گروهی مقتول و گروهی بدست مسلمانان اسیر گشتند و غنیمت فراوان نیز نصیب لشکریان امیر علی شده با دلشادی و سُر افرازی به اردوگاه بزرگ معاودت نمودند ظفریابی الملك الافضل امیر علی در این واقعه برای مسلمانان در حکم يك فال نيك در آمد و معلوم نبود که بچه علت تمامی اهل اسلام از لشکری و غیر لشکری آن فتح را دیباچه‌ی فتوحات بزرگ دیگر شمردند و اتفاقاً همچنان نیز شد .

هنگامی که سلطان از حدود کرک به اردوگاه بزرگ آمد انجمنی از بزرگان سپاه تشکیل داد و اعلام نمود که پادشاه صلیبی تمامی فرمانروایان و حکمرانان اهل صلیب را با نیروهای سواره و پیاده و با داوطلبان دهاتی و شهری گرد آورده بحدود صفوریه آمده اردو زده است اکنون شما سرکردگان و فرماندهان سپاه رأی خود را راجع به تکلیف آینده‌ی ما روشن نمائید از حاضران انجمن برخی گفتند بهتر است که در مرزهای اسلامی اقامت جسته سپاهیان را برای قتل و غارت به خاکهای صلیبی فرستاده عجلتاً تا مدتی در تضعیف دشمن بکوشیم برخی گفتند که چون سابقاً سپاه سلطان بجانب موصل و جزیره تاخته است زبان مسلمانان بر ما دراز شده که بجای جهاد و دفع دشمن عمومی برادر کشی پرداخته ایم بهتر آنست که نهضتی بخاکهای صلیب کرده یکی از شهرهایی را که دور از اردوی صلیبی است معرض تاخت و تاز قرار دهیم و اگر ممکن شود به تسخیر آنجا اقدام کنیم .

اما سلطان بعد از شنیدن رأیهای مختلف به حاضران انجمن چنین گفت که : « سر نوشت انسانی مجهول و مقدرات فردای ما براحدی معلوم نیست و اختیار مرگ و حیات در دست قدرت خداوند است چه شرمندگی برتر از این که ما بقصد آسایش از جهاد در راه خدا دریغ ورزیم و حال آنکه فرشته‌ی مرگ بلافاصله جان ما را بگیرد و خسران دنیا و عاقبت نصیب ما گردد - نیت من آنست که اکنون که لشکریان اسلام از ولایات دور دست در اینجا گرد آمده‌اند و گروهی به عشق جهاد و تحصیل ثواب تا اینجا شتافته‌اند همگروه بجانب دشمن روانه شویم و با يك عمل قاطع تکلیف خصم را معین سازیم یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای یا مرد وار بر سر همت دهیم سر. » این بیان فصیح صلاح الدین چون از روی عقیده و ایمان بر می‌خاست در دل‌های جمیع حاضران مجلس فرو نشست و همگان متفق الرأی تصمیم جهاد گرفتند بنا بر این روز سوم ماه ربیع الاول اردوی اسلام براه افتاده در موت طبریه کنار دریاچه دامنه‌های کوه را اردوگاه خود ساخت و از آنجا که سلطان بعد از ورود خود بمقابل دشمن از طرف خصم جنبشی ندید خویش با فوجی از لشکریان از اردوی بزرگ جدا شده بجانب طبریه تاخت و در مدتی کمتر از یکساعت برجی را که در جانب شرقی بود و از گون ساخته مسلمانان بدرون شهر ریختند و تمامی مردم ساکن آنجا را با سارت گرفته سپس طبریه را آتش زدند . اما عیال و اطفال پرنس را می‌یابند که در طبریه اقامت داشتند خود را به کهن دژ آنجا کشیده متحصن شدند . وقتی این خبر به اهل صلیب رسید پادشاه بیت المقدس بزرگان سپاه را گرد آورده بمشورت پرداخت

در آن انجمن پرنس رایموند اظهار نمود که شهر طبریه از خاکهای منست و من اکنون در فکر طبریه نیستم بلکه در اندیشه‌ی بیت المقدس میباشم بعقیده‌ی من بهتر است که ما در اینجا از مقابله با مسلمانان پرهیزیم و هر چه زود تر خود را به بیت المقدس رسانیده تدبیر دفاع و محافظت آنجا را بنمائیم زیرا حقیقت اینست که من در عمر خود سپاهی باین قوت و شوکت و انتظام ندیده بودم که از جانب مسلمانان بخاکهای ما وارد شود در برابر رایموند پرنس رانود برخاسته گفت ما میدانیم که از مدتی پیش تو قلباً هواخواه مسلمانان هستی خواهشمندم بیش از این در توصیف و تمجید آنان بخود زحمت ندهی زیرا هیزم هر قدر بیشتر باشد برای آتش زیبایی ندارد. پرنس رایموند که آن سرزنش را شنید گفت : ( برادران ، من هم یکی از شما هستم و هر چه تصمیم بگیری قول میدهم که پیش قدم باشم . )

بالاخره انجمن مزبور تصمیم به جنگ گرفت و رایموند با انیرو های اختصاصی خود پیشاهنگ اهل صلیب شد و در پشت سر لشکر وی پادشاه بیت المقدس حرکت میکرد و گروه بزرگی از کشیشان و رهبانان در وسط اردو صلیبها بدست گرفته مشغول دعا بودند و رئیس روحانیون عکا پیشاپیش لشکر روحانیون صلیب حقیقی را که معروف است حضرت عیسی ۴ را روی آن بدار کشیده اند بدست گرفته بایانات خود اهل صلیب را بفداکاری تشویق مینمود و با آن صلیب بسپاهیان برکت میداد .

همینکه خبر جنبش اهل صلیب به سلطان رسید با شتاب از شهر

طبریه خود را به اردوی بزرگ رسانید آنروز روزی بسیار گرم بود و اردوی اسلام کنار آب را گرفته دشمن را از رسیدن به آب مانع بودند آب انبارهای بزرگی که در آنحدود بود کفاف خوراک اهل صلیب را نمیداد. هنگامیکه اردوی صلیبی بمقابل مسلمانان رسید شامگاه بود و طرفین در چادرهای خود آرام گرفتند - اما مسلمانان بعد از آنکه رفتار واحوال اهل صلیب را بنظر دقت نگریستند به ضعف وزبونی آنان پی بردند زیرا در نیروهای صلیبی آن جسارت و رشادتی که در گذشته دیده میشد دیگر وجود نداشت و همین وضع دلشکستگی اهل صلیب باعث امیدواری مسلمانان گردید بطوریکه هر فرد از مجاهدین اسلام بنفوس واموال اهل صلیب طمع برد و تمامی شب را مسلمانان در دعا و نماز و ذکر خدا گذرانیده فتح و نصرت از روحانیت رسول اکرم (ص) میطلبیدند .

صبح بیست و سوم ربیع الاخر دویزروی متخاصم مانند سیل بجانب یکدیگر روانه شدند و از بامداد تا شامگاه تمامی دستجات مسلمان و صلیبی با نیزه و شمشیر و کارد تن و جان یکدیگر را دریده سیل خون جاری ساختند چون شب بر سر دست درآمد ظاهر احوال نشان میداد که فتح و غلبه با مسلمانان است .

در آنشب نیز مجاهدین اسلام با زره و کلاه خود و اسلحه در وضعی مستعد پیکار گذرانیدند . صبح روز بیست و چهارم ربیع الاخر سلطان صلاح الدین شخصاً پیش از همه برتوسن سفید فامش سوار و به تعیبه و طرح جنگ پرداخت نخستین اقدام سلطان این بود که فوجی از لشکریان

را بر سر راه طبریه گماشت تا هرگاه نیروهای صلیبی بقصد دست یابی به آب خوردن بخواهند بجانب طبریه نهضت کنند لشکریان مزبور سر راه آنانرا بگیرند سپس بار دیگر حمله از طرفین آغاز گشت اما شدت تشنگی اهل صلیب را ناتوان میساخت .

نزدیک ظهر آن روز فوجی از تیراندازان ماهر اسلام در کمینگاهی قرار گرفته صفوف سوار صلیبی را بسختی هرچه تمامتر تیر باران نمودند بطوریکه اکثر سواران صلیبی اسبهایشان تیر خورده ناگزیر پیاده ماندند در آن حال پادشاه صلیبی بقصد آنکه نیروهای خود را به آب خوردن رساند آرام آرام بجانب طبریه عقب نشینی نمود و در اینجا پیش بینیمای صائب سلطان بظهور پیوست زیرا سپاه صلیبی بالشکریان اسلام که راه طبریه را گرفته بودند برخورد از پیشرفت بدانجانب باز ماندند - اما همین حرکت آنان در نظر قاطبهی جنگجویان مسلمان نوعی از فرار جلوه نمود و روحیات ایشان را بیش از پیش قوت بخشید بنوعیکه همه هم گروه بقلب اهل صلیب تاختند و جنگ بصورت موحشی درآمد . در آن اناجوانی از سواران خاصهی سلطان که پیشاپیش لشکریان میتاخت مانند رستم دستان و سام نریمان يك تنه صفوف صلیبی را از هم شکافته تا نزدیکی چتر پادشاه بیت المقدس هر که را در مقابل خویش یافت با ضربت شمشیر تیز خویش بر زمین انداخت و دلاوریهای وی موجب تحسین و آفرین هردو گروه گردید - اما وقتی پادشاه صلیبی نزدیک رسید گروهی از سرکردگان و پهلوانان صلیبی دور و پرا گرفته پس از وارد کردن صدها زخم منکر از روی اسب واژگونش ساختند .

کشته شدن جوان مزبور بیش از پیش بر خشم و غضب مسلمانان افزود و با حملات ریشه کن خویش مقابلت اهل صلیب را در هم شکستند. ساعتی بعد از ظهر پرنس را یموند فرمانروای طرابلس چون کار اهل صلیب را زار و بفتح و ظفر مسلمانان یقین حاصل نمود با گروهی از دلاوران صلیبی هم دست شد تا بهر صورت میسر شود جان خود را از معرکه نجات دهند سپس به نیروئی که پیش روی ایشان بود حمله بردند و فرمانده نیروی مزبور تقی الدین برادرزاده سلطان بود - همینکه تقی الدین شدت هجوم آندسته را دید بفرست دریافت که مقصود آنان نجات از معرکه میباشد از اینرو به لشکریان خود فرمانداد که جان خود را عبث بخطر نیاندازند و بخصم فراری راه دهند لشکریان نیز برای آندستهی چند صد نفری راهی گشودند و رایموند باهمراهان با چهارنعل از میدان جنگ بیرون تاخته خود را بشهر صوریانیدند - رایموند از صور بطرابلس رفت و بعد از چند روز در آنجا بمرض ذات - الجنب هلاک گردید .

بعد از گریختن رایموند باز هم پیکار با شدت بیشتری دوام یافت و اهل صلیب به نیت آنکه شاید راه نجاتی پیدا شود پی در پی بمسلمانان حمله میکردند و در هر حمله تلفات زیادی میدادند تا آنکه هنگام عصر علامات ضعف و زبونی آنان آشکار گشت اما از آنجا که تعداد نفرات صلیبی بیش از شش برابر مسلمانان بود هنوز گروه عظیمی از جنگجویان ایشان برای نبرد آماده بودند . در آن حال پادشاه صلیبی در صدد افتاد که سپاه نیمه مغلوب خود را بر فراز تپه‌ئی که نزدیکی قریه ( حطین )

است بکشاند تا در آنجا بهتر بتواند در برابر دشمن مقاومت نماید.  
قریه حطین جائیست که قبر شعیب نبی مجاور آنست اهل صلیب  
از هر جانب بسمت تپه عقب کشیدند و در صدد بودند اردوگاه خود را  
بر فراز تپه قرار دهند اما هنوز تنها خرگاه سلطان را زده بودند که  
نیروهای مسلمان از چهار جانب حلقه وار آنانرا احاطه کرده هجوم پیاده  
و سوار مسلمانان آنانرا از کار چادر زدن باز داشت و در همان اثنا  
دسته‌ئی از سپاهیان اسلام که به لشکر هیکل هجوم برده بودند صلیب  
معروف عیسی را از دست کشیشان گرفتند.

مادر فصلهای گذشته اشاره نمودیم که کشیشان و رهبانان اروپائی  
حزبی تشکیل دادند که در تاریخ جنگهای صلیبی بنام جمعیت هیکل  
موسوم است و حزب مزبور لشکری مرکب از روحانیون و نجبای تارک  
دنیا تشکیل داده بود که بیش از سایر عیسویان با اهل اسلام عداوت  
میورزید لشکر مزبور را لشکر هیکل مینامیدند. از کف دادن چلیپای  
مقدس یکباره اهل صلیب را شکسته دل گردانید در آن حال پادشاه  
کوی بعداز آنکه همراه سرداران و امیران و سرکردگان بزرگی که  
اطرافش بودند برای آخرین مرتبه بجانب مسلمانان حمله برد و بیکاری  
سخت به امید شکستن دایره‌ی محاصره نمود ناگزیر از نجات خویش ناامید  
گردیده از اسب پیاده شد و جمیع همراهانش با او پیاده شدند در حالیکه  
مهاجمین مسلمان از چهار جانب جنگ کتان پیش آمده پادشاه و  
همراهانش را احاطه نمودند و همگی را اسیر گرفتند.

در آن روز از مجموع سپاه صلیبی که بقول اکثر اهل تاریخ

بیش از هشتاد هزار نفر بودند هیچکس جان بدر نبرد و عموماً یا کشته یا اسیر شدند و فقط پرنس رایموند و همراهان او بودند که خود را از معرکه خلاص کردند .

مورخین اسلام تعداد لشکریان صلاح الدین را دوازده هزار سوار و ده هزار پیاده نوشته اند بطوریکه عموم مورخین مسیحی و مسلمان تصدیق نموده اند از سال ۴۹۰ هجری که آغاز جنگهای صلیبی بوده است تا سال ۵۸۳ هجریگاه اهل صلیب بچنین فلاکت بزرگی دچار نشده بودند . این جنگ در اصطلاح اهل تاریخ بجننگ حطین موسوم است و مورخین اسلام آنرا ( واقعه ی مبارک حطین ) میخوانند .

بعد از پایان یافتن جنگ بسلطان بشارت رسید که پرنس رانود فرمانروای کرک نیز جزء اسیران است ، سلطان فرمانداد پادشاه کوی و رانود را بحضور وی آوردند وقتی پادشاه بخیرگاه سلطان وارد شد سلطان ویرا گرامی داشته پهلوی خود جایداد و چون مشاهده نمود که او از شدت تشنگی تاب سخن گفتن ندارد اشاره نمود تا ظرفی از آب پر برف برایش آوردند پادشاه کوی پس از نوشیدن آب که جانی تازه گرفت ظرف را به پرنس رانود داد و رانود بی محابا سر کشید سلطان توسط ترجمان خود پیدادشاه فرمود : « این ملعون با اذن من آب را ننوشید زیرا من بتو آب دادم ! »

این مطلب اشاره بدانست که مسلمانان و عموماً عربها هرگاه به اسیر خود آب و نان خورانیدند علامت آنستکه او را بجان امان داده اند و دیگر نباید از حیات خود بیمناک باشد از اینرو سلطان میخواست بگوید که رانود در امان نیست .

سلطان فرمانداد برای پادشاه کوی چادر مخصوص افراشتند و او را راحت گذاشتند سپس بار دیگر پادشاه و پرنس رانود را بحضور طلبید و چون هر دو وارد خرگاه شدند یسااولان پادشاه کوی را در راهرو خرگاه نشانیدند و رانود را بحضور بردند سلطان خطاب به رانود فرمود: ( آیا بخاطر داری روزیکه برای چندمین بار عهد و سوگند خود را شکستی و قافله‌ی مصر را غارتیده مردم را اسیر کردی بمآزرگانان مسلمان که دامت را گرفته زاری مینمودند با سخریه و استهزاء گفتی به پیغمبر خود محمد (ص) بگوئید شما را نجات بخشد. ) رانود سر خود را بزیر انداخت سلطان باو تکلیف کرد که مسلمان شود او نپذیرفت آنگاه سلطان صلاح الدین گناهان بزرگ او را یکایک بر شمرده بدست خود باشمشیری که برهنه بر کف داشت گردنش را بیک ضربت زد و فراشان جثه‌ی بی سر رانود را از حضور سلطان بیرون کشیدند - همینکه چشم کوی بجسد رانود افتاد یکباره دل از کف داده تنش را لرزه گرفت اما سلطان او را بحضور طلبیده تسلیمت بخشیده گفت: ( در آئین ما کشتن پادشاهان جایز نیست اما این رانود که کشته شد از مدت‌ها پیش خودش اینچنین سرنوشتی را استقبال نموده بود. )

روزیکشنبه ۲۵ ربیع الاخر سلطان بشهر طبریه رفته قلعه‌ی آنجا را محاصره نمود و زوجه‌ی پرنس را بموند که در آنجا بود برای خود و اطفال و ملازمین و همراهانش از سلطان امان گرفته قلعه را تسلیم نمود و با تمام اموال و دارائی خود از قلعه بیرون آمد سلطان او را احترام نهاد و زیر سرپرستی جمعی از لشکریان، خود و همراهانش را بطرابلس فرستاد

آنگاه اسیران را هر چه از اعیان و نجبا و لشکریان بودند با پادشاه کوی بدمشق روانه نمود - پس از آن لشکر هیکل را که مرکب از کشیشان و راهبان بود و شوکت و قدرت آنان بیش از تمامی اهل صلیب و اختیار ایشان از حد و اندازه تجاوز مینمود عموماً بحضور طلبید و نیز جارچیان باردوگاه فرستاد تا فریاد کردند نزد هر کس اسیری از لشکر هیکل موجود است بحضور سلطان آورد و به بهای سری پنجاه دینار بفرود شد از میان لشکریان هر کس اسیری از راهبان و حزب هیکل داشت بحضور آورده سری پنجاه دینار دریافت کرد آنگاه سلطان فرمانداد تا همگی را از دم شمشیر گذرانیدند .

بعد از واقعه‌ی حطین مبارک شعرای عرب قصاید غرائی در مدح سلطان ساختند که از آن جمله قصیده‌ی عمادالدین یمنی بر همگان رجحان دارد .

روز سه شنبه ۲۷ ربیع الآخر سلطان از طبریه حرکت کرد و چهارشنبه ۲۸ به عکا رسید و با کمال تعجب مشاهده نمود اهالی عکا با آنکه میدانند که پادشاه آنان اسیر و سپاهیانشان نابود گردیدند درهای حصار را بسته متحصن شده اند .

روز پنجشنبه ۲۹ سلطان براسب نشسته اطراف شهر عکا گردش میکرد تا ببیند از کدام جانب میتوان بحصار هجوم برد همینکه مردم عکا چشمشان بر قیافه‌ی زیبای سلطان افتاد فریاد امان برآوردند و گروهی از شهر بیرون آمده خود را بخاک انداخته در حضور سلطان استرحام نمودند سلطان با اهالی عکا، هم از حیث مال و هم از حیث جان امان بخشید

و آنانرا مختار ساخت، در شهر بمانند و یا از آنجا هجرت نمایند اما اهالی عکا چون از مسلمانان بی‌مناک بودند گروه گروه هر قدر توانستند از اموال سبک وزن برداشته از دروازه‌ها بیرون آمده بشهرهای دیگر صلیبی رفتند و روز جمعه اول جمادی الاول مسلمانان بشهر عکا وارد شده در مسجد جامع آنجا که اکنون کلیسیا بود نماز جمعه را گزاردند .

در شهر عکا چهار هزار نفر اسیر مسلمان زندانی بودند که آزاد شدند و چون بندرگاه عکا مهمترین بارگاه تجارتي بود و کالاهای اروپا و روم از هر جانب به آنجا میرسید در انبارها و کاروانسراهای شهر مزبور غنایم بی‌حسابی موجود بود که نصیب مسلمانان شد . سلطان فرزند خود علی ملقب به ملک الافضل را حاکم عکا قرار داد و تمامی املاک موقوفه‌ی جمعیت هیکل را به فقیه عیسی بخشید که تازه از اسارت اهل صلیب رهائی یافته بود .

بعد از فتح عکا سپاهیان اسلام شهرهای قیساریه ، حیفا ، صفوریه معلیا ، شتیف ، قوله و بسیاری از بلاد اطراف شهر مزبور را فتح کردند هنگامیکه سلطان بشارت این فتح را بپیرادرش الملك العادل که در مصر نایب السلطنه بود نوشت باو فرمانداد که وی نیز از جانب مصر بتخاکهای صلیبی بتازد ملک العادل با سپاهيانی که در مصر باقیمانده بودند بتخاکهای صلیبی تاخته شهرهای کنار دریا را یکان یکان محاصره کرده فتح نمود تا عاقبت بشهر یافا رسید و آنجا را نیز بجبر و عنف بعد از نبردی سخت تسخیر کرده تمامی اهالی را از مرد و زن باسارت گرفت .

از طرفی سلطان خواهرزاده‌ی خود حسام الدین فرزند لاچین را

بشهر نابلس فرستاد حسام الدین بعد از فتح قلعه‌ی سبطیه که قبر زکریای نبی در آنجاست بشهر نابلس رسید و اهالی آنجا از وی امان طلبیدند حسام الدین بمردم آنجا امان داد و هیچ چیز از اموال آنسانرا تصرف ننمود .

یکی از محکمترین قلعه‌های اهل صلیب دژنتین بود این دژ در قلعه‌ی کوهی بلند بنیاد شده و یکراه پر پیچ و خم بیشتر نداشت سلطان برادر زاده اش تقی الدین را به تسخیر آنجا گماشت و چون تقی الدین خود را از فتح تنین عاجز یافت بسطان خبر داد و سلطان شخصاً به آنجا آمده بعد از چند روز که در تسخیر قلعه عملیات شدیدی انجام گرفت اهالی از وضع خود بیمناک شدند و یک دسته‌ی صد نفری از مسلمانان را که در اسارت خود داشتند آزاد ساختند و بوسیله‌ی اسیران مزبور از سلطان برای خود و اموال خود امان گرفته قلعه را تسلیم نمودند . پس از تسخیر قلعه سلطان بجانب شهر صیدا روانه شد در بین راه چند قلعه‌ی استوار را تسخیر کرد و وقتی خبر نزدیک شدن سلطان بحاکم صیدا رسید نامبرده شهر را رها کرده خویشتن را نجات داد .

روز ۲۱ ماه جمادی الاول سلطان بشهر صید اورود نمود و بندر مزبور یکی از بنادر مهم تجارتی محسوب میشد همانروز بعد از ظهر از دوی اسلام از شهر صیدا بجانب بیروت اعزام گشت .

بیروت آن روزی مانند بیروت امروزی یک بندرگاه مهم و یک شهر زیبا و معمور بود اهالی بیروت نظر به استحکام حصار و باره و برج شهر خود با گروه فراوان دروازه هارا بسته بدفاع از شهر پرداختند و از طرفین پیکار و نبرد آغاز گشت و اهل صلیب در دفاع از شهر خود منتهای پافشاری

را بکار میبردند اما روز دوم ناگهان از جانب دیگر شهر که در آنجا مسلمانان حمله نکرده بودند همه و غوغا برخاست و به اهل صلیب خبر رسید که فوجی از سپاهیان اسلام از آنجا به داخل شهر شدند - همینکه اهالی بیروت وضع خود را در خطر دیدند باشتاب نمایندگانی نزد سلطان فرستاده امان خواستند و با آنکه در آنحال واقعاً جای امان نبود و بسیاری از لشکریان مسلمان نوید غارت اموال و بیحساب بازرگانان بیروت را بدل خود داده بودند سلطان به مردم بیروت چه از جان و چه از مال امان بخشید و روز بیست و نهم جمادی الاول شهر بیروت مستخر گشت. یکی از محکمترین قلعه های اطراف بیروت قلعه جلیل بود که فرمانروای صلیبی آن به اسارت درآمده در زندان دمشق میزیست. هنگامیکه خبر فتح بیروت به فرمانروای مزبور رسید نزد حاکم دمشق پیغام فرستاد که حاضر قلعه را بشرط آزادی خود تسلیم نمایم و حاکم دمشق آنمطلب را بسططان گزارش داد سلطان فرمود فرمانروای مزبور را با غل و زنجیر به بیروت آورند و او قلعه جلیل را تسلیم کرد و سلطان نیز به عهد خود وفا نموده او را آزاد گردانید. این مرد یکی از اعیان صلیبی بود و در مکر و حیله ما بین عیسویان همان مقامی را داشت که عمرو عاص ما بین مسلمانان دارا بود آزادی این شخص مکار برای مسلمانان بقیمت گرانی تمام شد چنانچه در فصول آینده بیان خواهد شد.

ما قبلاً اشاره نموده ایم که شهر عسقلان یکی از بلاد آبادان بود و بعد از آنکه به چنگ اهل صلیب افتاد همواره پادگان بسزرگی از

سپاهیان صلیبی در آنجا اقامت داشتند سلطان پس از تسخیر بیروت بجانب عسقلان عازم گردید و روز شانزدهم جمادی الاخر در ظاهر شهر عسقلان اردو زد و فردای آن روز برادرش ملک العادل حکمران مصر نیز با نیروی خود به عسقلان رسیده دو برادر بدیدار هم کامیاب گشتند سلطان صلاح الدین در آغاز کار میخواست شاید شهر عسقلان را بدون پیکار مسخر سازد از اینرو پادشاه کوی و بزرگان دیگر صلیبی را که در دمشق بودند به عسقلان طلبید و تسلیم شهر را از پادشاه تقاضا نمود پادشاه کوی با مردم عسقلان وارد گفتگو شد اما آنان پاسخخی قبیح و هجو آمیز برای وی فرستادند وقتی سلطان از تسلیم شهر ناامید گشت به جنک پرداخت منجنیق ها و قلعه کوبها از هر جانب بکار افتاد و فوج نقب زن در زیر زمین مشغول نقب زدن شد در طول مدت محاصره مکرر پادشاه کوی برای اهالی عسقلان پیغام فرستاده به آنها وعده داد که هرگاه شما شهر را تسلیم نمایید من آزاد میشوم و همینکه من آزاد شوم از ملل اروپا بار دیگر مدد طلبیده کشور های مسلمان را ب خاک و خون خواهم کشید اما اهالی عسقلان به پیغام های وی اعتنائی نکرده در دفاع از شهر خود پافشاری کردند .

در دومین هفته ی محاصره مردم عسقلان به اشتباه خود پی بردند زیرا مشاهده نمودند از یکطرف خوار و بار و مهمات روز بروز کمتر میشود و از طرفی تلفات انسانی نیز از خارج جبران نمیابد و هر کس کشته شد دیگر کسی نیست بجایش ایستادگی کند از اینرو ناچار با شرایطی پیشنهاد تسلیم نمودند و سلطان پیشنهاد آنانرا پذیرفته روز آخر جمادی

دوم مردم عسقلان دروازه ها را گشوده شهر را تسلیم نمودند و سلطان هم بعهده خود وفا کرده اهل صلیب و عیال و اولاد و اموال آنها را زیر سر پرستی گروهی از لشکریان بجانب بیت المقدس روانه نمود .

بعد از تسخیر عسقلان لشکرهاى سلطان از هر جانب بتصرف شهر های دیگر پرداختند چنانچه بلاد رمله ، داروم ، غزه ( که اخیرا جبهه جنگ مصر و اسرائیل در آنجا بود ) و قصبه جبرون که مدفن حضرت ابراهیم خلیل است و نیز شهر بیت لحم که زایشگاه حضرت عیسی می باشد و بیت جبریل و نظرون و قصبات دیگر را که در آن محدود واقع است مسخر ساختند بدین طریق شهر معروف عسقلان که روز ۲۷ جمادی دوم سال ۵۴۸ هجری از دست مسلمانان بیرون رفته بتصرف اهل صلیب در افتاده بود پس از مدت ۳۵ سال بتصرف سلطان صلاح الدین ایوبی درآمد .

همینکه سلطان از فتح عسقلان کامیاب شد نسبت به تسخیر بیت المقدس تا حد زیادی امیدواری حاصل کرد بنا براین لشکرهاى را که بفتح قلاع و شهرهای کنار دریا فرستاده بود سر جمع کرده در روزی معین خوابش بزمیدان وسط اردوگاه آمده خطاب بمجاهدین اسلام نطقی در منتهای فصاحت و بلاغت ایراد کرده فضیلت اخروی و منافع عظیم دنیوی مسلمانان را در فتح بیت المقدس برای لشکریان بر شمرد و در پایان بیانات خویش از دشواربها و مشکلاتی که در راه تسخیر آن شهر مقدس پیش خواهد آمد بتفصیل سخن گفت و یاد آوری نمود که اولاً جمیع عیسویان و اهل صلیب از شهر هاى که بدست مسلمانان مفتوح گردیده هجرت نموده در بیت المقدس اجتماع نموده اند - دوم آنکه برای اهل صلیب از کف دادن اموال و نفوس

آسانتر است تا از کف نهادن شهر بیت المقدس از اینرو باید ما بدانیم که میخواهیم بکاری بس بزرگ و عملی بس شگرف اقدام کنیم و مسلم است که عیسویان عموماً در شهر بیت المقدس از روی جانبازی مقاومت خواهند نمود اما بهر صورت لازمه‌ی مسلمانی، داشتن همت بلند است ما باید یا بفتح بیت المقدس نائل شویم و یا همگان جان بر سر بیت المقدس فدا کنیم. مجاهدین اسلام در پاسخ سلطان محبوب خود همگروه فریاد بر آورده با الله کبر و لا اله الا الله موافقت خویش را در بذل جان و توان و روان اعلام نمودند.

از طرفی سلطان بدریا سالار بزرگ خود موسوم به حسام الدین لؤلؤ فرمان نوشت که با چندین اسطول که هر اسطول شامل گروهی از ناوهای بزرگ جنگی بود از بنادر مصر لنگر کشیده بدریای سفید آمدند و در آنجا نیروهای دریائی اسلام به شکار کشتی‌های جنگی و تجارتی اهل صلیب پرداخته از رسیدن هر گونه کمک اروپا به فلسطین جلوگیری می نمودند.

همینکه سلطان خیالش از جانب دریا آسوده شد در ساعتی سعد و روزی مبارک فرمان عزیمت داده با عموم مجاهدین اسلام بجانب بیت المقدس نهضت نمود.

از طرفی نایب السطنه‌ی بیت المقدس که بادیدگانی گشاده نگهبان رفتار و کردار سلطان صلاح الدین بود همینکه یقین حاصل کرد که اردوی اسلام بجانب شهر مقدس روانه شده است بوسیله‌ی جارچیان در تمامی کوچه ها و بازارهای بیت المقدس خطوط و اصول خصم نیرومند را اعلام و مردم را برای مقاومت و دستیاری و حفظ شهر و مدافعه از جان و مال خویش

و حراست قبر عیسیٰ ۴ بكمك دولت خواند - از هر جانب جمعیت های گوناگون مذهبی قیام کرده در استحکام برج ها و باره ی شهر و کود کردن خندق و ساختن جان پناه ها بر یکدیگر - سبقت می جستند . درست روز پانزدهم ماه رجب هنگام ظهر بود که بیرقهای رنگارنگ مجاهدین اسلام به چشم مدافعین شهر بیت المقدس ازدور نمودار گردید و در حدود شصت هزار مرد شمشیر زن که برای دفاع از شهر مقدس قیام و اقدام کرده بودند از مشاهده ی اردوی مسلمانان احساسات بغض و کینه شان به هیجان آمده در حالیکه با انگشت به روی سینه های خود چلیپا میکشیدند ( نام اقانیم نلانه را پدر و پسر و روح القدس ) بر زبان راندند در آن هنگام بطوری که قبلا اشاره شد پادشاه بیت المقدس هنوز در اسارت مسلمانان و در شهر دمشق زندانی بود از اینرو بزرگان اهل صلیب یکی از امیران نامدار خود را بنام ( بالیان دواپالین ) بفرماندهی کل قوای مدافع شهر انتخاب کرده بودند .

مورخین فرانسوی مینویسند که سلطان صلاح الدین همینکه به شهر بیت المقدس نزدیک رسید سفیری نزد اهالی فرستاد و پیغام داد : این شهر مقدس را منم مثل شما خانه ی خدای بزرگ میدانم و من به اینجا نیامده ام تا با خونریزی و جنگ شهر مقدس را ملوث کنم هر گاه شما عیسویانیکه در این شهر اقامت دارید بخواهید مانند من به این شهر احترام کافی گذارده باشید میباید اینجا را بمن تسلیم کنید تا من نیز در ازای آن نیمی از خزائن هنگفت خود را تسلیم شما نمایم و سرزمینی که برای اقامت و معیشت شما کفایت نماید از قسمتهای آبادان این کشور بشما واگذار کنم تا با آن زر و سیمی که از خزانه من دریافت میدارید در آن

سر زمین شهری زیبا برای خود بسازید و علاوه بر این هر گونه کمک دیگری که در امور معیشت و زندگانی برای شما لازم شود تعهد مینمایم که بیدریغ و رایگان بقتدیم رسانم .

اما اهالی بیت المقدس در پاسخ سفیر چنین گفتند . ( به سلطان خود از طرف ما بگوئید در این شهر است که خدای ما از جهت مادی و بدنی خود شهید گردیده مدفون شده است ما چنین شهری را هیچگونه ممکن نیست بشما بفروشیم و یا بنوعی از انواع تسلیم نمائیم . )

سلطان صلاح الدین در آغاز ورود خود جانب غربی شهر را در و گاه ساخت اما بعد از آنکه وسایل محاصره از جمله منجنیق های بزرگ و کله قوچی ها و دیوار کوب های عظیم فراهم گشت روز بیستم رجب از جانب غربی شهر برخاسته جانب شمالی را اردوگاه ساخت و در مقابل دروازه مشهور (عمورا) روبروی کلیسای صهیون قرار گرفت . از باعداد روز بیست و یکم ستیز و آریز آغاز شد منجنیق های مسلمانان بکار افتاد در مقابل آنها مدافعین شهر نیز منجنیق های خود را در برجها استوار ساخته انواع تیرهای زهر آگین و سنگ مانند باران بر سر مسلمانان میریختند در این رزم مجاهدین طرفین احتیاجی به تشویق و ترغیب افسران نداشتند زیرا هر دو طرف این جنگ را جهاد مقدس میشمردند و یقین داشتند که هرگاه در هنگامه ی ستیز و آریز جان بسپارند یکسر بهشت برین خواهند رفت چنانچه گاهگاه دیده میشد که دستجاتی از نیروهای مسلمان و عیسوی همقسم شده بی محابا خود را بدریای لشکر خصم میزدند و معلوم بود که در آنحال قصدی جز کشته شدن و به بقای ابدی نائل شدن ندارند از اینرو بود که تلفات طرفین بسیار بود و بعضی روزها بقدری افراد فداکار مسلمان

و مسیحی کشته میشدند که موجب وحشت و دهشت بینندگان بی طرف میشد .

یکی از امیران و فرماندهان لشکر اسلام شخصی بود بنام عزالدین عیسی فرزند مالک که همه روزه بدون تعطیل در کار جنگ مداخله میکرد و با تمام قوا میکوشید . امیر عزالدین بنا بر شهامت و شجاعت و فضایل اخلاقی در نزد عموم افراد مسلمانان محترم بود و مجاهدین اسلام بجان و دل ویرا دوست میداشتند در یکی از روزهای اواخر جنگ امیر مزبور در حین گیرودار با ضربتی از پشت سر جان سپرد زیرا دستجات سوار صلیبی برخی از روزها بطور ناگهانی از دروازه بیرون تاخته بعضی از جرگه‌های مجاهدین اسلام را که نزدیکتر به باروی حصار بودند غافلگیر میساختند و در يك چنان هنگامه‌ئی بود که امیر عزالدین بشهادت رسید .

شهادت این امیر محبوب چنان اثر تلخ و ناگواری در مجاهدین اسلام پدید آورد که بی اختیار همگی همگروه بر سر اهل صلیب ریختند و نیروهای صلیبی که از شهر بیرون آمده بودند هر قدر کوشیدند که در برابر هجوم مسلمانان مقاومت ورزند میسر نشد ناگزیر عقب کشیده خود را بشهر انداختند . اما مجاهدین اسلام که از قتل امیر محبوب خود به هیجان آمده بودند دیوانه وار بدنبال خصم تاخته از خندق گذشته زیر باران تیروسنک نردبانهای دستی و کمندهای آماده‌ی خود را بدیوار استوار کرده از باره بالا رفته چند برج عمده را بدست آوردند و در همانحال دستجات نقب زن نقب‌های خود را بزیر شاه برج حصار بیت المقدس رسانیده بودند .

همینکه اهل صلیب غلبه‌ی دشمن نیرومند را دریافته قتل عام و فتنای خویش را بچشم حقیقت مشاهده نمودند با شتاب هر چه تمامتر دورهم گرد آمده شورائی تشکیل و بنابر صوابدید کشیشان و جماعتی از سرداران به تسلیم بیت المقدس مصمم شدند و هیئتی مرکب از پیشوایان و اعیان خود با شتاب بحضور سلطان فرستاده پیشنهاد نمودند که شهر بیت المقدس را تسلیم کنند بشرطی که به جمیع اهل صلیب امان داده شود. اما سلطان در پاسخ نمایندگان شهر فرمود من در شهر بیت المقدس بهمان قسمی رفتار میکنم که اهل صلیب هنگام تسخیر این شهر اقدام کردند.

در اینجا باید یاد آوری نمائیم بطوریکه خوانندگان گرامی در آغاز کتاب خوانده‌اند اهل صلیب بسال ۶۹۲ هجری قمری بیت المقدس را تسخیر کردند جمیع مسلمانان را بقتل رسانیده اموال آنانرا بغارت بردند.

خلاصه آنکه سلطان با پیشنهاد نمایندگان شهر موافقت ننمود و هیئت مزبور با ناامیدی بشهر معاودت کرد. اما فرمانده کل نیروهای صلیبی سردار « بالیان » چون با روحیات و با فضایل اخلاقی سلطان آشنائی داشت از پاسخ وی ناامید نگشته شخصاً بی‌غم داد که بحضور سلطان میرود و بعد از آنکه از سلطان زینهار گرفت همراه دو نفر از امرای صلیبی از شهر بیرون آمده بخرگاه سلطان وارد و با نهایت فروتنی و عرض مسکنت و ذلت برای اهالی بیت المقدس از سلطان زینهار خواست ولیکن هرچه از فصاحت و بلاغت و مدهائمه و فروتنی و کوچکی بخاطر داشت بکار برد بی آنکه بتواند ذره‌ای از سختی سلطان بکاهد یا آنکه بتواند ویرا بر سرترحم آورد.

بالاخره هنگامیکه سردار بالیان مشاهده نمود که سلطان صلاح

الدین بر خلاف رأفت و عطوفت طبیعی خود، در این موقع بیاد و حشیکریها و خونخواریهای اهل صلیب افتاده گرفتار احساسات انتقام آمیز و کینه توزانه گردیده است در عین ناامیدی و یأس از جای خود بر خاسته گمت: «ای سلطان بزرگوارا کنونکه تو احساسات لطیف و عواطف بشریت پرور خود را مغلوب کینه های دیرینه میسازی پس اینرا هم بدان که در این شهر آنقدر از مرد و زن گرد آمده اند که حسابش را تنهاخدای بزرگ میداند و این مردم بحکم آنکه آدمیزاده پای بند زندگی و حیات است و از مرگ گریزان است اینک به امید حصول امان و زینهار تودست از جنگ کشیده منتظرند همانگونه که تو در شهرهای دیگر اهل صلیب را در زینهار خود قرار داده ای به اینان نیز امان خواهی داد و از جان بخشی دریغ نخواهی ورزید اما اکنون که ما مرگ را بچشم خود میبینیم و راه فرار از نابودی را بروی خود بسته می یابیم مطمئن باش که در نخستین قدم تمامی کودکان و زنان خود را با خنجر فنا خواهیم ساخت سپس جمیع اموال و دارائی خویش را به آتش قهر خواهیم سوخت بعد از آن يك گروه پنجهزار نفری از اسیران مسلمان را که در شهر هستند از دم تیغ خواهیم گذرانید و هرچه از چارپا در دورن حصار است بیجان خواهیم ساخت سپس همگروه کفن پوشیده با تیغ های آخته ازدروازه بیرون تاخته مانند مردمی که دست از جان شسته به حمایت دین و ایمان خویش برخاسته اند به قلب سپاهیان شما خواهیم زد و تو خویشتن بهتر میدانی که چنین مردمی هر نفر چندین نفر از خصم را بخاك و خون میکشند تا خود بخاك افتند و در آنصورت یا در راه ناموس و شرف خویش تمامی

ما نابود خواهیم گشت و یا بر شما غالب آمده درفش مباحات و افتخار خواهیم برافراخت .

سخنران سردار بالیان چون از دل بر میخواست در دل سلطان نشست از اینرو جمیع امیران و سرکردگان را گرد آورده بانمود مشورت نمود و آنان باتفاق آرا قبول پیشنهاد اهل شهر را ترجیح داده تصویب کردند - آنگاه سلطان با شرایط زیر به اهالی شهر زینهار داد : ۱ - هر مرد يك دينار طلا و هر زن پنج دينار طلا و هر كودك خواه پسر خواه دختر سرگزید یعنی جزیه بدهد ۲ - این مبالغ از روز قرار داد تا مدت چهل روز تماماً پرداخت شود و هر مرد یا زن یا كودك كه در مدت چهل روز مبالغ سرگزید را نپردازد ببردگی در آید ملك مسلمانان باشد ۳ - تمامی اسلحه موجود در شهر خواه دولتی خواه فردی و تمامی اموال مربوط به حكومت به سپاه غالب تعلق خواهد گرفت .

بعد از پایان مذاكرات و امضای زینهارنامه روز بیست و هفتم رجب كه روز جمعه بود و شب آنروز مطابق روایات اسلامی شب معراج حضرت رسول « ص » شناخته میشود از سال ۵۸۳ هجری قمری شهر مشهور بیت المقدس تسلیم مجاهدین اسلام گردید و پسرچم ها و درفش بزرگ مسلمانان بر برجها و باره‌ی شهر افراشته گشت و بعد از آنكه مدت ۹۱ سال آن شهر مقدس در تصرف اهل صلیب بود باردیگر به حیطه‌ی تملك مسلمانان در آمد .

روز فتح بیت المقدس برای مسلمانان گیتی یکی از بزرگترین جشن‌های دینی و سیاسی محسوب گشت و همینكه مرده‌ی فتح آن شهر به یکی از بلاد اسلام میرسید مردم دیوانه وار از شدت شادمانی و فرح

همدیگر را در آغوش کشیده به تکبیر و تسمیح خداوند بزرگ می-  
پرداختند .

بعد از تسخیر بیت المقدس ملکه‌ی صلیبی که همسر پادشاه کوی بود  
از سلطان خواهش نمود رخصت فرماید که او نزد شوهر خویش رود سلطان  
بیدریغ اجازه داد و بانوی مزبور با تمامی اموال بهمراهی خدم و حشم و  
ملازمان و وابستگان خویش از بیت المقدس کوچیده به قلعه‌ی نابلس رفت  
زیرا پادشاه کوی را نیز از دمشق به قلعه نابلس برده بودند ، نسبت به  
دیگر بانوان و همسران امرای صلیبی که در بیت المقدس میزیستند  
بهمان طریق سلطان راه و رسم مروت و بخشایش را ترك نفرموده همگانرا  
آزادی بخشید که نزد شوهران خویش بروند و هر کدام که شوهرشان  
در نقطه‌ی زندانی بود آزادانه به نزد شوهر خود رفتند از جمله‌ی همسران  
امرا یکی هم زن پرنس رانود فرمانروای گرك بود که ستمکاری و تزویر  
و عهد شکنیهای وی نسبت به مسلمان زبانزد عام و خاص گردیده  
بود .

همسر پرنس رانود یکی از پسرانش در دست مسلمانان اسیر و  
زندانی بود از اینرو بانوی مزبور بحضور سلطان رفته آزادی فرزند  
خود را استدعا نمود سلطان در پاسخ او گفت : « پست را با تسلیم قلعه  
گرك معامله میکنم » آنگاه با شتاب از بیت المقدس به گرك رفت اما  
اهالی گرك راضی به تسلیم نشدند بنا بر این پسر او هم آزاد نشد .

یکی از کسانی که شهر بیت المقدس را ترك گفت رئیس بزرگ  
روحانیون و پیشوای عموم کشیشان آنجا بود . پیشوای مزبور تمامی خزائن  
قبر عیسی را که شامل ظرفهای نقره و طلا و تاجها و خنجرها و شمشیرها و

جواهرات فراوان دیگر بود برداشته با خود از شهر بیرون برد . تنی چند از مسلمانان نزد سلطان آمده گفتند اینهمه اموال و گنجینه ها را چگونه میتوان اجازه داد که کشیش مزبور با خود ببرد و حال آنکه هرگاه ضبط شود بر نیروی مالی مجاهدین اسلام تا حد زیاد خواهد افزود سلطان در پاسخ آنان گفت: « من باموال کلیسا امان دادم و بهیچ صورت قول خود را نمی شکم . »

سپس یکدسته ی سوار مقرر فرمود تا کشیش مزبور را با اموال و دارائی وی بشهر صوررسانیدند زیرا در آنموقع شهر صور پناهگاه اهل صلیب شده بود-همینکه بشارت فتح شهر بیت المقدس درعالم اسلام انتشار یافت در جمیع ممالك نماز تشکر خوانده شد و شاعران و خطیبان و سخنوران از جمیع اطراف و اکناف عالم اسلام قصیده های فراوان در مدح سلطان صلاح الدین ایوبی سرودند و بسیاری از دلاوران و سلحشوران مسلمان از خراسان و ماوراءالنهر و نقاط دیگر داوطلبانه بقصد جهاد خود را به اردوی سلطان میرسانیدند و از آنجائیکه اکثر قصاید و مدیحه سرائیها بزبان عربی انتشار یافته است ما از نقل آنها در این کتاب خودداری مینمائیم .

هنگامیکه اهل صلیب بیت المقدس را تسلیم کردند مسجد اقصی را بصورت کلیسا در آورده چلیپائی عظیم از سنك و گچ در قلعه ی گنبد مسجد بنیاد نهادند اما مسلمانان روز بعد از فتح آن چلیپا را سرنگون ساختند و هنگامیکه صلیب مزبور فرو میریخت از جانبی تکبیر و تسبیح مسلمانان و از جانب دیگر ضجه و فریاد اهل صلیب که در کار مهاجرت بودند فضای

شهر را پر کرده شدت همه و فریاد عمارات آنجا را میارزاند چنانچه کوهی زلزله حادث شده است.

بعد از خرابی چلیپای مزبور سلطان فرمانداد تا مسجد اقصی را در نهایت زیبایی زینت و آرایش دادند و منبری از چوب ساخته در آنجا نهادند آنگاه روز جمعه ی آینده مطابق چهارم ماه شعبان برای نماز جمعه گروه گروه در مسجد حضور یافتند و عموم علما و خطباء هر کدام برای آنروز خطبه ای ساخته بودند و مشتاق آن بودند که خطبه خود را بخوانند - عموماً بانتظار فرمان سلطان بودند که کدامیک از علما را برای خواندن خطبه دعوت نماید اما سلطان از مابین همگی به قاضی دمشق ابوالعالی محی الدین محمد بن زکی الدین قرشی اشاره نمود که خطبه بخواند. و این قاضی آن کسی است که هنگام فتح حلب قصیده ای ساخته طی آن پیشبینی نموده بود که در رجب آینده شهر بیت المقدس تسخیر خواهد شد ما این نکته را در فصول گذشته کتاب یاد نمودیم.

اینک از آنجا که پیشبینی وی انجام گرفت واقعاً استحقاق خواندن خطبه را در چنان روز مهمی میبایست که وی داشته باشد. خطبه مزبور که با سوره الحمد شروع میشود خیلی طولانی است و نکات بسیاری از امر جهاد را در آن خطبه میتوان یافت - خلاصه آنکه سلطان تا روز بیست و پنجم در بیت المقدس اقامت نمود و در آنروزها هم خود را به بیمارستانها و نوانخانه ها و مهمانسرا برای فقرای مسلمان و امور خیریه دیگر مصروف میداشت.

## بند - هشتم ناکامی در فتح صور

در فصل گذشته اشاره نمودیم که اهل صلیب بعد از سقوط بیت المقدس عموماً بشهر صور رفته تحصن میجستند و از ما بین بزرگان اهل صلیب «پرنس کنراد» در شهر مزبور حکومت میکرد و روز و شب در استحکام و فراهم آوردن وسایل دفاع آنجا کوشش مینمود.

شهر صور از سه طرف به آب دریا احاطه شده و فقط از یکجانب بخشکی اتصال داشت سلطان از بیت المقدس بیرون آمده به عکا رفت و از آنجا بجانب صور نهضت نموده روز نهم رمضان بعد از آماده شدن وسایل هجوم به حصار شهر نزدیکتر شده روی تپه‌ای بلندی اردو زد و از آنجائیکه شهر مزبور فقط از یک طرف به بخشکی اتصال داشت بنا بر فرمان سلطان هر روز دو نفر از امیران و سرکردگان اردو بچنگ میپرداختند زیرا برای همکاری جمیع سپاه و سمعت زمین کافی نبود - مثلاً روزهای اول پسران سلطان صلاح الدین فرمانده نیروی مهاجم بودند مانند «ملك افضل» «ملك ظاهر» «ملك عزیز» و برادرش «ملك عادل» و برادرزاده اش تقی الدین و بهمین طریق سایر افراد خاندان سلطنت هر کدام بنوبه خود فرماندهی یکروز را متعهد میشدند و امیران و بزرگان دیگر نیز هر کدام در نهایت کوشش و فداکاری برای تسخیر صور میجنگیدند.

اما اهل صلیب ناوهای جنگی خود را از دو طرف شهر بخشکی نزدیک آورده بوسیله‌ی منجنیق‌ها و ماشینهایی که در ناوها قرار داده بودند مسلمانان را با تیر یا سنگ مورد هجوم قرار میدادند و الحق در آنروزها بسیاری از دلاوران مسلمان زخمی و کشته شدند و تمامی سعی و کوششی

که برای نزدیک شدن بحصار شهر بکار میرفت بی نتیجه میماند تا آنکه سلطان بدریا سالار خود فرمانداد ده فروند از ناوهای جنگی را که در عکا بودند بجانب صور فرستد و ناوهای اهل صلیب با ناوهای مسلمانان به ستیز و آویز پرداخته نتوانستند دیگر بمهاجمین مسلمان در خشکی آسیبی برسانند از اینرو دلاوران سپاه اسلام توانستند سفکریهای خود را تا نزدیکی حصار شهر برسانند و چیزی نمانده بود که تسخیر شهر صور میسر گردد اما در این اثنا اتفاق بدی افتاد که کار فتح شهر را بتعویق افکند واقعه‌ی مزبور چنین بود که دریا سالار مسلمانان بنام عبدالسلام مغربی که فرمانده ده ناو مزبور بود در نهایت شجاعت و کاردانی و با مهارتی که در امور دریا نوردی داشت توانست کشتی های جنگی اهل صلیب را در بندرگاه صور بمحاصره بیاندازد و دایره‌ی محاصره را بطوری تنگ گرفت که هیچکدام از کشتی های صلیبی راه فرار نداشتند هنگام سحر دیده بانان ناوهای مسلمان چون از موقعیت خود مطمئن شدند دیده بر هم نهاده بخواب خوشی فرو رفتند و دریا نوردان صلیبی آن فرصت را مغتنم شمرده ناوهای مسلمان را غافلگیر و احاطه نموده بدرون کشتی ها حمله بردند بسیاری از جنگجویان مسلمان کشته شدند یا باسارت در آمدند و قسمتی هم خود را به آب افکنده بجانب ساحل کریختند و اهل صلیب پنج کشتی از ده کشتی را بتصرف خود در آورده دریا سالار را نیز باسارت گرفته مجدداً وارد خور (بندرگاه) شدند.

بعد از پیش آمد مزبور چون کمک مسلمانان از راه دریا بریده شد بر مقاومت اهل صلیب افزوده گشت از طرفی بتدریج فصل زمستان سر میرسید و سرما بشدت آغاز میشد گروهی از امیران سپاه اسلام به سلطان

اصرار نمودند که عجالتاً محاصره را ترك گفته تا فصل بهار جنگ را بتمعویق اندازد اما برخی از بزرگان مانند فقیه عیسی و امیر حسام الدین و امیر عزالدین و نیز شخص سلطان طرفدار دوام جنگ بودند و درانجمن شورای جنگی طرفداران ترك جنگ را با منطق نیرومند خود مغلوب و به موافقت وادار کردند اما بهر حال از آنجا که بسیاری از افراد مهاجمین بیمار یا زخمی شده بودند مسئلهی دوام جنگ میسر نگردید و روز آخر ماه شوال اردوی سلطان از محاصرهی شهر صور دست کشیده آنجا را ترك گفت و سلطان امرای اردو را مرخص ساخت که برای مدتی آسایش و استراحت بخانمان برگردند .

از آنجمله ملك عادل برادر سلطان روانهی مصر شد و تقی الدین برادر زاده اش بدمشق رفت ملك ظاهر فرزندش عازم حلب گردید و سلطان شخصاً نیز به عكا مسافرت کرد - در اینجا باید بگوئیم که مسئول پیش آمد صور و ناکامی شخص سلطان بود و این نکته را تمامی امرای بزرگان در شورای جنگ بحضور وی اعلام نمودند و سلطان نیز دعوی آنانرا تصدیق نمود زیرا سلطان صلاح الدین با فتوت و رحم دلی خود اجازه داد اهل صایب از شهرهای فتح شده مانند بیت المقدس ، عسقلان ، عكا و غیر آنها در عین آسایش و زینهار و امان سلطان روانه شهر صور شدند و طبعاً اجتماع آن گروه جنگجو و سلحشور در يك شهر موجب استحکام و نیرومندی آنها در دفاع از حصار مزبور بود و حال آنکه اکثر امرای بزرگان با این رأفت بیمورد سلطان مخالف بودند ولی در این مورد شخص سلطان استبداد رأی عجیبی نشان میداد .

خبر فتوحات مسلمانان و زبونی و بیچارگی اهل صلیب همینکه  
 بارو پا رسید موجب تشویش و هیجان عموم ملل آن قاره شد و هنگامیکه  
 سقوط شهر بیت المقدس را به پاپ اوربانس سوم گزارش دادند نامبرده  
 لرزیده زمینگیر شد و در عین حال بیماری برای تغییر آب و هوا از روم بشهر  
 ونیز رفت و در آنجا وفات یافت .

بعد از وفات اوربانس سوم گریگوریوس هشتم به مسند والای پاپی  
 نشست و در آنوقت بود که پیشوای روحانی شهر صور بنام ویلهلم خود را  
 به ایتالیا رسانیده بحضور پاپ رفته بنای او افتاده کمک ذات مقدس را  
 برای نجات قبر مسیح بازاری و التماس استدعا نمود .

پاپ گریگوریوس یکم فرمان عمومی خطاب به جمیع ملل اروپا  
 صادر کرده اعانت و مساعدت و مجاهدت همگان را برای نجات بیت المقدس  
 واجب شمرد و در حکم مزبور برخی از عبارات بطریق زیر بوده که نقل  
 میکنیم : « اینك وقت امتحان رسیده است ما باید گنجینه‌ی پربهای خدا  
 یعنی مدفن عیسی مسیح را بار دیگر از تصرف دشمنان مسیحیت بیرون  
 در آوریم حالا آن هنگامی است که باید گنجینه های زمینی را برای تصرف  
 گنجینه های آسمانی صرف نمایم یعنی با بذل جان و مال سعادت و خیر  
 ابدی تحصیل نمایم . » پاپ در آخر حکم خود چنین مینویسد : « در این  
 مورد سزاوار نیست که شما جامه های فاخر بپوشید و با بازهای شکاری و  
 سکه های زیبای خود عازم سفر شوید شما باید از هر گونه وسائل تفنن و  
 آسایش پرهیز نموده نیت خود را با خضوع و خشوع منحصر به جهاد در  
 راه خدا و تصفیه روح خویش انحصار دهید . »

پاپ گریگوریوس بعد از صدور حکم مزبور دیگر فرصت نیافت

که اوازم کار جهاد را تکمیل نماید زیرا در شهر « ییزا » بیمار گردیده وفات یافت و بجای وی کلامنیوس سوم بمسند پاپی نشست و این پاپ شخص ویلهلم پیشوای روحانی شهر صور را از جانب خود نمایندگی داد تا اهالی اروپا را برای جهاد برانگیزد و ویلهلم پیش از هر جای دیگر به کشور فرانسه رفت زیرا اهالی فرانسه از ملل دیگر برای جهاد آماده تر بودند .

بعد از ورود بختاک فرانسه پیشوای روحانی شهر صور مشاهده نمود که فیلیپ پادشاه فرانسه با هانریکوس دوم پادشاه انگلیس مشغول جنگ هستند ویلهلم شخصاً بمیدان جنگ رفته با هر ابرام واصراری که ممکن بود ما بین دو پادشاه را صلح داد سپس بمشهاد نمود که در شهر بار مزبور برای مقدمات جهاد شورائی مرکب از سران و سرکردگان دوسپاه تشکیل دهند و شورای مزبور تشکیل یافت . هنگامیکه ویلهلم پیشوای صور وارد شورا میشد هر دو پادشاه با جمیع افسران او را استقبال نموده با عزت و احترام در صدر مجلس نشاندند . ویلهلم در شورای مزبور نطقی کرده گفت : « اکنون شهر بیت المقدس و سرزمینهای مقدس به چنگ وحشی ها و بربرها افتاده است » جمله « بربر » اصطلاحی است که اهالی اروپا از قدیم ترین ایام تاریخ خود ملل و اقوام غیر اروپائی را بدان عنوان مینامیدند و مثلاً در دورانی که طبقات ممتاز اروپائی با تن عریان زیسته از کمربت زانوی خود را با پوست می پوشانیدند باز هم بمثل ایرانی و بابلی و مصری که دارای جمیع وسایل مدنیت بودند کلمه ی بربر را اطلاق مینمودند . مقصود این است که اینگونه نخوت و خودبینی از صفات ذاتی و جبلی مردم اروپا است . ویلهلم گفت « وحشی ها مسیحیان را مانند

گاه‌های گوسفند در پیش رانده آنها را میزنند و میکشند و میفروشند و این بیان اشعیا پیغمبر اسرائیل صدق کرده است که میفرماید خدای بزرگ دست خود را بجانب سر زمینهای ما بین فرات تا نیل گسترده ضربتی بر آن مرزو بوم وارد خواهد آورد که زخم آن در همه جا نمایان خواهد بود، خلاصه آنکه اینک غیر از شهرهای انطاکیه و طرابلس و صور پناهگاهی برای اهل صلیب باقی نمانده است و کودکان و دوشیزگان مسیحی در چنگال مسلمانان وحشی به جنان ذلت و ستمی گرفتارند که دل سنك بر آنان میسوزد و یلهلم بعد از آن، فرمان پاپ را در آن مجلس قرائت نمود بیانات کشیش مزبور احساسات کینه و بغض را در حاضران انجمن بجوش آورد بنوعی که فیلیپ پادشاه فرانسه و هانریکوس پادشاه انگلیس هر دو برخاسته یکدیگر را در آغوش گرفته گریستند و بجانب یلهلم رفته از دست او چلیپای مقدس را بعنوان آغاز جهاد دریافت نمودند و سوگند یاد نمودند که برای نجات بیت المقدس بقدر طاقت و توان خود بکوشند سپس جمعیت از انجمن مزبور برخاسته با فریاد: ( ما بدنبال صلیب میرویم ما صلیب را خواهیم افراخت ) از همدیگر جدا شده به تدارك وسایل جهاد پرداختند.

در روزهای بعد از آن مجلس هر دو پادشاه ب فکر مصارف لشکر کشی افتاده پس از مطالعه و مشاوره ی طولانی قرار شد هر کس که بنا بر علتی نتواند در سفر جهاد شرکت نماید میباید از اموال موجود خود يك ده يك جدا کرده تسلیم شورای جنگ کند تا بمصرف تجهیزات برسد و نیز همین اشخاص در آینده يك ده يك از درآمد سالیانه ی خود را برای مصارف

جنگ بمأمورین شورای جنگ خواهند پرداخت . از آنجائیکه مالیات مزبور میبایست در کارستیز و آویز باسلطان صلاح الدین هزینه شود نام مالیات مزبور ( عشریه‌ی صلاحی ) گذارده شد و همینطور هم در تواریخ ثبت است ، ضمناً از طرف کلیسا اعلام شد که هر کس در پرداخت مالیات ( عشریه‌ی صلاحی ) کوتاهی ورزد از حمایت کلیسا محروم خواهد بود . بالاخره مأمورین جسور و فعال در جمع آوری آن مالیات همت ورزیدند اما پس از جمع آوری معلوم شد باز هم کفایت مصارف جنگ را نخواهد نمود از اینرو فیلیپ پادشاه فرانسه دستور داد یهودیهای مقیم فرانسه پنجاهزارمین نقره بخزانة بدهند ( هر مین تقریباً ده تومان نقره میباشد که بنرخ کنونی تقریباً یکصد تومان خواهد بود ) مبلغ هنگفت مزبور با هر جبر و ستمی که بود از یهودیها دریافت شد و بر اثر آن تعدیات بسیاری از یهود فرانسه بذاك انگلیس پناه بردند .

در انشای آن احوال هانریکوس پادشاه انگلیس وفات کرد و پسرش ریکاردوس بر تخت نشست . این ریکاردوس کسی است که اعراب او را ریشارد قلب الاسد مینامند که شیردل باشد زیرا ریکاردوس همین معنی را میدهد . ریکاردوس که جوان بود و جویای نام با سعی و همت فراوان در فراهم آوردن وسایل جهاد کوشش ورزید و برای تحصیل پول به - ر وسیله متشبت شد چنانچه کشور اسکاتلند را که پدرش تازه بارنج بسیار بزیر فرمان خود در آورده بود بنا بر روایت مورخ دانشمند سید علی حریری بمبلغ ده هزار مین به اهالی آنجا فروخت ( هر مین تقریباً يك لیتره میشود ) و بدین طریق از حق فرمانروائی در اسکاتلند صرف نظر

نمود سپس از توانگران و صرافان انگلستان که اکثر یهودی بودند کمک مالی طلبید.

در آن ضمن ها جماعتی از مردم انگلیس بقتل عام یهود پرداخته اموال کشتگان را ضبط میکردند چنانچه بقدری از یهودی های بینوا مخصوصاً از مهاجرین یهودی فرانسوی کشتار شد که در کوچه و بازار خون بنی اسرائیل جاری گردید و در هر گذر صدها نعش یهودی بڭاك میافتاد در آخر کار بانصد نفر از یهودیان همت کرده با عیال و کودکان خویش به قلعه ی یورك پناه بردند و در آنجا تحصن جسته بدفاع خویش پرداختند اما انگلیسها آن قلعه را محاصره کرده وسایل تسخیر آنجا را فراهم ساختند.

در آن حال یهودیان حاضر شدند برای نجات خود هدیه هنگفتی پردازند اما انگلیسها نپذیرفتند و وقتی یهود از نجات خود ناامید گشتند تصمیمی مردانه گرفتند بدینصورت که نخست جمیع اموال خود را رویهم ریخته آتش زدند سپس زنان و کودکان را عموماً از دم تیغ گذرانیدند بعد از آن مردها به کشتن یکدیگر پرداختند و پس از آنکه تنی چند از دلاوران یهود باقی ماندند دروازه ی قلعه را گشوده با تیغ آخته به انگلیسها حمله نمودند و آنقدر جنگیدند که کشته شدند. شدیدترین قتل عام یهودیان در شهرهای توریش، ستام فرد و لیکوسن بوقوع پیوست اما بعد از خرابی بصره و نابودی اکثر یهودیان ریکاردوس امپراطور بقية السیف آنها را امان داده تحت حمایت خویش قرار داد و بهمین علت هنگامیکه برای جنگ صلیب از انگلستان روانه میشد یهودیان مزبور

که حیات خود را مدیون حمایت امپراطور میشناختند مبلغ خطیری کمک مالی نمودند و این روایتی است که صاحب تاریخ «الاخبار السنیه» نقل نموده است.

بعد از آنکه پادشاهان فرانسه و انگلستان تصمیم بسفر گرفتند ویلhelm بھاك آلمان رفت و نزد پادشاه اطریش موسوم به فردريك اول و ملقب به پادشاه «ریش قرمز» به تبلیغ پرداخت و بالاخره پادشاه مزبور با گروهی امرا و سرکردگان بزرگ تحت تأثیر بیانات ویلhelm برای جهاد مقدس آماده شدند و سوابق کدورت و رنجشی که مابین فردريك با دربار پاپ وجود داشت برائز میانجیگری ویلhelm صالح و وداد مبدل گردید.

اما پادشاه فردريك مردی مجرب بود زیرا در دومین جنگ صلیبی دخالت کرده شخصاً بکشور شام رفته زحمات و مشقات فراوان دیده بود و مشکلات و دشواریهای اینگونه مسافرت را بخوبی میدانست از اینرو بعد از آنکه تصمیم گرفت که در این جنگ دخالت نماید مجلسی از خردمندان تشکیل داد و در آن انجمن این موضوع به تصویب رسید که هر کس سه وزنه آلمانی نقره باخود داشته باشد حق ندارد در جنگ صلیب شرکت نماید و در اردو پذیرفته نخواهد شد - اعلان این نکته موجب گردید که اشرار و اوباش و کسانیکه فقط بقصد غارت و دزدی از بیگانه و خودی در سفر جهاد شرکت میجستند این بار از مشارکت محروم شوند

اشتهار این مطلب پادشاه فرانسه و پادشاه انگلیس را نیز وادار کرد که در شهر (نورماند یا) انجمنی آراستند و از لحاظ اخلاقی نظارتی بوجود آوردند تا مجاهدین صلیبی را از کردار زشت و فسق و فجور و اعمال مفسده

آمیزی که در سفرهای قبل معمول بود در این سفر بازدارند بنا بر این هر دو پادشاه فرمانی حاوی شرایط زیر صادر نمودند اول مجاهدین صلیبی نمیتوانند با خود کسی از نسوان همراه ببرند زیرا در سفرهای گذشته وجود زنان موجب اختلال نظم و فساد اخلاق گردید دوم بازی قمار مابین مجاهدین صلیبی ممنوع است بعد از این مقدمات هر دو پادشاه به شهر فاسلای نزد برنردوس مقدس حضور یافتند.

این برنردوس مقدس همان کشیشی است که جنگ دوم صلیبی را برام انداخت پادشاهان مزبور باز دیگر از دست برنردوس صلیب سرخ را دریافت و در حضور او قسم یاد کردند که از فداکاری در استرداد بیت المقدس کوتاهی نورزند آنگاه چنین مقرر شد که فیلیپ بانیروی فرانسوی از راه بندر ژن و ریکاردوس با سپاه انگلیس از راه مارسیل به کشتی نشسته در جزیره سیمیل بهم دیگر پیوندند سپس همگی روانه‌ی شامات شوند. در اینجا باید یاد آوری نمائیم که مقدمات جنگ سوم صلیبی در اروپا از سال ۵۸۳ آغاز گشت لیکن تا سال ۵۸۶ هجری طول کشید و در این تاریخ بود که مجاهدین اروپائی وارد شام شدند.

اینک بر میگرددیم بداستان عملیات سلطان صلاح الدین ایوبی سال ۵۸۴ هجری سلطان با لشکر مختصری که در رکاب وی بود از عکا بقصد تسخیر قلعه کوکب روانه شد. قلعه‌ی مزبور در سمت جنوب عکا قرار داشت و با آنکه اکثر بلاد واقع در جنوب عکا بتصرف سلطان در آمده بود هنوز قلعه کوکب و دوسه قلعه‌ی مستحکم دیگر در دست اهل صلیب بود و نیروهای صلیبی که پناهگاه مستحکمی داشتند غالباً از قلعه

فرود آمده به کاروان ها و قوافل مسلمانان هجوم برده خسارات زیادی وارد میساختند. بعد از آنکه سلطان با اندك سپاهی که همراه داشت به قلعه کوب رسید ملاحظه نمود که دژ مزبور بسیار مستحکم است و محاصره ی آنجا با اندك لشکر رکابی که همراه سلطان است میسر نیست بنا بر این یکی از امرارای در آن حدود با گروهی از دلاوران مأمور اقامت نمود تا از مزاحمت اهل قلعه نسبت به کاروانها و دهات جلوگیری نماید و سلطان خویشتن بجانب دمشق رفت.

بعد از ورود سلطان به دمشق از طرف جمیع پادشاهان و فرمانروایان مسلمان هیئتهائی برای تبریک و تهنیت به دمشق وارد شدند و سلطان موقع را مغتنم شمرده به جمیع سلاطین عالم اسلام نامه نوشته کمک آنان را برای قطع خطر اهل صلیب تقاضا نمود سپس سلطان از دمشق بجانب حمص رفت و در کنار دریاچه قدس اردو زده به انتظار ورود لشکریانیکه از ولایات مختلف احضار کرده بود مدتی اقامت نمود و از آنجا همراه گروهی از زبده سواران و شجاعان لشکر شخصاً بحدود خاکهای صلیبی رفته تدریجاً بطرابلس نزدیک شد و در خاکهای طرابلس بانظر دقت و کنجکاو ی گردش کرده روزی چند گدارها و معبرها و راههای مختلف را بررسی نموده مجدداً به اردوگاه خویش واقع در نزدیکی قلعه اکراد برگشت - در آن روزها یکی از دانشمندان بنام قاضی منصور بحضور سلطان آمده تعهد نمود هرگاه سپاه اسلام بجانب لاذقیه و بلاد واقع در سواحل شمالی نهضت کند قاضی نامبرده آن بلاد را بدون رنج و تعب فراوان تسلیم سلطان نماید - قاضی منصور هرگز در شهر کوچک

«جبله» بود و نظر بشخصیت و نفوذی که داشت ازطرف «بوهیموند» فرمانروای انتاکیه بحکومت جبله و بلاد آنحدود نصب شده بود و در این هنگام بحکم ایمان و احساسات اسلامی در صدد فداکاری برآمده خواست خدمتی که شایسته باشد بعالم اسلام تقدیم نماید - سلطان صلاح الدین بر اثر تشویق و ترغیب قاضی منصور روز چهارم ماه جمادی الاول از قلعه اکراد نهضت نموده روز ششم همین ماه بشهر انطراسوس رسید بعد از ورود بشهر معلوم گشت که اهل صلیب آنجا را تخلیه کرده بدو قلعه‌ی محکم که در نزدیکی شهر است پناه برده‌اند - مسلمانان آن دو قلعه را محاصره نمودند مردمی که دریکی از این دو قلعه بودند امان طلبیده قلعه را تسلیم کردند اما اهالی قلعه‌ی دومی که موقعیت آنها استوارتر و محکمتر بود تسلیم نشدند و چون تسخیر قلعه مزبور بسیار دشوار و مستلزم مدتی صرف وقت و جنگ و جدال بود روز چهارم جمادی الاول سلطان از انطراسوس روانه شده به قلعه مرقیه رفت و در آنجا معلوم شد که اهل قلعه خانمان خود را رها کرده پراکنده شده‌اند از قلعه مزبور تا شهر جبل راههای کوهستانی و بسیار صعب بود بطوریکه دو اسب یا دو گاو دوش بدوش نمیتوانستند از آن راه‌ها بگذرند و علاوه بر پرتگاه‌های خطرناک اهل صلیب نیز در کوهستانهای مزبور استحکاماتی داشتند که از آنجا میتوانستند عابریں را در کوره راههای پرخطر صید کنند - اما سلطان صلاح الدین با آنکه بسیار احتیاط کار و دوراندیش بود و همواره از اینکه مجاهدین اسلام را در خطر اندازد پرهیز مینمود وارد کوره راههای مزبور شده با مراعات تدابیر و احتیاطات لازم لشکریان

خود را از آنجا عبور داده روز هیجدهم جمادی الاول عموم مسلمانان بسلامت از کوهستان مزبور گذشته وارد جبله شدند و چون قاضی منصور پیش از سلطان بشار وارد و وسایل اردوی اسلام را فراهم آورده بود سلطان یکسره داخل شهر شد و پیرچمهای اسلام در برجهای جبله افرشته گشت - اما اهل صلیب از شهر جبله خود را به کهن دژ کشیده در قلعه آنجا تحصن جسته بودند.

قاضی منصور بانصیحت و اندرزهایی که مقتضی میدید آنان را از مقاومت منصرف ساخت تا بالاخره قلعه را با گرفتن امان تسلیم کردند اما مقرر شد تنی چند از بزرگان اهل صلیب بعنوان گروگان در اردوی سلطان بمانند زیرا بوهیموند فرمانروای انطاکیه از قاضی منصور برخی از محترمین مسلمان را گروگان گرفته بود و سلطان این گروگان اهل صلیب را نگاه داشت تا در مقابل گروگانهای مسلمان معامله شود - سلطان پس از تسخیر جبله قلعه ها و استحکامات آنجا را تصرف نموده در آن نقاط پادگان کافی گذاشت و روز بیست و چهارم جمادی الاول از جبله به لاذقیه رفت. اهل صلیب چون از محافظت شهر عاجز بودند در دو قلعه مستحکم آنجا تحصن جستند و سلطان بعد از تصرف شهر آن دو قلعه را بمحاصره انداخت و نقب زنهای بکار پرداختند همینکه نقب ها بنزدیک برج و باره رسید اهل صلیب بو حشمت افتادند و قاضی منصور موقع را مقتضی دیده نزد آنان رفت و ایشان را از عاقبت کار بیم داده و ادار ساخت تا امان طلبیدند اهل صلیب زینهار خواستند و قلعه ها بتصرف مسلمانان درآمد. بعد از تسخیر لاذقیه و دژهای آنجا ناگهان مسلمانان دیدند که روی

دریا سیاه شد و پس از تحقیق معلوم گشت که فرمانروای جزیره سیسیلی یا بقول اعراب صقلیه در خطر بودن لاذقیه را شنیده يك اسطول بزرگ مرکب از شصت ناو جنگی بكمك آنان فرستاده است - وقتی اهل لاذقیه کشتی‌ها را دیدند در صدد افتادند که بناوهای جنگی پناه ببرند اما دریاسالار سیسیلی باخشم و غضب به اهل شهر پاسخ داد که من شما را فقط بعنوان اسیر خود میتوانم بپذیرم زیرا شما يك شهر صلیبی را با وحشت و بیم بی‌جهت تسلیم دشمن کرده اید - وقتی اهل لاذقیه اوضاع را چنین دیدند با رضای خاطر بخدمت سلطان فرستاده قبول نمودند که جزیره‌ی اسلامی و سالیانه را بر طبق معمول بپردازند و در امان سلطان باشند سپس دریاسالار سیسیلی از سلطان صلاح الدین زینهار طلبیده به خشکی پیاده شده بحضور وی رسیده خطاب بسلطان چنین گفت: «ما شبه نداریم که تو پادشاهی رحمدل و بافتوت هستی اینك مسلم است که تو هر چه را میخواستی و آرزو داشتی در باره این مردم بعمل آوردی اما بعد از این نفع تو در آنست که این مردم را بخانمان خود برگردانی و شهرهای آنان را به ایشان مسترد بداری تا آنها نیز مملوك تو و لشکریان تو محسوب شوند و برای خاطر تو بادشمنان مبارزه کرده هر کشوری را که بخواهی برایت تصرف کنند و اگر غیر از این باشد و بدین صورت که عمل میکنی باز هم به ستیز و آویز دوام بدهی یقین بدان که از راه دریا آنقدر گروه گروه كمك و مدد برای این مردم خواهد رسید که کاریش از حد بزرگ شود و ترا طاقت مقاومت باقی نماند.»

سلطان در پاسخ وی گفت: «بگذار بیایند زیرا من از همین شربت

تلخی که به اینان چشاییده‌ام به آنان نیز خواهم چشانید. «  
بعد از این پاسخ مختصر دریا سالار سیسلی را با اشاره‌ی سر مرخص گردانید و نامبرده به کشتی برگشته رو بوطن نمود.

پس از فتح لاذقیه روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاول سلطان به قلعه‌ی صیحون رفت و بیست و نهم جمادی به آنجا وارد شد. قلعه صیحون بر فراز کوهی بنیاد شده و خندقهای عظیم طبیعی آنرا احاطه نموده است و وضع قلعه طور است که تسخیر آنجا بنظر دشوار می‌آید اما مجاهدین اسلام در پرتو رشادت خود پس از دو روز محاصره قلعه را فتح کردند و سلطان در آنجا اقامت نموده سرداران سپاه را با قسمتهای مختلفی از لشکریان بفتح دژها و استحکامات اطراف فرستاد چنانچه سرداران مزبور دژهای معروف عنید، بالاس، جماهر و نقاط دیگر را فتح کرده با غنیمت فراوان بحضور سلطان برگشتند سپس روزی چند مجاهدین را استراحت داده بکهفته بعد بقصد تسخیر لکاس روانه گشت. قلعه‌ی لکاس بسیار مستحکم و استوار بود و در کنار رود عاصی بنیاد شده بود روز ششم ماه جمادی الاخر نیروهای اسلام آن قلعه را احاطه نموده روز نهم همان ماه جبراً و عنفاً آنجا را فتح کردند و جمیع اهالی غیر از کشته شدگان به اسارت درآمدند از آن پس قلعه های شعر، سرمایید، برزیه را نیز مسلمانان مسخر ساختند.

بعد از تصرف نقاط مزبور اردوی سلطان تا نزدیکی انتاکیه رفته قلعه بساک را در بیست و دوم رجب مسخر نمودند و روز دوم شعبان

قلعه بغراس را فتح کردند . قلعه بغراس مرکز انبارهای گندم بود و مسلمانان با تصرف ذخایر آن قلعه از حیث خوار و بار آسوده شدند. البته در هریک از دژها و قلعه های مزبور سپاهیان طرفین جنگها کرده رشادتها بخرج داده کار نامه ها بوجود آوردند ولی ما از تفصیل آنها خود داری می نمائیم تا موجب ملال خوانندگان عزیز نشود . بعد از وقوع فتوحات مزبور بوهیموند فرمانروای انتاکیه بشدت بیمناک گردیده شورائی از بزرگان ولایت تشکیل داد و پس از مذاکرات رأیها براین قرار گرفت که سفرائی نزد سلطان فرستاده تقاضای متار که نمایند سلطان قبول نمود که از آن تاریخ تا مدت هفت ماه جنگ متار که شود بدین شرط که تمامی اسیران مسلمان که در انتاکیه گرفتارند آزاد شوند بوهیموند این شرط را پذیرفت و اسیران مسلمان را آزاد ساخت سپس سلطان در دژهای متصرفی خود بقدر کافی از سپاهیان پادگان قراردادده بجانب دمشق معاودت نمود .

بعد از ورود بدمشق چون ماه رمضان پیش آمد سرداران سپاه پیشنهاد نمودند که برای ایام روزه داری در شهر اقامت و استراحت شود سلطان در پاسخ آنان گفت : « هنوز چندین قلعه و شهر و مستحکمه ای عمده که در وسط خاک مسلمانان است زیر تصرف اهل صلیب باقیست در حالیکه عمرها کوتاه و زمانه را وفائی نیست امروز که روحانیت اسلام بکامک کرده تاحدی وسایل تأمین حدود و حقوق اسلامیان فراهم شده است روا نمیباشد که ما آنی بغفلت و تن آسائی بگذرانیم . ( ازاین حیث نظر سلطان واقعاً صائب بود زیرا دژهای مستحکمی مانند

گرگ و صفد که در وسط خاک اسلام واقع بود بمنزلای پناهگاه اهل صلیب شناخته میشد و همواره مجاهدین صلیبی از شهرهای مزبور فرود آمده کاروانها و دهات مسلمانان را بباد غارت و یغما داده عیان و اطفال آنانرا اسیر گرفته به پناهگاه های خود بر میکشیدند .

سلطان پس از این تصمیم بیدرناك از دمشق بجانب قلعه صفد عزیمت نمود و گروهی را كه قبلاً بمحاصره كرگ فرستاده بود از نوبا اعزام چند فوج تقویت كرد بطوریکه بالاخره اهل صلیب كه در قلعه كرگ بودند چون خواروبار و مهماتشان تمام شد نزد برادر سلطان صلاح الدین بنام ملك عادل سفرائی فرستاده پیشنهاد نمودند بشرط امان قلعه را تسلیم نمایند ملك عادل نیز به آنان زیهار داد و قلعه كرگ بتصرف مسلمانان در آمد و بدین طریق راه عابین شام و مصر كه بعلت وجود اهل صلیب در قلعه كرگ غالباً نا امن بود قرین امن و آسایش گشت .

اما سلطان بعد از آنكه به قلعه صفد رسید آنجا را بمحاصره كرده منجنیق ها و قلعه كویهای قوی بكار انداخت و سلطان خویشتن به عشق ثواب آخرت همواره در امر جهاد میکوشید روز و شب آرام نمیکرفت و در كار جنگ شخصاً مداخله میكرد چنانكه قاضی بن شداد میگوید :

( هنگام محاصره ی قلعه صفد من در خدمت سلطان بودم اتفاقاً در آن ایام پیوسته باران میبارید و راه رفتن در روی زمین برای انسان و چاره پایان دشوار شده بود در آن احوال سلطان از هر يك از سربازان خودش بیشتر فداکاری مینمود بطوریکه يك شب تا صبح نخوابید و در زیر باران سیل آسار ای بكار انداختن دستگاہ منجنیق و قلعه كوب كوشش فرمود . )

عاقبت اهل صلیب به تنگ آمده امان طلبیدند و شهر را تسلیم کرده همگی بجانب بندر صور هجرت نمودند. هنگامیکه قلعه صفد در محاصره بود بزرگان صلیبی در شهر صور شورا نموده گفتند مسلم است که هرگاه سلطان از تسخیر صفد فارغ شود به قلعه کوکب خواهد تاخت و بعد از قلعه کوکب ناگزیر نوبت به قلعه صور خواهد رسید.

پس ما باید تا میتوانیم به اهالی کوکب کمک دهیم تا آنها را قدر ممکن شود بیشتر مقاومت نمایند مگر در این اثنا کمکی از اروپا بما برسد بنا براین دوستان تن از دلاوران اهل صلیب را یکجا چین کرده پنهانی بجانب کوکب فرستادند.

دسته‌ی کمکی مزبور روزها مخفی شده شبها از بیراهه بجانب قلعه میشتافتند تا بنزدیکی آن قلعه رسیدند اتفاقاً فردای آن شبی که آنها به کوکب نزدیک شدند یکی از افراد سپاهیان مسلمان که پادگان آن حدود بودند برای شکار از اردو بیرون آمده بود در میان کوهستان یکی از اهل صلیب را دید و با شتاب خود را به او رسانده ویرا اسیر گرفت و با شدت هرچه تمامتر بضرب و شتم او پرداخت تا حقیقت حال خود را بیان نماید صلیبی گرفتار از روی راستی داستان خود و رفیقانش را بیان نمود و آن سپاهی مسلمان اسیر خود را نزد امیرنجم فرمانده پادگان برد همینکه امیرنجم از وجود آن دوستان نفر در نزدیکی اردوگاه خود مطلع شد با شتاب هرچه تمامتر براهنمائی همان اسیر صلیبی خود را به پناهگاه آن گروه رسانیده آنان را به محاصره افکند گروهی را بقتل رسانید و دو تن از سرکردگان آنها را دستگیر کرده نزد سلطان فرستاد - یکی

از آن دوتن هوشمند و زبان آور بود و همینکه چشمش بسططان افتاد گفت: « من یقین دارم که از این لحظه ببعد هیچکس بروی ماشمشیر نخواهد کشید زیرا چشم ما بروی تو که سلطانی عادل و مهربان هستی روشن شده است. »

این سخن مرد صلیبی در قلب رئوف سلطان اثر کرد و از سرخون آن دوسر کرده گذشت. بالاخره سلطان بجانب کوکب شنافت و آنجا را بمحاصره انداخت اما صلیبیهای مقیم کوکب مردانه از قلعه مدافعه می نمودند و روز و شب باران تیر و سنک و آتش بر سر مسلمانان میریختند عاقبت سلطان فرمان داد کیسه های زیادی پر از خاک و شن بمنزله ی سنگر رویهم قرار دادند و دستجات نقب زن درپناه سنگر مزبور مشغول کار شدند تا با کوشش فراوان نقب را بزیر یکی از شاه برج های قلعه رسانیدند و آنجا را آتش زدند تا برج فرو ریخت در آن حال اهل صلیب عاجز گشته امان طلبیدند و سلطان به آنان امان داده همگی را زیر نگرهبانی دستجاتی از مجاهدین اسلام بجانب بندر صور روانه نمود اما اینگونه رأفت و رحمت و پرهیز و گریزی که سلطان صلاح الدین از خونریزی و آزار اهل صلیب بعمل می آورد در آخر کار برای او و برای مسلمانان زحمات بزرگی ایجاد کرد چنانچه در وقایع آینده مخصوصاً در داستان جنگ عکا باطلاع خوانندگان عزیز تاریخ ما خواهد رسید. سلطان پس از تسخیر قلعه کوکب و محو آثار اهل صلیب از آن حدود بشهر بیت المقدس رفته عید قربان را در آنجا گذرانید و بعد از انجام اعمال مذهبی از شهر مقدس بجانب عکا عازم و تا آخر سال ۵۸۷ در

شهر مزبور تقیم بود .

## بند دهم - جنگ صور

در آغاز سال ۵۸۵ هجری سلطان صلاح الدین بنا بر اینکه هجوم جدید اروپائیان را پیش بینی مینمود بقصد استحکام حصار عکا افتاد و انجام این خدمت بزرگ را به بهاء الدین قراقوش واگذار کرد .

بهاء الدین در مجرم همین سال با عده کمی کافی از مهندسين و معماران و بنایان وارد عکا شده ساختمان اساسی و استوار برای استحکام برج و باروی عکا با نقشه‌ی صحیح از روی دقت شروع کرد و سلطان از عکابدمشق حرکت فرمود و در آنجا فرستادگان خلیفه ناصر لدین الله عباسی برای معرفی ولیعهد خلیفه و گرفتن بیعت بحضور سلطان رسیدند و سلطان تقاضای بیعت مزبور را پذیرفته صلیب طلامی را که از قبه مسجد الاقصی در بیت المقدس برداشته بود با تاج پادشاه صلیبی برای خلیفه هدیه فرستاد سپس روز اول ربیع الاول بقصد تسخیر مرجعیون روانه گشت و یکی از دژهای مستحکم اهل صلیب را بنام « شقیفارتون » بمحاصره افکند - فرمانده دژ مزبور یکی از اشراف حیلہ گز فرنگی بود و همینکه خود را در مقابل نیروی بزرگ مسلمانان ناتوان یافت نزد خود تدبیری اندیشیده بعنوان صلح از قلعه بی خبر بیرون آمده بخیرگاه سلطان رفته در آنجا نام خود را گفته اجازه ورود طالبید سلطان حاکم قلعه را با عزت و احترام پذیرفت و چون حاکم مزبور زبان عربی را بخوبی حرف میزد و با تاریخ و روایات اسلامی آشنا بود بزودی توانست در مجلس سلطان برای خود مقامی بدست آورد چنانچه غالباً در حضور سلطان بر سر خوان طعام

می نشست و با سلطان غذا می خورد امیر مزبور در همان جلسه اول اظهار نمود حاضر است قلعه را تسلیم مسلمانان نماید بشرط اینکه اولاً در اطراف دمشق چند آبادی حاصلخیز به تیول بدهند که صرف معیشت کند و نیز برای تسلیم قلعه آنقدر باز مهلت بدهند که عیال و اطفالش را که اکنون در شهر صور اقامت دارند بتواند باتدایر مقتضی از آنجا بیرون آورد زیرا مسلم است که هرگاه او قلعه‌ی خود را تسلیم کند دیگر میانه اهل صلیب نخواهد توانست زندگی نماید و البته جانش در معرض خطر خواهد بود سلطان شرایط حاکم قلعه را تماماً پذیرفت و تا آخر ماه جمادی الثانی به او مهلت داد مشروط بر اینکه روز آخر آن ماه قلعه را تسلیم کند.

از آن روز بعد حاکم مزبور بخدمت سلطان می آمد و چون مردی خوش صحبت و گشاده زبان بود از هر در سخنی می گفت حتی راجع بمسائل دینی و ترجیح کیش مسیحی بر اسلام به آزادی و جسارت مصاحبه مینمود و بهر حال در نظر سلطان عزت و جاهتی تحصیل کرده بود. از طرفی سلطان صلاح الدین در آن روزها اغلب خاطرش مصروف کار انتاکیه بود زیرا بطوریکه قبلاً اشاره نمودیم بسا بوهیموند فرمانروای انتاکیه قرار متارکه‌ئی بسته بود که در این وقت نزدیک بود مدت آن قرارداد پایان یابد و چون ممکن بود در پایان کار متارکه امیر انتاکیه بخاکهای اسلامی تجاوز نماید سلطان لازم میدید قبلاً بحدود آن ولایت برود در صورتی که هرگاه بدون تسخیر دژ شقیف ارتون بحدود انتاکیه میرفت پیش رویش دشمن و پشت سرش نیز مجاهدین صلیبی آن قلعه واقع

میشدند و موقعیت اردوی وی در محاصره میافتاد و هم چنین برای تسخیر شهر صور نیز بهمین دلیل نمیتوانست روانه شود - بنابراین برادر زاده خود تقی الدین را بالشگری همراه کرده بحدود انتاکیه فرستاد که در آنجا عملیات بوهیموند را دیده بآنی کند و خودش در حدود دژ شقیف ارتون باقیماند تا روز پایان مهلت آنجا را تصرف کرده با خاطر جمع بجانب صور با انتاکیه بتازد - اما در این اثنا کار آگاهان مسلمان به سلطان خبر دادند که حاکم قلعه شقیف ارتون از لطف سلطان و مماشات و مدارای وی استفاده کرده همه روزه از بازار اردوگاه آذوقه و اسلحه و مهمات خریداری و به قلعه حمل میکند و قصدش اینست که تا هنگام شروع حمله از طرف اهالی صور کار تسلیم قلعه را دست بدست بگرداند و چون موقع مقتضی برسد با پشت گرمی کامل در قلعه تحصن ورزد سلطان از آنجا که نسبت بحاکم مزبور حسن ظنی پیدا کرده بود به اخبار کار آگاهان توجهی نفرمود تا سه روز پیش از موعد مقرر سوار شده بنزدیک قلعه رفت و حاکم را طلبیده راجع به تسلیم آنجا پرسش نمود حاکم پاسخ داد که اهالی صور از خروج کس و کار من مانع شدند و خوب است تا آخر سال سلطان بمن مهلت بدهد در این وقت سلطان دانست که حاکم قصدی جز خیانت ندارد از طرفی اسناد و مدارك دیگری هم بدست آمد که حکایت از مکر و حيله و ریاکاری او مینمود بنابراین سلطان فرمان داد او را دستگیر و زندانی سازند و تسخیر قلعه را از او تقاضا نمودند حاکم گفت مرا به قلعه ببرید تا امر کنم آنجا را تسلیم شما کنند اما اهالی قلعه به سخنان حاکم وقتی ننهادند و معلوم شد این شخص خودش

پیش از وقت دستورات کافی به اهالی داده است و در واقع جان خود را فدای صیانت قلعه نموده است .

در این وقت سلطان دانست که بر اثر خوش قلبی و صفای خـاطـر خود از آن مرد صلیبی فریب خورده بود از اینرو حاکم مزبور را بزندن دمشق فرستاد و در محاصره ی قلعه بشدت اقدام نمود در انای محاصره قلعه شقیف ارتون از طرف فرمانده نیروئی که سلطان بجانب صور برای دیده بانی فرستاده بود گزارش با قید فوریت بمضمون زیر رسید : چون اهل صلیب بنابر فتوت و ترحم شخص سلطان از هر جانب در عین امان و مصونیت بشهر صور مهاجرت کرده مجتمع شده اند اکنون صاحب توانائی و ثروت و نفرات فراوان بوده همه روزه نیز از اروپا کشتی های حامل داوطلبان جهاد با اسلحه و مهمات به امداد اهالی صور میرسد در نتیجه ی حصول این قدرت و نیرومندی سپاهی با تجهیزات کامل در شهر صور فراهم آورده اند و روز گذشته این سپاه از صور بیرون آمده در کنار رودخانه یی که مابین شهر صور و شهر صیدا میکندرد شبانه اردو زده روز بعد از پل گذشته بجانب مرزهای اسلامی پیش می آیند .

این گزارش روز هفدهم ماه جمادی الاول فرستاده شده بود بمجرد وصول این گزارش فوجی از دلاوران مسلمان برای جلوگیری اهل صلیب روانه شدند و سلطان نیز بدنبال آنان براه افتاد اما نیروهای پیش رفته قبل از وصول موکب سلطانی به اهل صلیب رسیده بعد از پیکاری سخت آنان را شکست داده گروهی را کشته جمعی را غریق آب و برخی را اسیر گرفته بودند و مابقی اهل صلیب عقب نشینی کرده بودند در این جنگ

از مسلمانان فقط يك نفر از غلامان سلطان بنام ايبك كشته شده بود. يك روز بعد از اين واقعه سلطان براسب نشسته برای تمـاشای اردوگاه اهل صليب كه قدری دورتر از رودخانه قرار گرفته بود حرکت كرد از اهل اردو جماعتی پياده وسوار باموكب سلطان براه افتادند و هر قدر سلطان شخصاً پيام فرستاد و فرمان داد كه جماعت مزبور خودسر پيش نروند افرادی كه از مجاهدين داوطلب بودند و از كشورهای دور دست باموكب سلطانی پیوسته بودند چون عادت به انتظام نكرده بودند خودسرانه از پل گذشتند در اين حال گرد و غبار مانع ميگشت از اينكه سلطان و همراهان وی دستجات جلورفته را بدرستی ببينند اما اهل صليب همينكه آن جماعت راديدند كه از پل گذشتند و حال آنكه بدنبال آنان دستجات ديگری وجود ندارد دانستند كه پشتيبان ندارند بنابر اين هم گروه بروی آنان ريخته مشغول جنگ و پيكار شدند و تا وقتيكه همراهان موكب سلطانی از وضع رقت بار آن دسته خبردار شدند تعداد ۱۸۰ نفر از آن گروه كشته شده جمعی هم به اسارت درآمده بودند و هر چند از اهل صليب نیز تلفاتی داده بودند اما در واقع فتح و ظفر در جانب ایشان بود - بعد از اين واقعه كه موجب پريشانی خاطر سلطان گرديد در اردوگاه مسلمانان شورای جنگ تشكيل و سرکردگان و اميران مسلمان عموماً تصميم به جنگ گرفتند از اينرو فردای آن روز سلطان صلاح الدين از پل گذشته در نزديکی شهر صور اتراق نمود اما اهل صليب قبالاعقب كشيده وارد شهر صور گرديده متحصن شده بودند سلطان ناچار شهر صور را ترك گفته به عكا رفت و در باره استحکام برج و بارو تاكيدات

فراوان نمود و به اهالی عکا وصیت فرمود که دشمنی نبرومند و خونخواوار با تعدادیکه جز خدا حقیقت آنرا نمیداند بزودی بر سر آنان مانند بلای آسمانی نازل خواهد گشت بنا براین مسلمانان عکا میباید بروحانیت اسلام وایمان خود تکیه نموده روز و شب باهوشیاری و بیداری بگذرانند سپس سلطان از عکا بار دیگر به دژ شقیف ارتون رفته آنجا را بمحاصره انداخت . -

در ایامی که سلطان صلاح الدین برای تسخیر قلعه شقیف ارتون مشغول پیکار بود از دیده بانان حدود صور گزارش رسید که اردوئی بزرگ از اهل صلیب زیر فرمان پادشاه کوی از شهر بیرون آمده بجانب خاکهای اسلامی عزیمت نمودند - این کوی پادشاه صلیبی مدتها در اسارت سلطان بود سپس سلطان او را آزاد گردانید بشرط آنکه بار دیگر برضد مسلمانان به ستیز و آویز نپردازد از آنجا که سلطان گمان میبرد که قصد اهل صلیب از این حمله آنست که مسلمانان بترك محاصرهی دژ شقیف ارتون مجبور شوند از جای خود جنبشی نکرد تا گزارشهای بعدی رسید و معلوم شد اهل صلیب بجانب عکا روانه شدند بنابراین سلطان روز سیزدهم ماه رجب از راه طبریه بسوی عکا حرکت فرمود و روز بعد خبر رسید که سپاه صلیبی به اطراف عکا رسیدند . سلطان درخروب اردوزده بود و از آن نقطه اردوگاه دشمن بخوبی دیده میشد . چندین دسته از زبده سواران لشکر خود را با تعلیمات کافی بجانب شهر فرستاد و آنان در حالیکه دشمن از ایشان غافل بود با تاخت و تازد لیرانه خود را به عکا رسانیده وارد شهر گردیدند و بدین طریق بر نیروی مدافع

عكا بحد کافی افزوده گشت و اهالی آنجا قوت قلبی پیدا کردند.

در همین حال سلطان بممالك مختلف خود و فرمانروایان مسلمان در ممالك مجاور نامه‌ها و پیام‌ها فرستاده تقاضای اعزام لشکر و مدد کرد سپس سلطان از خروب برخاسته به نقطه تل کيسان رفت که نزدیک عكا واقع است و در آنجا سپاهیان خود را برای جنگ آماده ساخت و نیروی جناح چپ و راست و قلب را تعبیه نمود.

اهل صلیب در یکجانب از شهر عكا اردو زده بودند و خرگاه پادشاه کوی نزدیک یکی از دروازه‌ها افراشته شده بود یکدسته از سپاهیان اسلام توانستند طوری در مقابل آن خرگاه قرار بگیرند که پادشاه کوی و نیروهای همراه او پیوسته در خطر تیرباران مسلمانان بودند و به آزادی از چادرهای خود نمیتوانستند بیرون بیایند.

در آغاز کار تعداد نیروهای صلیبی به سی هزار پیاده و دوهزار سوار بالغ میکشت اما برای آنها پی در پی از جانب دریا کمک میرسید و کشتی‌های اروپا پر از داوطلبان جهاد همه روزه وارد بندرگاه عكا میشدند چنانکه یکبار در حدود دوازده هزار نفر از اروپائیان شمالی بكمك اهل صلیب رسیدند.

در آن روزها مسلمانان همه روزه مشتاق جنگ بودند و از سلطان اجازه میطلبیدند اما سلطان میفرمود هنوز موقع برای جنگ بزرگ نرسیده است البته حق هم با سلطان بود زیرا بر اثر تقاضای سلطان از کشورهای مختلف اسلامی همه روزه فوج فوج کمک میرسید و خویشاوندان خود سلطان نیز پایی با لشکریان مجهز و منظم وارد میشدند از آنجمله

برادرزاده اش تقی الدین و همچنین مظفرالدین و ملک المظفر و امرای دیگر بدنبال هم میرسیدند اما بهر حال تعداد نیروهای جنگی اهل صلیب بیشتر بود بطوریکه هنوز ماه رجب پایان نیافته لشکریان صلیبی بقدری زیاد شدند که توانستند از هر جانب شهر عکا را احاطه نمایند و از اینرو ارتباط اردوی اسلام با شهر عکا بریده شده پیشامد قطع رابطه‌ی مسلمانان با شهر عکا بر سلطان کران آمد بطوریکه یکشب از شدت تأثر و تألم نخواستید و روز جمعه اول ماه شعبان بامدادان سلطان فرمان داد که مجاهدین اسلام بجانب اهل صلیب یورش ببرند مسلمانان بعد از نماز جمعه به حمله آغاز کردند و اهل صلیب در برابر هجوم آنان دلاورانه مقاومت نمودند بطوریکه فقط تاریکی شب توانست طرفین را از ستیز و آویز باز دارد. روز دوم ماه شعبان نیز با طلوع آفتاب هر دو سپاه به رزم و پیکار پرداختند و مانند دو دسته از درندگان خونخوار پوست یکدیگر را دریده تن همدیگر را از سنگینی بار سر فارغ میساختند. سیل خون از هر طرف جاری گشت و دستها و پایهای بریده در خاک و خون میغلطید - پیش از ظهر آن روز سلطان بفوجی از دلاوران مسلمان فرمان داد تا از سمت شمال به نیروهای صلیبی حمله بردند و در کناره های دریا گروهی از مجاهدین اسلام که هم قسم شده بودند بر سر فوجی از اهل صلیب ریخته با مشت و چنگال و دندان بعد از آنکه نوبت خنجر و سنان گذشته بود پافشاری دشمن را درهم شکستند و هنوز اذان ظهر را ننگفته بودند که تقی الدین برادر زاده سلطان از جانب راست حمله برده صفوف لشکریان صلیبی را از هم دریده رو بجانب

دیوار قلعه پیشرفت نمود و در حالیکه فراریان صلیبی گروه گروه رویهم می‌ریختند - آن امیر دلاور راه خود را بحصار شهر گشود سپس وقتی به دیوار رسید پشت بیاره رو بدشمن به جنگ پرداخت و بدین طریق لشکریان مسلمان بدنبال وی پیش آمده خود را بشهر رسانیدند و مابین اردوی اسلامی با عکا از وسط توده‌های سپاه خصم خیابانی بوجود آمد که در دو جانب آن دلاوران مسلمان صف بسته پشت سپرهای دراز خویش دشمن را از آن جاده بدور می‌راندند .

در همان روز سلطان از خیابان مزبور گذشته وارد عکا شد و بر فراز شاه برج شهر رفته وضع اردوگاه خصم و تعییبه و صف آرائی دشمن را مطالعه فرمود .

بعد از ظهر آن روز هر دو طرف به استراحت پرداختند و روز سوم شعبان شورای جنگ چنان مصلحت دید که نیروهای پیاده وارد شهر شوند و با پادگان شهر همه روزه بیرون آمده بادشمن بیکار کنند امانیروهای سوار در عقب خصم قرار بگیرند و هنگامیکه از طرف شهر بیکار آغاز میشود ایشان نیز از دنبال دشمن در آیند . در آن اوقات سلطان شخصاً بکار صف آرائی و تعییبه‌ی سپاه میپرداخت و مانند پدری مهربان به فرد فرد مجاهدین مسلمان اظهار مرحمت کرده به احوال آنان رسیدگی می‌فرمود در این مورد قاضی ابن شداد روایت میکنند که من خود در خدمت سلطان بودم و از طبیب مخصوص سلطان شنیدم که از روز جمعه تا روز شنبه که جنگ و بیکار در کار بود بقدری اهتمام شخص سلطان خاطر او را مصروف داشته بود که ثلث خوراک معمولی خود را در آن سه روز میل نفرمود .

بنابر تصمیم شورای جنگ روز بعد پادگان شهر از دروازه بیرون آمد و صف آرائی نمود اما اهل صلیب از چادرهای خود خارج نشدند و چون میخها و ریسمانهای چادرها را طوری درون یکدیگر کشیده بودند که ورود در اردوگاه برای دشمن دشوار بود مسلمانان نمی-توانستند به آسانی بر سر اهل صلیب بتازند و این حالت تا روز هشتم ماه شعبان دوام یافت .

در آن روزها اهل صلیب پیاده و سواره تماماً از چادرها بیرون آمدند سواران صلیبی در وسط پیادگان قرار گرفتند و پیادگان مانند قلعه استوار در پیشاپیش سوار صف بستند با این وضع سپاه صلیبی از اردوگاه خود دورتر رفته تپه هائی را که را در آن نزدیکی بود اشغال کردند همینکه مسلمانان آن وضع را دیدند با شوق و شغف خود را آماده ساختند و سلطان پیش آمده خطاب به لشکریان چنین گفت : ( ای مسلمانان ای مجاهدین دین مبین امروز شما برای احیای دین و زنده ماندن اسلام و برای برپاداشتن احکام قرآنی جنگ میکنید دلهای خود را بجانب خدا و نیت های خود را برای شکستن خصم استوار دارید و همچون شیر زیان بخصم خونخوار حمله برید . ) مجاهدین اسلام بعد از شنیدن بیانات سلطان با شدت و استقامت حمله بردند بطوریکه در همان آغاز کار اهل صلیب را از جای خود کنده صفوف آنانرا متلاشی ساختند و نیروهای صلیبی پس از تلفات بزرگی که دادند گریختند و به اردوگاه خود پناه بردند و بعد از آن روز چندی از اردوگاه خود بیرون نیامده به حفظ جان خود میکوشیدند و جنگهای مختصری که اینجا و آنجا

اتفاق میافتاد اهمیت چندانی نداشت .

بتدریج مابین افراد سپاه صلیبی با افراد سپاه مسلمان نوعی از انس و مصاحبت بوجود آمد و طرفین از سنگرها و چادرهای خود با یکدیگر دوستانه صحبت میداشتند و مثلاً ساعتی چند به تار که میکشیدانیدند و چون وقت تار که پایان میافت دوباره به جنگ میپرداختند -

در یکی از روزها که جنگ تار که بود گروهی از اهل صلیب با جمعی از مسلمانان شرط بندی کرده گفتند بیایم کودکان خود را بیازمائیم بطوریکه دو پسر بچه مسلمان با دو پسر بچه صلیبی در میدان جنگ حضور یافته با یکدیگر کشتی گرفتند یکی از دو کودک مسلمان حریف صلیبی خود را بزمین کوبید و او را اسیر گرفت اهل صلیب با محبت پیش آمده گفتند اعتراف داریم که این پسر ها اسیر قانونی توست حالا برای او فدیة میپردازیم تا آزادش کنیم و بعد از گفتگوهای ظرافت آمیز دو دینار طلا فدیة داده کودک صلیبی را آزاد نمودند -

بطوریکه در بالا اشاره نمودیم در مدت محاصره عکا پیای کشتی ها و ناوهای بزرگ از اروپا پرازداد و طلبان جنگ وارد بندرگاه عکا میشد و در روزهای اول شعبان سال ۵۸۵ وصول دستجات مجاهدین صلیبی از فرنک روز افزون بود در میان داوطلبان مزبور بسیاری از کشیش ها و راهبان مشهور که مورد تعظیم و تقدیس خلایق بودند و همچنین از فرمانروایان ولایات و اشراف بزرگ، دو کها، کنت ها و نجیب زادگان کشور های مختلف وجود داشتند از آن جمله همسر پادشاه متوفای دانمارک که بیوه زنی با حمیت بود همراه چهارصد نفر از دلاوران دانمارکی بقصد

تحصیل ثواب در جهاد مقدس به عکا وارد شدند - و هنگامیکه در حدود ۲۹ ماه شعبان شورای جنگی اهل صلیب نیروهای موجود را سان دیدند بالغ بر صد هزار مرد شمشیر زن آماده ی پیکار داشتند وقتی شورا چنین دید سپاه خود را برای نبرد بزرگ مهیا ساخت و عموم اهل صلیب قسم خوردند که تا آخرین نفس در راه نجات شهر مقدس و اراضی فلسطین از ستیز و آویز خودداری ننمایند - روز چهارشنبه ۲۱ شعبان سپاه صلیبی آماده ی جنگ شد و جناح راست و چپ را تعیین کرده پادشاه کوی را در قلب قرار دادند و انجیل مقدس را که در پارچه اطلسی پیچیده شده بود بدست چهار نفر از اشراف که هر کدام یک گوشه ی آنرا گرفته بودند پیشاپیش پادشاه نگاه داشتند و بعد از تعبیه سپاه نیروهای صلیبی بجانب اهل اسلام هجوم برد - در سمت مسلمانان از آنجائیکه سلطان صلاح الدین هجوم نزدیک اهل صلیب را پیش بینی نمود قبلا سپاه را جابجا با تعیین جناح راست و چپ و گسترش جنگی مخصوصی که خویشتن طرح کرده بود انتظام بخشیده و حتی چادرها را فرمان داده بود که گشوده دست و پای اردو را جمع کرده خویشتن را از هر جهت آماده ی پیکار ساخته بودند بنابراین همینکه یورش اهل صلیب را سلطان مشاهده نمود بجارچیان فرمانداد که در هر جانب فریاد برآوردند : ( ای یاران اسلام آماده شوید ! ) و لشکریان مسلمان بمجرا شنیدن این آواز هر کدام در جا و مقامی که مقرر بود قرار گرفتند - هر چند جای سلطان در قلب سپاه بود با اینوصف او خود پیوسته ما بین صفوف سپاهیان

در جناح راست و چپ و در پیش و پس اردو گردش کرده مجاهدین اسلام را توصیه میفرمود که صفای نیت خود را ظاهر گردانند و صبر و متانت از خداوند بطلبند و بدانند که هر کس پشت بدشمن بگرداند در روز جهاد مثل آنست که پشت بخدای بزرگ گردانیده است. سلطان پس از کردشی که مابین صفوف نمود به قلب سپاه رفته در جای خود آرام گرفت در حالیکه پیش وی فقیه عیسی آن مرد عالم و پاکدامن و شجاع براسب ابلقی سوار بود و با آواز دل انگیز خود آیات قران مجید را که بجهاد مربوط است میخواند - این فقیه عیسی خویشان در ردیف بزرگترین دلاوران سپاه اسلام بشمار میآمد - فنون مختلف جنگ را مانند قواعد فقه و اصول در نزد استادان جنگ و پیکار فرا گرفته بود - لشگریان از دو جانب رو بهم پیش میآمدند و آرام آرام نزدیک میشدند تا در حدود چهار ساعت از آفتاب گذشته جنگ آغاز گشت و جناح چپ اهل صلیب بجناح راست مسلمانان حمله برد .

در این جناح تقی الدین فرماندهی داشت و این فرمانده که نیروهایش در کنار دریا قرار داشتند بقصد اینکه اهل صلیب را فریب داده جناح راست ایشان را از قلب دورتر کشیده آنگاه بشدت بر آنها هجوم برد به نیروهای خود فرمانداد که آرام آرام در حال جنگ و گریز ازمقابل اهل صلیب واپس بکشند و دشمن را بسمت خود بکشانند - اما سلطان صلاح الدین که در دامنهی تپه بر تمامی میدان جنگ احاطه داشت آن حرکت تقی الدین برادرزاده خود را دلیل ضعف و زبونی پنداشته دو فوج از دلاوران قلب را بکمک جناح چپ فرستاد .

وقتی جناح راست صلیبی نیروهای کمکی را دیدند از سرعت خود در تعقیب خصم کاسته قدری عقب کشیدند اما قلب صلیبی چون مشاهده نمود که ده دسته از سپاه قلب اسلامیان بکماك دست چپ اعزام شدند و طبیباً از نیروی قلب مسلمانان کاسته گردید است موقع را مغتنم شمرده با شدت هرچه تماعتر به قلب سپاه اسلام هجوم بردند و بقدری حملات اهل صلیب متوالی و شجاعانه بود که نیروهای مسلمانان از مقاومت عاجز ماند، دسته‌هایی از تر کمانان رو بگریز نهادند و گریز آنها باعث دل شکستگی تمامی سپاهیان مسلمان شد و لشکریانی که در قلب و در جناح راست بودند بصورتی مشوش رو بفرار نهادند و اهل صلیب میزدند و میکشیدند و پیش میرفتند تا به چادر سلطان رسیدند و تنی چند از غلامان مخصوص سلطان را در جلو خرگاه بقتل آوردند اما سلطان چون دید که فقط پنج نفر بیشتر در اطراف او از یاورانش باقی نمانده‌اند ناگزیر اسب خود را در دنبال فراریان جهانیده پیای فریاد میکشید ای مردان پیکار و اهل جهاد در راه خدا ! بکجا میگریزید که مرك در همه جا شما را خواهد دریافت .

بالاخره سلطان در دامنه‌ی تپه‌ی که نزدیک خرگاهش بود توقف نمود و قشونهای متفرق شده دسته دسته بعلامت درفش لاله‌الاله که برفرق سلطان افراشته بود از هر جانب به اطراف وی گرد میآمدند در صورتیکه توده‌ی عمده فراریان خود را بکوه عاصی رسانیده رو بکوه بالا رفتند و چون اهل صلیب چنان دیدند از پای کوه از تعقیب آنان چشم پوشیده رو بمرکز خود برگشتند .

در حالیکه جریان احوال قلب و جناح راست چنین بود جناح چپ مسلمانان با فرماندهی تقی الدین در نهایت شهامت و جانفشانی پافشاری نموده از هر جهت حملات اهل صلیب را دفع میکردند . همینکه نیروهای اهل صلیب که از دنبال مسلمانان معاودت کرده بودند به تپه‌هایی که ایستگاه سلطان بود نزدیک رسیدند لشکریان مسلمان خواستند بر آنها حمله برند اما سلطان مانع گشت و گفت ساعتی تأمل ورزید و غدغن اکید فرمود تا ممکن است مسلمانانی که گردا گرد ویرا فرا گرفته بودند با برهم زدن خاکها گردو غبار را بیش از پیش ضخامت بخشیده خود را از نظر خصم پنهان گردانند . سلطان آنقدر شکیبایی ورزید که تمامی نیروهای صلیبی از پای تپه گذشتند آنگاه به سربازان خود فرمان داد تا از عقب خصم هجوم برند - نیروهای صلیبی که هنگام بازگشت خود متوجه شده بودند که جناح چپ مسلمانان در کنار دریا با سرافرازی و فیروزی استقامت می‌ورزد همینکه هجوم مسلمانان را از عقب سر دریافتند گمان بردند که آنها با یکی از مکرها و خدعه‌های جنگی فریب خورده‌اند و اینک ممکن است از چهار جانب در احاطه و محاصره‌ی مسلمانان افتاده باشند . از اینرو شکسته دل و مرعوب و بفرار نهادند- در اثنای آن حال ملک مظفر فرمانده جناح راست که بکوه پناه برده بود وضع میدان جنگ را از بلندی کاملاً تشخیص داده بار دیگر بطرف دشمن حمله آورد و عموم فراریان و نیروهای متفرق شده‌ی مسلمانان که آن حال را مشاهده نمودند از هر جانب بسمت میدان

جنگ برگشتند و بر سر اهل صلیب تاختند و در آن لحظه بود که جنگ مغلوبه شد و خونریزی از حد گذشت و کشتار بجائی رسید که پیکار کنندگان دیوانه وار از روی تپه هاییکه با اجساد اسب ها و انسان ها بوجود آمده بود پیاده و سواره بجانب دشمن میشتافتند - فراریان اهل صلیب رو بچادرهای خود گریختند و چون شورای جنگی صلیبی گروهی از لشکریان را برای حفظ و حراست اردوگاه بر جا گذاشته بود آن لشکریان تازه نفس در جلو چادرهای خود بدفاع پرداخته از ورود مسلمانان بداخل اردوگاه مانع گشتند - هنگام عصر بود که نیروهای مسلمان از تعقیب دشمن گریزان معاودت نمودند در این جنگ از هر دو طرف تلفات عظیمی داده شده بود اما بهر حال تلفات اهل صلیب بیش از مسلمانان بود زیرا بسیاری از اشراف و پهلوانان و مردان مشهور اروپائی در این جنگ کشته شدند و چندتن از فرماندهان بزرگ به اسارت مسلمانان در آمدند و از افراد سربازان صلیبی در حدود هفت هزار تن کشته شده بودند .

در ردیف اسیران صلیبی سه زن بودند که مانند مردان دلیر خود را به سلاح آراسته و با منتهای شجاعت در جنگ شرکت جسته بودند و هنگامیکه مسلمانان اسلحه و پوشاک آهنین را از سروتن آنان گشودند مکشوف گشت که این سه تن پهلوان سه زن بودند .

شامگاه آن روز سلطان فرمانداد از عکا عرابه هایی که با گاو کشیده میشد بقدر کافی بمیدان آورده اجساد کشتگان صلیبی را جمع

کرده در رودخانه که بدریا می‌رود ریختند و مجروحین و زخم‌داران را  
بچادرهائی که مخصوص بیماران افراشته بود کشیده از آنجا به بیمارستان  
عکا برای معالجه بداخل شهر انتقال دادند.

روز دیگر سلطان جمیع فرماندهان و بزرگان سپاه را گرد  
آورده مجلس شورائی تشکیل داد و راجع بدوام جنگ یا متارکه رأی  
آنرا اطلابید حاضران مجلس هر کدام سخنی می‌گفتند و از مجموع بیانات  
آنان چنین مفهوم میشد که عجزاً با ادامه جنگ موافق نیستند در این  
هنگام سلطان اشاره فرمود تا همگی حاضران ساکت شدند آنگاه  
سلطان به سخن پرداخته بعد از حمد خداوند و صلوات بر پیغمبر اسلام  
چنین گفت: «ای یاوران و همقدمان من اهل صلیب که دشمنان اسلام  
و مسلمانانند بیسابقه و بدون حقی بخاکهای ما تاخته و بقصد تسخیر  
ممالک اسلام از هیچگونه قتل و غارت و آزار و خرابی خودداری ننموده‌اند  
تا آنکه بالاخره مدد و کمک از جانب خدای یگانه بما رسید و اکنون  
بسیاری از اعضای این خرچنگ مهیب را قطع کرده ایم و چیزی نمانده  
که اینان را ریشه کن ساخته بدریا بریزیم از طرفی شما همگی میدانید  
که ما هرچه از نیرو و سپاه در دسترس داریم عبارتند از همین افرادی که  
هم اکنون در این اردوگاه حاضر هستند و غیر از این گروه فقط برادرم  
ملك عادل با لشکریان مصر عنوان نیروهای ذخیره را برای ما دارند که  
منتظریم که آنان نیز قریباً وارد شوند و جز سپاه ملك عادل دیگر ما  
انتظار امید کمکی از هیچ جا نداریم اما حال دشمن چنین نیست زیرا

برای آنان همه روزه از راه دریا كمك می رسد و ممكن است قريباً لشكریان بسیار با مهمات فراوان بیماری اهل صليب وارد شوند و اگر چنان روزی پیش آید مقاومت ما در مقابل خصم بی نتیجه خواهد بود از اينرو رأى من اينست كه ما در حال حاضر هنوز كه خصم ما بیش از اين نیرومند نشده است بر سر وی بتازيم و جنگ را آنقدر ادامه دهيم كه مقاومت اهل صليب در هم بشكند زیرا وضع جنگ بطوریکه روز گذشته پیش آمده است حکایت از فتح و ظفر مسلمانان و شکست اهل صليب مینماید با این وصف من تابع آرای شورا هستم و هر چه را كه اكثر شما یاوران حقیقی اسلام بیسندید من تبعیت خواهم نمود .

حاضرین مجلس بار دیگر به سخن پرداختند و بعد از گفتگوی طولانی بنابر دلایل زیر تصمیم بمتار كه جنگ گرفته شد ۱- بقای سلامت شخص سلطان برای صیانت کشور اسلامی از هر چیز لازم تر است و هوای عكا رو به عفونت نهاده و ممكن است سلامت سلطان به نقاهت تبدیل یابد . ۲- مدت ۵۰ روز است كه لشكریان مسلمان در زیر سلاح زیسته از هر جهت خسته و فرسوده شدند و نیز برای ترمیم اوضاع معیشت و اسلحه آلات جنگ خود محتاج فرصتی هستند . ۳- بر اثر خون فراوانی كه در میدان جنگ ریخته شده در هوا عفونتی پدید آمده و ممكن است مابین لشكریان اسلام امراض مسری پیدا شود . ۴- اسب های مسلمانان در تك و دوهای طولانی بكلی ضعیف و ناتوان گردیده نیازمند آسایش هستند . ۵- از طرفی چون ملك عادل از مصر خواهد آمد بهتر است تا ورود او جنگ را متار كه كنیم

بنابر دلایل فوق سلطان صلاح الدین از رأی خود چشم پوشیده به صلاح دید شورا عمل نمود و اردوگاه را از طرف عکا برداشته در آبادی خروب که هوای مساعدتری داشت قرار دادند و تمامی لشکریان به خروب منتقل شدند.

سلطان بجاکم و به اهالی عکا توصیه فرمود دروازه ها را بسته روز و شب در برج و باروی حصار خود بمدافعه شهر مشغول باشند زیرا اردوی سلطان نیز در خارج نکهبان احوال ایشان خواهد بود.

این تصمیم سراسر خطا و بیجای مسلمانان برای اهل صلیب در حکم يك بشارت آسمانی شناخته شد و تمامی نیروهای صلیبی وقتی عقب نشینی اردوی سلطان را مشاهده نمودند بی اختیار شادمانی کرده جشن گرفتند و روز بعد از حرکت سلطان سپاهیان صلیبی تمامی سواحل دریا را متصرف شده شهر عکا را احاطه نمودند و گرداگرد اردوگاه خود را خندق کردند و خاکهای آن خندق را در يك ساختمان دژ استوار بکار بردند تا آن دژ در حکم انبار لشکر و پناهگاه آنان باشد و هم چنین در داخل اردوگاه برجها و استحکامات مختلف بنا نهادند و خلاصه آنکه اردوی صلیبی بصورت يك شهر یا يك دژ استوار درآمد.

سلطان دستجاتی از سپاه خود را برای دیده بانی در اطراف اردوی اهل صلیب گماشته بود که همه روزه حرکات آنان را بسططان خبر می دادند هنگامیکه گزارش عملیات اهل صلیب در ساختن استحکامات و ساختمان دژ بسططان رسید و امرا و بزرگان کشور از آن وقایع آگاه گشتند از سهو و اشتباه خود سخت غمگین و پشیمان شدند اما دیگر

کار از کار گذشته بود زیرا برای بازگشت به عکا و ادامه‌ی جنگ نیروی کافی در اردو نمانده بود چون بمناسبت پیش آمدن زمستان بسیاری از دستجات لشکر سلطان مرخصی گرفته بخانه های خود برگشته بودند و مسلمانان ناچار تا رسیدن فصل بهار دورا دور نشسته بیچاره وار عملیات اهل صلیب را در عین سهمگینی و پرخطری تماشا مینمودند .

مسلمانان ماه رمضان را به روزه و عبادت گذرانیدند و روز پانزدهم ماه شوال بود که ملك عادل با سپاه مصر وارد شد و از ورود او سلطان و امرای سپاه شادمان گشتند سپس روز پانزدهم ماه ذیقعده يك اسطول بزرگ مرکب از پنجاه ناو جنگی زیر فرمان دریاسالار حسام الدین لؤلؤ از اسکندریه به بندرگاه عکا وارد شد و بمجرد ورود دریاسالار لؤلؤ فرمان داد که نیروهای دریائی مصر به ناوهای جنگی اهل صلیب حمله برده مقاومت آنها را درهم شکسته کشتی های سالم مانده را ضبط و تمامی آذوقه و اسلحه و مهماتی که در آن کشتی ها بود به شهر عکا انتقال داده شد از اینرو اهالی عکا نیز قوت قلبی پیدا کرده برای مدافعه‌ی شهر خود بیش از پیش گستاخ گشتند و با جسارت در مقابل حملات اهل صلیب مقاومت میورزیدند - در آن زمستان از ممالک مختلف اسلام برای سلطان صلاح الدین دستجاتی مرکب از مجاهدین داوطلب کمک رسید و مبالغ هنگفتی هم اعانه نقدی و جنسی از کشورهای دور دست مشرق مانند خراسان و ماوراء جیحون و سند پیایی برای سلطان فرستاده میشد از جمله اعانات جنسی که برای سلطان رسید قسمتی عبارت از

هدایای فرمانروای موصل بود که مقدار هنگفتی از سلاحهای گوناگون باصداها چیزهای دیگر بود .

### بند یازدهم - مقاومت حصار عکا

سال ۵۸۹ هجری آغاز گشت در حالی که عید نوروز در ماه صفر افتاده بود سلطان هنوز در اردوگاه خروب اقامت داشت و روزی بعزم شکار سوار شد اهل صلیب که همیشه گزارش حرکت و سکون سلطان را بوسیله‌ی جاسوسان خود دریافت میکردند همین که دانستند سلطان از اردوگاه بیرون رفته در صدد این نقشه افتادند که فوجی از مسلمانان که آنان را سلطان برای دیده بانی اهل صلیب در سینه کشی کوهی گماشته بود غافلگیر ساخته از میان بردارند زیرا مطمئن بودند که چون سلطان در اردو نیست دسته های امدادی بزودی برای فوج دیده بان مزبور نخواهد رسید بنابراین لشکری از اهل صلیب از تخته پالی که روی خندق انداختند گذشته از اردوگاه خود بطرف کوه مزبور پیش رفتند - دیده بانان فوج مسلمان همینکه یورش اهل صلیب را بجانب خود دیدند با کرنا اردوگاه خود را هوشیار گردانیدند مسلمانان چون از حیث عده کم بودند در آغاز امر با تیر باران های ماهرانه از پیش آمدن اهل صلیب مانع میشدند اما عاقبت تیرها تمام شد و اهل صلیب با شدت هر چه تمامتر بجانب آنها هجوم بردند طرفین مردانه میجنگیدند بطوریکه از کشته ها، پشته ها بوجود آمد. از آنجائی که مسلمانان راه فراری نداشتند از روی جان میزدند و یقین داشتند که جز استقامت و فداکاری چیزی باعث نجات آنان نخواهد شد و همینطور هم بود زیرا چون این فوج اندک دست از جان شسته خود را برای مرگ آماده ساخته بودند -

اهل صلیب قدرت نیافتند که آنان را مغلوب گردانند و پیکار تا شامگاه دوام یافت و بالاخره تاریکی طرفین را مجبور به مراجعت نمود. در آن روز انفای عجیبی رویداد که از هر جهة شایان یادآوری است و تفصیل آن بدین قرار است: یکی از غلامان سلطان بنام قرا سنقر در جنگهای اطراف عکا بقدری شجاعت و هنر بکار برده بود و بقدری بسا چالاکی و عیاری بصورتهای گوناگون موجب آزار و اذیت اهل صلیب شده بود که گروهی از مجاهدین صلیبی همدست شده قسم خوردند قرا سنقر را بهر شکل که باشد به چنگ آورده از او انتقام بکشند و از این حیث یقین داشتند که موفق خواهند شد زیرا قرا سنقر اغلب شبها و روزها بصورتهای متنوع خود را به جمعی از اهل صلیب میزد و با تنی چند از یاوران خود که هیچگاه بیش از شش هفت نفر نمیشدند کارهای بزرگ انجام میداد بنابراین چهل تن از مجاهدین صلیبی مأمور دستگیری یا قتل او شده بودند و در همه جا بدنبال وی میکشیدند و چون قرا سنقر از سرکردگان فوج دیده بان بود در این روز که اهل صلیب بفوج مزبور حمله بردند گروهی که برای دستگیری قرا سنقر همقسم شده بودند طرحی ریخته جمعی در کمین نشستند و جمعی هم خود را در میدان چنگ با قرا سنقر مقابل ساخته بزد و خورد پرداختند و همینکه پهلوان مزبور بر سر آنان تاخت رو بگریز نهاده او را بجانب کمینگاه کشیدند قرا سنقر بی پروا از یاوران خود جدا شده بدنبال دو سه تن فراری تا مقابل کمینگاه یکه و تنها اسب تاخت در آنجا ناگهان اهل کمین او را احاطه نمودند و یکی از پهلوانان صلیبی خود را به

قراسنقر رسانیده کاکل بلند او را محکم گرفت دیگری از اهل صلیب پیش آمده با شتاب هرچه تمامتر شمشیرش را بالا برده بقصد زدن کردن قراسنقر فرود آورد اما شمشیر بجای آنکه گردن پهلوان مسلمان را قطع کند ساق دست پهلوانی که کاکل او را گرفته بود قطع کرد و قهرمان چالاک مزبور از آن مرك مسلم نجات یافته بایک جست و خیز خود را به اسبی که نزدیکتر بود رسانیده مهمیز بر بغل اسب حریف نواخته به اردوگاه خویش گریخت و چون بریده شدن دست پهلوان صایمی تمامی دسته را که بقصد قتل قراسنقر گرد آمده بودند مشوش و پریشان خاطر ساخته بود هیچکس یارای تعقیب قهرمان مزبور را دیگر نداشت و از مواظبت و مداوای دست رفیق خود بکار دیگری نمیتوانستند پیردازند در اینجا سخن شاعر بزرگوار بظهور پیوست .

اگر تیغ عالم بجنبید ز جای      نبرد رگی تا نخواهد خدای  
بعد از جنگ آن روز اهل صلیب تا چند روز دیگر از اردوگاه خود خارج نشدند و همت خود را بساختن برجهای بلندی از تخته و چوب مصروف میداشتند - این برجها بارتفاع شصت ذرع دارای ۵ طبقه بود و روی چرخهای متعدد آهنین قرار داشت برای کشیدن این برجها به اطراف حصار عکا اهل صلیب جادههای محکمی ساختند آن جاده ها را هموار گردانیده کوبیدند تا برجهای سنگین مزبور را بتوان بهر جانب کشانید - کف هر طبقه و دیوارهای برجها را باداروهای مخصوصی اندود کرده بودند تا در مقابل آتش مقاومت داشته باشد و بعلاوه روی آن اندود گیاه پوست گاو آب زده می کشیدند تا گلوله های نفتی که از حصار بوسیله

منجنیق‌ها انداخته میشد تخته را نسوزاند - اهل صلیب بعد از تدارکات کامل روز بیستم ربیع الاول برجهای پنجگانه را از اردوگاه بیرون کشیده بجانب حصار گشاییده به باروی شهر متصل ساختند در حالیکه تمامی پنج طبقه‌ی هر برج از تیر اندازان و افراد شمشیر زن پر شده بودند هنگامیکه این هجوم اهل صلیب آغاز گشت حاکم شهر که فقط از راه دریا با اردوی سلطانی ارتباط داشت و همه روزه از این راه گزارش اوضاع را تقدیم مینمود - تفصیل نیروهای مجهز و مکمل اهل صلیب و وضع پرخطر برجهای ۵ طبقه را برای سلطان نوشته تصریح نمود که هرگاه با این وضع و با این برجهای روزی چند هجوم اهل صلیب دوام یابد شهر عکا از مقاومت عاجز مانده بدست دشمن خواهد افتاد - این خبر که بسلطان رسید فرمانداد تا سپاه از خروب بجانب عکا شتافتند و از هر سو به اهل صلیب حمله بردند اما اهل صلیب نیروهای خود را بدو قسمت تقسیم کردند یک قسمت مقابل سپاه سلطانی به جنگ پرداختند و قسمت دیگر با اهل عکا برای تسخیر حصار پیکار میکردند بدینصورت مدت ۸ روز جنگ و ستیز دوام یافت و در واقع هر دو طرف خسته و فرسوده گشتند اما از برجهای به اهل شهر صدمات فراوان میرسید زیرا تیر اندازان ماهر اروپائی تیرهای زهر آگین بشهر انداخته زنان و کودکان و اهل کسب و مردم بی اسلحه را بقتل میرسانیدند - مردم عکا برای از کار انداختن برجهای پنجگانه هر فن و حیلہ‌ئی که ممکن میدانستند بکار بردند انواع گلوله‌های نفتی انواع ترکیبات کوگردی ساختند و از منجنیق‌های شهر ترکیبات مزبور را روی برجهای میریختند اما بهیچروی تأثیری نداشت تا بالاخره شخصی

بنام علی بن شیخ که مدتی بود از دمشق آمده در شهر نکا اقامت مینمود از گوشه‌ی اطاق خود در مدرسه که همیشه در آنجا منزوی بود قد مردانگی علم کرده نزد بهاء الدین قراقوش حاکم شهر آمده پیشنهاد نمود که هرگاه دستجات منجنیقی حصار دو سه روز زیر فرمان وی قرار بگیرند امیدوار است با ترکیباتی که خودش بوجود آورده است برج های مزبور را نابود گرداند .

بهاء الدین مردی جدی و اهل عمل بود و چون از وضعیت کار منجنیق ها و از مخاطرات برجها بشدت عصبانی و خشمگین شده بود در آغاز امر به علی بن شیخ اعنائی نکرد و حتی سخنان سردی در پاسخ وی گفت : « وقتی از استادان ماهر منجنیقی و از ماشین های نفت انداز و از دلاوران تیرانداز کاری ساخته نشود از يك شيخ جلنبر چه کاری برخواهد آمد؟ » بدین طریق علی بن شیخ را مأیوس ساخت اما شیخ نامبرده که یکی از زهاد و وارستگان شناخته شده بود و شخصاً از مردم خوارزم و از اشراف آنجا بود که بجانب شام هجرت کرده بود بار دیگر بوسیله‌ی گروهی از اشراف شهر بحضور بهاء الدین راه یافته بدرستی در خدمت حاکم معرفی شد و بهاء الدین مطابق میل او عمل کرده استادان منجنیق و ماشین های آنان را به اختیار شیخ گذاشت آنگاه شیخ چند روز چیزهایی بشکل هندوانه که از مس ساخته بود به استادان منجنیق داد - این گوی ها از دو کاسه مس تشکیل میشد که با قلاب بهم دیگر اتصال یافته بودند شیخ فرمانداد گویهای مزبور را منجنیق ها با هدف گیری درست بجانب برجها پرتاب کنند و مدت دو روز استادان

منجنیق گویهای مسی را که خالی بود با نشانه گیری به برجها افکندند و بدین طریق مهارت کامل در این کار حاصل کردند سپس روز سوم علی بن شیخ آن گویهای مسینه را از دارویی که خودش ترکیب و آماده کرده بود پر ساخته تسلیم استادان نمود و تأکید کرد گویهای مزبور را با احتیاط تمام فقط بروی برجهای دشمن باید بیندازند و مبادا یکی از آنها بر خطا و سهو بداخل حصار بیفتد.

اهل صلیب در دو روز اول که گویهای خالی از دوا پرتاب میشد چون آنها را برداشته از هم گشوده میدیدند چیزی درو نشان نیست با قهقهه واستهزا گویها را دوباره بجانب شهر پرتاب میکردند و در واقع جسارتشان برای آزار اهل شهر بیش از پیش شد. اما روز سوم همینکه اولین گوی پرازداد و روی يك برج افتاد با صدای سهمگین تر کیده ذرات مس مانند گلوله اهالی برج را زخمیدار و حریق در طبقه‌ی بالا شروع شد سر باز آنیکه در آن طبقه بودند تا رفتند در خاموش کردن حریق اقدامی نکنند گوی دومین و سومین بر سر آنان فرود آمد و تمامی پنج طبقه از هرجانب آتش گرفت و افرادی که از آتش سلامت مانده بودند خود را بزمین پرتاب میکردند.

بعد از سوختن نخستین برج علی بن شیخ منجنیق‌ها را بجانب برج دوم و سوم برگردانیده هر پنج برج را ظرف چند ساعت با خاك یکسان نمود - سوختن و نابود شدن برجها همانقدر که باعث اندوه و سوگواری اهل صلیب گردید مسلمانان را دلشاد و مسرور ساخت بطوریکه اهالی شهر بی اختیار در کوچه‌ها دویدند و مدیگر را از شدت خوشحالی

در آغوش میکشیدند و در اردوی خارج شهر نیز مسلمان تقاره و طبل شادمانی کوفتند. علی بن شیخ بعد از این خدمت بزرگ از حاکم شهر تقاضا نمود هر چه زودتر او را از عکا بیرون فرستد حاکم نیز از بیم آنکه مبادا شهر بدست دشمن تسخیر و اهل صلیب از این مرد دانشمند استفاده‌ی علمی کنند این تقاضا را بغوریت پذیرفته ویرا زیر حمایت تنی چند از بهادران لشکر براه دریا بیرون فرستاد و چون شیخ بحضور سلطان صلاح الدین رسید در حق وی اکرام و تعظیم فراوان نموده مبالغ هنگفتی از نقد و جنس و املاک مزروعی بدو انعام بخشید اما شیخ بزرگوار هیچیک را نپذیرفته گفت من مردی درویش و منزوی هستم و خواهشمندم اجازه دهی بشهر دمشق رفته در گوشه‌ی مدرسه بمطالعات خود بپردازم و هنگامیکه سلطان از او خواش کرد نسخه‌ی آن ترکیبی را که در هندوانه‌های مسین ساخته و پرداخته بود بدو دهد شیخ امتناع ورزیده گفت هر گاه این گونه سلاح را مسلمانان بخواهند همیشه بکار برند خواه و ناخواه نسخه‌ی آن بدست اهل صلیب نیز خواهد افتاد و در آن صورت بدون آنکه مسلمانان توانسته باشند ثمرات فراوانی از آن ترکیب حاصل کنند - این نتیجه بحصول خواهد پیوست که هر دو خصم آن اسلحه‌ی قتل را برضد همدیگر بکار برند و تلفات انسانی بیش از پیش گردد از این گذشته هنگامیکه از شهر عکا خارج میشدم از این لحاظ که مبادا انانای راه دچار دشمن شوم و کاغذهایم بدست خصم افتد تمامی آن نسخه‌ها را در آب ریختم - بالجمله علی بن شیخ با احترام بسیار روانه دمشق شد و در همان روزها فرمانروایان موصل، سنجار و

بسیاری از عشایر کرد جزیره و حکمران شهر اربل و امرای ممالک دیگر اسلامی با نیروهای خود پیاپی بکمک سلطان میرسیدند و در همین اوان بشارت رسید که بار دیگر حسام الدین لؤلؤ دریا سالار مصر بایک اسطول از ناوهای جنگی به عکا نزدیک رسیده است - همین که اهل صلیب از نیروی دریائی مسلمانان آگاه گشتند جهارات خود را که در بندرگاه عکا لشکر انداخته بودند به استقبال مسلمانان فرستادند و در روزیکه جنگ دریائی آغاز شد مابین نیروهای طرفین در خشکی هم نبرد سختی در گرفت و سلطان میکوشید تا شاید بتواند خط محاصره ی اهل صلیب را در آن روز از دور عکا بشکنند اما نفرات نیروی صلیبی بقدری زیاد بود که با وجود جنگ در دریا در خشکی نیز با استقامت در مقابل حملات مسلمانان ایستادگی نمودند و گسترش نظامی خود را در اطراف عکا محافظت کرده نگذاشتند که از هم دریده شود اما غروب آن روز در بر تو کار دانی حسام الدین دریا سالار نیروی بحری مسلمانان فاتح گشت و دو کشتی بزرگ که پراز لشکریان جنگجو واجناس واسلحه بود بدست مسلمانان افتاد و ناوهای دیگر اهل صلیب متفرق گشتند و شامگاهان کشتی های مسلمانان با فتح وظفر وارد بندرگاه عکا گردیده اسلحه و آذوقه فراوان به اهل شهر رسانیدند و از این حیث مردم عکا بیش از پیش شادمان گشته قوت قلب یافتند ولی با اینهمه خط زنجیر محاصره ی اهل صلیب در اطراف عکا برقرار ماند .

در فصل گذشته نگاشتیم که پادشاه اطیش و پادشاهان فرانسه و انگلستان برای نجات بیت المقدس عازم سفر سوریه شدند - پادشاه

اطریش (هانریکوس) فرزند فردریکوس ملقب به ریش قرمز بادو است. هزار سپاهی جرار از اطریش روانه شده از خاک مجارستان و بلغار گذشته وارد خاک روم گردیدند اما هنگامیکه سپاه اطریش از خاک بلغار میگذشت با اهالی آنجا زد و خورد های فراوانی نموده مردم خونخوار بلغارستان و لشکر بلغارستان لشکریان اطریش را بهذاب ها و شکنجه های گوناگون دچار میساختند از آنجمله هر دسته از لشکریان اطریش که بدست بلغاریها میافتاد دست و پای فرد فرد آنان را بسته واژگونه بشاخ های درخت میاوختند و خلاصه آنکه با دادن تلفات زیاد اطریشیها از خاک بلغار رد شدند.

حقیقت اینست که مردم بلغار از قدیم تا امروز به صفت خونخواری و ستمکاری مشهور بودند چنانکه سال ۱۹۱۲ اثنای جنگ ملل بالکان با دولت عثمانی در هر شهر و در هر آبادی که نیروهای بلغار وارد گشتند مسلمانان بی اسلحه و رعایای صالح طلب را که تسلیم شده بودند از دم شمشیر گذرانیده کودکان را از آغوش زنان جدا کرده با سر نیزه شکم میدریدند و عملیات وحشیانه آنان در مطبوعات اروپا و دنیا همه روزه انعکاس مییافت و البته وقتی بلغارها با مردم اطریش که بعنوان جهاد دینی از خاک آنان میگذشتند آنگونه رفتار ظالمانه را پسندیده باشند دیگر جای تعجبی نیست که نسبت بمسلمانان در این دوره این چنین روشی را بعمل آورند.

اما بهر حال آن چیزی که موجب تعجب میشود راه و رسم ریاکارانهی اهل اروپاست که در این دوره با دعوی تمدن و بشر دوستی و حشیگری

های نیروی بلغاری را نسبت بمسلمانان خاك عثمانی میدیدند و در عین حال چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی طرفدار بلغاریها بودند. بالجمله همینکه امپراطور روم موسوم به اسحق از ورود اطریشها بخاك خود آگاه شد گزارش احوال را نزد سلطان صلاح الدین فرستاده وعده داد که من تا بتوانم از عبور نیروهای اطریش بخاك آسیه جلوگیری خواهم نمود سپس فرستادگان امپراطور اطریش را که وارد استانبول شده بودند بزندان افکند و به نیروهای روم فرمانداد که بایش آمدگان سپاه اطریش وارد جنگ شوند - همینکه خبر عملیات خصمانه‌ی امپراطور روم به امپراطور اطریش رسید بقدری خشمگین گشت که فرمانداد شهرهای روم را که در سر راه اطریشیها واقع بود با نظر خصومت و با قتل و غارت بتصرف در آورند از آنجمله شهرهای ادرنه و کالیپول و چندین شهر دیگر را نیروهای اطریش مستخر ساختند - از طرف دیگر همینکه خبر خصومت با اطریشیها به نیروهای دیگر اهل صلیب که در دریای سفید بودند رسید آنها نیز با روم از در خصومت در آمده در صدد افتادند استانبول را از راه دریا محاصره کنند - این پیش آمدها امپراطور روم را هراسناك ساخت بطوریکه با شتاب هر چه تمامتر سفرای اطریش را آزاد ساخت و مقدار مهمی برای سپاه اطریش آذوقه فرستاد و طبق تقاضای آنان يك عده کشتی تقدیم نمود تا سپاهیان اطریش را از بغاز داردانل بخاك آسیه انتقال بدهد - در آن ایام سلطان روم اسلامی موسوم بود به قطب الدین ملکشاه فرزند سلطان قلیچ ارسلان متوفی ملکشاه نیروهای ترکمان را باطراف اردوی اطریشیها فرستاد تا همواره روز و شب از هر جانب که میسر بود ترکتازی نموده راحت و آسایش را از آنان سلب

کرده با غافلگیر کردن دستجات عقب مانده‌ی سپاه ، بسیاری را کشته اسیر فراوان می‌گرفتند و بالاخره ملک‌شاه روزی به گمان اینکه دشمن را ضعیف ساخته است در میدان جنگ با سپاه اطیش پیکار کرد اما دانست که از عهده‌ی آن گروه دویست هزار نفری بر نمی‌آید از اینرو بوسیله جنگ و گریز میدان جنگ را ترك گفته به پایتخت خود که شهر قونیه بود برگشت .

اما اطیش‌ها روز دیگر بقصد تعقیب او روانه شدند تا قونیه را تسخیر کنند ولیکن راه را گم کردند و در بیابانهای معروف آن حدود که از آب و آبادانی تهی است وارد گشته بسیاری از افراد اطیشی از تشنگی هلاک شدند و کار بجائی رسید که توانگران آن سپاه اسبهای خود را کشته با خون آن حیوانات میکوشیدند رفع عطش کنند و این خود بیشتر موجب تلفات میشد عاقبت پس از دادن ضایعات هنگفت به قونیه رسیدند و در آنجا هدایای فراوان همراه يك هیئتی از بزرگان اطیش بنزد سلطان ملک‌شاه فرستاده گفتند ما سوگند می‌خوریم که باتو و خاک تو کاری نداشته باشیم قصد ما رسیدن به بیت المقدس و استدعای ما آنست که به رعایای خود اجازه دهی با ما معامله کرده آذوقه و خواروبار بفروشند سلطان ملک‌شاه استدعای آنانرا پذیرفت و سپاه اطیش پس از روزی چند که آسایش پیدا کردند از آنجا براه افتاده روبه ارمنستان رفتند در این راه نیز مشقات فراوان کشیدند - يك شب زلزله سختی شد و حرکت زمین موجب گردید که اسب‌ها رم کرده در حال شیهه و جست و خیز رو بصحرا فرار کنند این واقعه را روحانیونی که در سپاه بودند

و قال بد گرفتند و گفتند مصیبت های دیگری در سر نوشت ما مقدر است -  
خلاصه آنکه پس از ورود به ارمنستان فرمانروای آنجا بنام ( لایون )  
سفرائی نزد امپراطور اطیش فرستاده عرض اطاعت نمود آذوقه و علوفه  
برای سپاه و برای چارپایان تقدیم کرد .

از ارمنستان که اردوی اطیش روبه انتاکیه روانه شد روزی در  
کنار استخر آبی اردو زدند و امپراطور بهوس آب تنی افتاده در آن  
استخر که آبش از سینه ی مرد بالتر نمیگذشت به شنا پرداخت ناگهان  
فریاد کشید و چون بكمك او شتافتند دیدند که در آب غرق شده است -  
مرک امپراطور تمامی افراد را محزون و دلسرد ساخت و بعد از گفتگو هایی که  
هایین سرکردگان اردو بوقوع پیوست یکی از پسران امپراطور را که  
حاضر بود جمعی پیادشاهی برداشتند .

اما گروهی با آن انتخاب مخالفت ورزیده اردو را ترك گفته بجانب  
اروپا برگشتند و طرفداران پادشاه جدید همراه وی بسوی انتاکیه راه  
افتادند در آن اثنا و بای شدید مابین اطیشیها حادث شد و بسیاری از  
افراد سپاه را نابود ساخت و بقیة السیف با حال فلاکت اشمالی به انتاکیه  
رسیدند - فرمانروای انتاکیه اردوی صلیبی را بعلت مرض و با بدرون  
شهر راه نداد و پیشنهاد نمود هر چه زودتر بكمك اهل صلیب عازم عکا  
شوند - اطیشیها ناچار از راه لاذقیه که در تصرف مسلمانان بود بسمت  
عکا راهی شدند و در اثنای راه از یکجانب مرض و با و از جانبی حملات  
پیایی مسلمانان تلفات عظیمی به آنان وارد میساخت و هنگامیکه بشهر  
طرابلس رسیدند بنا بر روایتی از آن دوست هزار نفر فقط هزار نفر و

بنا بروایت فرانسویان پنجهزار نفر باقیمانده بودند . این گروه هزار نفری یا پنجهزار نفری عاقبت به عکا رسیدند و در آنجا چون باختلافات و غرض ورزیهای اهل صلیب که در میان خودشان حکومت میکرد متوجه گشتند از آمدن خود پشیمان شده یکجا عکا را ترك گفته به اروپا معاودت نمودند . در آغاز کار که خبر ورود اردوی مجهز دویست هزار نفری اطریش بمسلمانان رسید بزرگان سپاه نزد سلطان گرد آمده پیشنهاد نمودند هر چه زودتر از اردوی اطریش استقبال شود و پیش از ورود آنها بمرز کار جنگ یکروزه گردد اما سلطان آن رأی را نپذیرفته گفت: « رفتن ما از این نقطه باعث ناامیدی مردم عکا و تسلیم آنان به اهل صلیب خواهد شد ما که امروز در برابر بیش از صد هزار نفر صلیبی میجنگیم بگذار صد هزار نفر سیصد هزار نفر شود بهتر آنست که همین جا بمانیم و در همین نقطه با آنان نیز مانند دیگران پیکار کنیم »

سلطان با وجود این رأی درست از باب احتیاط چند گروه از لشکریان را برای محافظت ولایاتی که سر راه اطریشها بود اعزام داشت و چون اهل صلیب دانستند که دستجات بزرگی از جناح راست مسلمانان کاسته شده اند در صدبرآمدن از موقع استفاده کرده بایک هجوم ناگهانی کار مسلمانان را یکسره گردانند .

در آن حال فرمانده جناح راست ملك العادل برادر سلطان بود یکروز بامدادان اهل صلیب طبق قرار قبلی ناگهان از چادرهای خود بیرون آمده پیاده و سوار بجانب اردوگاه ملك العادل هجوم آوردند همینکه مسلمانان اهل صلیب را دیدند فریاد کشیده از چادرها بیرون

ریختند و سلطان که متوجه حرکت دشمن شده بود فریاد برآورد « ای یاوران اسلام » و این شعار مخصوص جنگ بود و در همان حال از هر جانب اردوی اسلام طبلهای جنگ بصدا درآمد و فرماندهان نیروی نوبتی و جناح راست آماده کارزار گشتند اما پیش از آنکه مسلمانان بتوانند صفوف خود را بیارایند اهل صلیب وارد اردوگاه ملک العادل گشتند و چون اهل اردو از چادرها بیرون رفته بودند مشاهده‌ی آنهمه اموال و اسباب مهاجمین صلیبی را بطمع انداخته دست بغارت و یغما بردند و صفوف عقبی که وارد اردوگاه مسلمانان میشدند چون صفوف مقدم خود را مشغول غارت میدیدند آنان نیز جنگ را از یاد برده بغارت میپرداختند - در آن حال مسلمانان که زیر فرمان ملک العادل آماده‌ی نبرد شده بودند میخواستند بجانب خصم حمله برند اما ملک عادل مانع شده فرمود ساعتی حوصله کنید تا تمامی صفوف دشمن مشغول غارت شود همینکه نیروهای صلیبی تماماً وارد اردوگاه ملک العادل گردیده سرگرم یغما و چپاول اموال شدند مسلمانان بفرمان ملک العادل از هر جانب برآنان هجوم بردند و سلطان پیای فریاد میزد : « ای اهل توحید ای پرستندگان خدای یکتا دشمن طمع کار شما در گرداب طمع خویش فرو رفته است او را با تیغ های تیز خود دریابید »

در آن روز مسلمانان در کشتار اهل صلیب کاری کردند که در هیچ رزمی از آنان دیده نشده بود - افراد صلیبی که با اموال غارتی شانه‌های خود را سنگین ساخته بودند ناگزیر در برابر تیغ‌ها و نیزه‌های زبده سواران و مردم سبکبار مسلمان تاب نیاورده رو بفرار مینهادند

و مسلمانان از پشت سر میزدند و میکشیدند و می انداختند بنوعی که صحرای مابین اردوگاه ملك العادل تا اردوگاه صلیبی که يك فرسنگ مسافت آن بود از کشته ها پوشیده شده بود زیرا در این جنگ مسلمانان دیگر کسی را اسیر نمیگرفتند و جز زدن و کشتن قصد دیگری نداشتند این جنگ فقط مابین جناح راست و قدری از نیروهای قلب مسلمانان با اهل صلیب بوقوع پیوست اما هنوز نیروهای جناح چپ از گزارش پیکار بدرستی خبر داده نشده بودند که بشارت فتح و ظفر به آنان رسید . قاضی ابن شداد که خویشتن در آن پیکار حاضر بوده میگوید که در آن پیکار تلفات مسلمانان از ده نفر تجاوز نمود و حال آنکه از اهل صلیب بیش از هشت هزار نفر بقتل رسیده بودند . در آن روز مردم عکا از بالای حصار وقایع پیکار را تماشا میکردند همینکه ظفر مسلمانان و شکست و فرار اهل صلیب را دیدند گروهی از دلاوران مدافع شهر از دروازه بیرون آمده به اردوگاه اهل صلیب ریختند جماعتی را در آنجا کشته تعداد بزرگی از زنان و دوشیزگان را باسارت گرفته مقدار هنگفتی از اشیاء و اموال قیمتی غارت کرده صحیح و سالم بدرون شهر برگشتند .

در موضوع این جنگ مورخ بزرگوار سید علی حریری مینویسد که مورخین اهل صلیب علت این شکست و این تلفات عظیم را بمخالفت افراد لشکری نسبت بفرمان سرکردگان خود منسوب میدارند و مینویسند سپاهیان صلیبی با وجود مخالفت سرداران خود بطمع آنکه گروهی از مسلمانان از اردو بیرون رفته اند و اکنون اموال آنان بی صاحب است

خودسرانه به اردوگاه مسلمانان هجوم بردند و نتیجه آن خودسری همان تلخ کامیها بود که نصیب آنان شد.

هنگامیکه محاصره‌ی اهل صلیب در شهر عکا دوام یافت بتدریج راه ارتباط مسلمانان با اهل شهر مقطوع گشت بطوریکه رسانیدن مهمات و آذوقه از خشکی به اهل شهر میسر نبود اما از راه دریا خوار و بار و لوازم کار بشهر فرستاده میشد در آن اثنا گروهی از جهازات صلیبی که از اروپا زیر فرمان سردار معروف هانریکوس روانه شده بودند به عکا رسیدند و ورود این نیروهای تازه نفس بر قوت قلب اهل صلیب بسیار افزود بطوریکه در صدد افتادند از راه دریا نیز محاصره‌ی عکارا تکمیل نمایند بنابراین دستجاتی از ناوهای جنگی خود را با بهادران و دلاوران اروپائی و با انواع سلاح و لوازم کار بدریا فرستاده راه آمد و شد کشتی‌های مسلمانان را به بندرگاه بریدند.

در آن اوان چون آذوقه شهر کم شده بود طبق فرمان سلطان تعدادی از کشتی‌های بارکش در بیروت با آذوقه و مهمات بارگیری شده در صدد عزیمت بجاناب عکا بودند که خبر وصول ناوهای جنگی صلیبی و محاصره‌ی دریائی عکا به آنان رسید. در آن حال ریش سپیدان و مجاهدین علاقمند تدبیری بکار بردند از این قرار که بسیاری از آنها ریش‌های خود را تراشیده لباس اروپائی پوشیدند و در سطح هر يك از کشتی‌ها چند رأس خوک رها کردند و با آن حال که در واقع کشتی‌ها و مردم کشتی‌ها بصورت اهل اروپا در آمده بودند توکل بخدای مسلمانان نموده عازم عکا گشتند همینکه به بندرگاه نزدیک شدند ناوهای صلیبی باستقبال

آنها آمدند و چون چشمشان به لباسهای صلیبی و بخوک‌ها افتاد یقین کردند که نیروهای امداد است که از اروپا می‌رسد و از دور فریاد کشیده گزارش خواستند مسلمانان بوسیله‌ی افرادی که بزبانی از زبان‌های اهل صلیب آشنا بودند در پاسخ پرسش آنها فریاد زدند حال ما خوبست اما مواظب باشید يك كشتی جنگی مسلمانان ما را تعقیب می‌کند مردان دوناو صلیبی چون بجانب دریا نگرستانند از دور ناوی را دیدند که پیش می‌آید بجانب آن ناو رفتند و حال آنکه ناو مزبور یکی از کشتی‌های جنگی صلیبی بود که کشتی‌های بارکش مسلمانان را دیده برای تفتیش بجانب آنان می‌آمد -

بالاخره دریانوردان مسلمان که خود را از نگهبانی دوناو صلیبی رها ساختند با شتاب هر چه تمامتر وارد بندرگاه عکا گشتند و آسوده شدند زیرا بندرگاه عکا در تصرف مسلمانان و بوسیله‌ی ناوهای جنگی مصر حفاظت می‌شد. البته ورود این کشتی‌ها تا حدی حواجج شهر را مرتفع ساخت اما آذوقه و خوار و بار بحدی نبود که معاش همگی اهل عکا را کفایت دهد چنانچه روز اول ماه شعبان بهاء الدین قراقوش حاکم عکا گزارشی به امضای خود توسط دریاسالار حسام‌الدین لؤلؤ برای سلطان فرستاد که طی آن اعلام نموده بود آذوقه و خوار و بار فقط تا ۱۵ روز دیگر ممکن است حواجج این شهر را کفایت دهد - سلطان صلاح‌الدین این خبر موخش را دریافت اما بهیچکس حتی بنزدیکترین دوستان خود چیزی از آن بابت نگفت زیرا می‌ترسید آن خبر فاش شود و بر جسارت اهل صلیب بیفزاید و چون از مصر قبالا خوار و بار طلبیده بود انتظار ورود

کشتی های مصر را داشت - اما این رازی که سلطان در دل خود نگه -  
میداشت روز و شب او را عذاب میداد و گاهگاه نیمه شب و سحرگاه  
برخاسته بیکه و تنها به حال گرسنگان عکا میکریست و از خداوند نجات  
آنان را میطلبد .

بالاخره روز پانزدهم شعبان هرچه نزدیکتر میشد برتشویش  
خاطر سلطان می افزود تا صبح روز چهاردهم بادبانهای جهازات مصری  
در افق دریا نمودار گشت و دریا سالار حسام الدین باشتاب هرچه تمامتر  
ناوهای جنگی خود را حرکت داده برای حمایت آنها پیش رفت و ناو-  
های صلیبی نیز که چنان دیدند از جای خود جنبیده برای تصرف کشتی  
های مصری جلو آمدند و در اطراف کشتی های خوار و بار ناوهای جنگی  
طرفین با شدت هرچه تمامتر مشغول پیکار شدند - در آن حال سپاهیان  
مسلمان از یکجانب و سپاهیان صلیبی از جانب دیگر گروه گروه پشت  
سرهم ایستاده جنگ دریا را تماشا میکردند و هر يك از دو طرف از  
معبود مطلق و خدای قادر خود فتح نیروهای دریائی خویش را استدعا  
مینمودند .

ناوهای جنگی مسلمانان با استقامت و قدرت از کشتی های  
خوار و بار مدافعه کرده آرام آرام راه آنان را بسوی بندرگاه میکشوند  
و ناوهای جنگی صلیبی با شدت هجوم آورده میکوشیدند راه را بر آنان  
ببندند دلها همه در طیش بود دستها همه بجانب آسمان افراشته بود روز  
به نیمه رسید و آفتاب به نصف النهار نزدیک شده بود که گویی دعای  
سلطان صلاح الدین مستجاب گشت و بادی مساعد برخاسته کشتی های

مصر را بجانب بندرگاه با سرعتی غیر منتظر پیش راند و هنوز ناوهای مسلمان به موفقیت خود اطمینان کامل نیافته بودند که مشاهده کردند کشتی های خوارو بار بدرون بندرگاه وارد شده اند -

در این روز و در این ساعت سلطان صلاح الدین باظهار رازدرونی خود لب گشوده به همراهان و نزدیکان خویش حکایت نمود که طی مدت ۱۴ روز از اول شعبان تا چهاردهم چه بارهای سنگین از اندوه و غم بر قلب وی فشار می آورده است . بعد از این کلامی که برای مسلمانان رویداد اهل صلیب تدبیر جدیدی اندیشیده منجنیق های بسیار قوی و هولناکی بسرپرستی چند تن از مهندسين که از اندلس با خود همراه آورده بودند ساختند و آن منجنیق ها را روی چرخهای آهنین رانده به باروی شهر نزدیک کردند و از آنجا با قوت هر چه تمامتر سنگهای بزرگ را بجانب شاه برج عکا پرتاب میکردند بطوریکه پس از دو روز مدافعین شهر برج و بارو را در حال سقوط یافتند و سخت بوحشت افتادند اما تنی چند از اهل تدبیر برای نابودی منجنیق های مزبور مکاری تازه طرح کردند بدین صورت که سر نیزه های تیز و نازک را در آتش نهاده کاملاً سرخ کردند و آن سر نیزه ها را بوسیله ماشینهای تیر انداز که در بالای باروی شهر استوار بود پیاپی بجانب منجنیق ها رها ساخته و این سر نیزه های آتشین به دیوار منجنیق ها که از چوب بود فرو رفته بتدریج در آنجا آتش فراهم ساخت و چون باد میوزید ساعتی نگذشت که آن آتش های مخفی بصورت شعله های تند ظاهر گشت و در منجنیق ها شعله ور گردید و تمامی کوشش اهل صلیب برای خاموش کردن آتش بی ثمر ماند و بالاخره

هر چهار منجنیق صلیبی‌ها تماماً سوخته نابود گشت و با این وصف چون پیاپی به اهل صلیب کمک میرسید يك لحظه هم از پیکار دست نمیکشیدند يك روز بجانب شهر هجوم می‌آوردند و روز دیگر با اردوی سلطان می‌جنگیدند.

در آن ایام ارتباط سلطان با اهل شهر بوسیله‌ی چاپار کبوتر بود و همه روزه گزارش اهل شهر با کبوتر بحضور سلطان میرسید و هرگاه حاکم عکا محتاج پول میشد تنی چند از غواصان متعهد آن بودند - این مردان هنرمند طلاها را برخورد بار کرده زیر آب فرو می‌رفتند و از وسط کشتی‌های دشمن بامهارت تمام گذشته وقتی وارد بندرگاه عکا میشدند بروی آب می‌آمدند.

از میان غواصان قهرمان يك نفر بنام عیسی مورد ضرب المثل قرار گرفت که گفتند مرده او نیز مانند زنده‌اش در ادای امانت بی‌نظیر بود داستان عیسی چنین است که: روزی سه کیسه هر کدام هزار دینار طلا از سلطان تحویل گرفت که برای مجاهدین بشهر برساند و معلوم نشد که بنا بر چه پیش آمده عیسی در آب جان می‌سپارد روز بعد از اعزام عیسی می‌بایست کبوتر چاپار رسیده وصول پول را اعلام دارد و چون کبوتر نرسید سلطان یقین کرد که عیسی به هلاکت رسیده است - سه روز بعد از آن واقعه یکی از اهالی عکا جنازه‌ی مردی را دید که از آب بیرون افتاده است و چون پیش رفته تفتیش نمود عیسی را شناخت و سه هزار دینار پولی را که همراه آورده بود از کمر او گشوده نزد حاکم

برد و بدین طریق به ثبوت رسید که مرده‌ی عیسی مانند زنده‌ی او پارسا و امین است .

اهل صلیب بعد از نابودی منجنیق‌هایی که بیان شد برج‌های جدیدی از تخته ساختند و در آنها چند رقم کله قوچ و تیرهای مخرب و پتک‌های دیوار کوب از آهن و فولاد تعبیه کردند و از نو آن برج‌ها را بجانب حصار کشیدند بقصد آنکه شاه برج باروی شهر را با آن آلات که بوسیله‌ی فترها و ماشین‌های مخصوص کار میکرد در هم بکوبند . روز سوم ماه رمضان آن برج‌ها را بحصار نزدیک آوردند اما مسلمانان خاموش مانده آرامش گزیدند و مهلت دادند تا گروه بزرگی از اهل صلیب نزدیک رسیده وارد خندق‌ها شده مشغول جا بجا کردن برج‌ها برای کوفتن حصار شدند . در آن حال مسلمانان همگروه فریاد کشیده تمامی منجنیق‌ها و چرخ‌ها و آلات آتشبار و سنک انداز را یکجا بکار انداختند گلوله‌های نفتی مانند باران بر اهل صلیب فرو میریخت و تیرها و سنک‌ها از هر جانب سر و دست آنان را میشکست و در اثنای آنکه ماشین‌های شهر به آن شدت کار میکرد فوجی از قهرمانان و دلاوران از دروازه عکا بیرون شتافته بر سر مردمی که در برج‌ها گرفتار تیرباران حصار بودند ریختند بسیاری از آنان که بدرون خندق رفته بودند کشته شدند و گروهی باسارت در آمده قلیلی فرار کردند سپس مسلمانان آلات آهنی مزبور را از برج‌ها جدا ساخته بدرون شهر کشیدند و تخته و چوب را آتش زدند و همان آلات آهنی را چند روز بعد در کوره گداخته از آنها تیر و نیزه و انواع اسلحه‌ی دیگر برای مدافعه ساختند .

فصل زمستان با اینگونه زد و خورده‌های متنوع گذشت و چون موسم بهار رسید اهل صلیب نیروهای بحری خود را از عکا بجانب صور فرستادند زیرا مشاهده نمودند که ناوهای صلیبی از عده‌ی تسخیر بندر-گاه عکا برنیامدند و حتی نتوانستند بدرستی از آمد و رفت کشتی‌های مسلمانان مانع شوند ولی در عین حال ممکن بود ناوهای مزبور از طرف مسلمانان غافلگیر شده تباہ شوند بنابراین تمامی جهازات صلیبی از عکا مرخص گردیده بصور رفتند و راه دریا برای آمد و رفت مسلمانان آزاد شد - سلطان که چنان دید از آنجا که نیروهای مدافع شهر خسته و فرسوده شده بودند به برادر خود ملك العادل فرمان داد که گروهی از لشکریان تازه نفس برای مدافعه بدرون عکا فرستد و نیروهای مقیم عکا را خارج کند - ملك العادل سپاهیان مدافعه کار را بوسیله کشتی بیرون آورد و بجای آنان گروهی از سپاهیان تازه نفس بدرون شهر فرستاد اما در انجام این عمل چون شخص سلطان نظارت نداشت منتهای کاهلی و سستی بکار رفت زیرا شصت امیر با نیروهای زیر فرمان خود از عکا خارج شدند و فقط بیست امیر با نیروهای خود برای مدافعه داخل شهر گردیدند و این سهل انگاری عواقب وخیمی داشت که در آینده خواهیم دید .

## بند دوازدهم - حرکت پادشاهان اروپا

قبلا بیان نمودیم که ریکاردوس (شیردل) پادشاه انگلیس با فیلیپ پادشاه فرانسه متفق شده قرار گذاشتند که هر دو با سپاهیان خود در بندر میسینا در جزیره سیسیل مجتمع شده و ماهنک روانه‌ی فلسطین شوند - بنابراین فیلیپ با سپاهیان از راه بندر ژن بجزیره سیسیل رفت و اما شیردل به بندر مارسیل آمده مدتی منتظر ناوهای خود شد و چون

کشتی‌ها دیر رسید شیر دل در يك کشتی کوچک سوار شده به سیمسیل رفت و به سپاهیان خود توصیه نمود کشتی‌ها که رسیدند آنها سوار شده در عقب وی روانه شوند .

ریکاردوس خواهری داشت بنام جوانا که سابقاً بزوجیت پادشاه سیمسیل بنام ویلیم در آمده بود - ویلیم در جوانی وفات یافت و یکی از خویشاوندانش بنام (تنکرید) تخت و تاج و اموال و مملکت ویرا ضبط کرده جوانا زوجه‌اش را از هر حقی محروم ساخته از سیمسیل بیرون راند اینک در اینهننگام که شیر دل وارد سیمسیل شد در صدد افتاد از روی قهر و غلبه بعنوان ارث خواهرش ، سیمسیل را ضبط نماید از اینرو فرمانداد پرچم انگلستان را بر فراز قلعه میسینا افراشتند - اما پادشاه فرانسه از این حرکت رقیفش رنجیده حکم کرد بیرق انگلیس را فرود آوردند و نزدیک بود میان دو پادشاه جنگ و پیکار بظهور آید اما فیلیپ چون عمرش از ریکاردوس بیشتر و تجربه‌دارتر بود متوجه شد که نباید در سفر جهاد مقدس اغراض خصوصی و نفاق داخلی بکار رود از اینرو با سپاهیان فرانسوی به کشتی‌های خود نشسته و رو بشامات لشکر کشیدند - اما ریکاردوس تنکرید پادشاه سیمسیل را تهدید کرده هر طور بود مبلغی در حدود دوهزار و پانصد من طلا از او باج سیمسیل گرفت - هنگامیکه ریکاردوس در انگلستان بود با دختری بنام (سرجاریاد و ناوار) نامزد شده بود و چون سفر جهاد مقدس پیش آمد امر داد نامزدش را از عقب بجزیره سیمسیل بیاورند تا هر جا مناسب بود عروسی کنند در این موقع پدر دختر دختر را به سیمسیل رسانید اما باز هم ریکاردوس عروسی را مقتضی ندیده نامزدش

را بخواهرش سپرد و يك كشتی مخصوص سواری آنها مقرر ساخت  
سپس با جمیع سپاهیان و همراهان از سیسیل بجانب شامات روانه  
شدند .

اما روز دوم ماه صفر طوفانی سخت در دریای سفید پدید آمد و  
كشتی های انگلیسی را بجزیره ی كرت سوق داد - در آن جزیره وقتی  
به احوال همراهان رسیدگی میکرد متوجه شد كه سه كشتی بعلت طوفان  
مفقود شده كه یکی از آنها حامل نامزد و خواهرش میباشد ريكاردوس جوان و  
عصبانی در آن لحظه مانند باروت شعله ور گشت و سر كردگان و ناخدایان  
ناوها را بیاد سرزنش گرفته همگان را بدنبال كشتی های گم شده  
فرستاد بعد از دو سه روز به ريكاردوس خبر رسید كه كشتی نامزدش  
را طوفان بساحل قبرس برده و پادشاه قبرس موسوم به اسحق كه او نیز  
مسیحی بود كشتی ها را ضبط کرده سپاهیان و عملجات را بقتل آورده  
است و برای ريكاردوس پیغام فرستاده است كه او نمیتوانست خودسرانه  
بحدود شامات برود مصلحت چنانست كه به قبرس بیاید و در اینجا مجلس  
شورائی تشكيل دهیم هر چه در آن مجلس مصلحت داده شد ريكاردوس  
همانطور رفتار نماید - شیر دل از آن رفتار و از این پیام آتش گرفت  
و مانند شیر خشمگین نیرو های خود را بجانب قبرس راند و همینكه  
بساحل آن جزیره رسید بی پروا به نیروهای اسحق حمله برده آنان  
را تار و مار گردانید و شخص اسحق را اسیر گرفته زنجیری از نقره به  
گردنش نهاد و در همانجا با نامزد خود زفاف کرده جشن عروسی برپا  
ساخت

اهل تاریخ مینویسند وقتی که خبر عملیات اسحق و پیغام او به ریکاردوس رسید پادشاه مزبور از شدت غضب بزبان انگلیسی فحشی چند حواله‌ی اسحق داد و این نخستین بار بود که ریکاردوس بزبان انگلیسی سخن میگفت زیرا در آن اوقات اشراف انگلیسی عموماً بزبان (نورماندی) که یکی از لهجه‌های فرانسوی است سخن میگفتند. خلاصه آنکه شیر دل بعد از زفاف از قبرس بجانب سوریه لشکر کشید.

سال ۵۸۷ قمری روز بیست و سوم ماه ربیع الاول فیلیپ امپراطور فرانسه با سپاهیان خود وارد عکا شد و ورود فرانسویان روحی تازه در کالبدهای افسرده‌ی اهل صلیب دمید و تمامی مجاهدین صلیبی که در اطراف عکا بودند امپراطور فرانسه را بفرماندهی خود پذیرفته مطیع وی شدند.

از آنروز تا مدتی مجاهدین صلیبی به استراحت پرداخته در ضمن مشغول تکمیل تجهیزات خود بودند تا روز چهارم جمادی الاول که بامداد آنروز نیروهای صلیبی از هرجانب برای تسخیر حصار عکا هجوم بردند و مدافعین شهر مزبور سنج‌های بزرگ خود را بصدا در آوردند و بدانوسیله اردوی سلطان را از هجوم دشمن خبردار ساختند. از اردوگاه سلطان نیز سنجها بصدا در آمد و مدافعین عکا را امیدوار گردانید.

سلطان وقتی هجوم عنودانه‌ی اهل صلیب را مشاهده نمود بنابر عادت خود به نیروهای مسلمان فرمان حمله داد زیرا در مدتی که عکا بمحاصره افتاده بود هر وقت هجوم اهل صلیب بجانب شهر آغاز میشد سلطان

نیز نیروهای خود را فرمان میداد تا به اهل صلیب حمله برند و بدین طریق آنان را مجبور میگردانید شهر را ترك گفته با نیروهای سلطان بجنگند در آن روز نیز همین رفتار موجب شد که اهل صلیب با نیروهای سلطانی پیکار کرده شهر را بحال خود بگذارند.

از طرفی سلطان آگاهی یافته بود که ریکاردوس با سپاهیان انگلیسی از قبرس عازم شام میشود از اینرو به حاکم بیروت فرمانداد تا يك كشتی بزرگ با نیروهای تازه نفس و آذوقه و مهمات کافی به بندرگاه عكا بفرستد که برای اهل شهر مددی باشد حاکم بیروت هفتصد نفر از دلاویزان نامور مسلمان را زیر فرمان امیر جاندارم که از قهرمانان ایران و داوطلبان جهاد بود در يك ناو بزرگ جنگی باخوار و بار و اسلحه فراوان روانه عكا نمود اما بنابر تقدیر شوم كشتی مزبور به ناوهای جنگی انگلیس دچار كشت و شیردل فرمانداد تا آنرا از هر جانب احاطه نموده با حملات شدید كشتی را بازداشت و دلاوران را اسیر بگیرند. قهرمانان مسلمان تا ممکن بود مردانه دفاع کردند اما همینکه یقین شد که ناوهای بسیار دشمن از چهار جانب در صدد تصرف كشتی آنها هستند متفقاً آرزو مند غرق شدند و امیر جاندارم شخصاً به انبار زیر كشتی رفته آنرا سوراخ کرد سپس بسطح كشتی آمده فریاد کشید ای اهل صلیب ما میتوانستیم باز هم تعداد هنگفتی از افراد شما را از پا در اندازیم تا خود كشته شویم ولیکن اموال فراوانی که در این كشتی موجود است بجامعه‌ی مسلمانان تعلق دارد و چون بهیچ روی نمی‌باید که از آن اموال يك پشیز بدست شما افتد اینك بهتر دیدیم که

آنها را بدست امانت دریا بسپاریم .

لحظه‌ای نگذشت که ناو بزرگ مزبور با هفتصد دلاور و مبالغ هنگفتی طلا و آذوقه و مهمات چرخشی بدور خود زده در آب فرو رفت و این واقعه دردلهای اهل صلیب عظمت اخلاق و قدرت مغنویات مجاهدین مسلمان را بطوریکه میبایست جلوه گر گردانید .

بالاخره ریکاردوس نیز وارد عکا شد و با ورود او نیرومندی اهل صلیب بعد اعلای رسید یکروز سپاهیان صلیبی در صدد بر آمدند خندق عکا را با ریختن اجساد جانوران و حیوانات مختلف پر کنند اما مدافعین شهر به چند قسمت شده هرچه را اهل صلیب میریختند قسمتی از مدافعین آن اجساد را قطعه قطعه میکردند و قسمت دیگر آنها را بداخل شهر میکشیدند و از جانب دیگر بدریا میریختند و سایر دستجات از برج و بارو مدافعه میکردند اما چون تعداد مدافعین شهر کم شده بود کارها بدشواری رو برآه میشد و شب و روز مردم شهر میبایست در کشش و کوشش باشند .

چندروز بعد اهل صلیب يك قلعه کوب بزرگ ساختند و نیز يك برج چهار طبقه که طبقه اول آن از چوب پوست کشیده طبقه دومش از روی طبقه سومش از آهن و چهارمیش از مس بود فراهم آورده قلعه کوب را در آن جا داده بحصار شهر نزدیک بردند و سپاهیان صلیبی از طبقات چهارگانهی آن برج با تیرهای زهر آلود و نفت انداز اهل شهر را آزار میدادند ولی مدافعین شهر شب و روز کوشیدند تا بوسیلهی ماشین های گوناگونی که در حصار داشتند طبقه چوبین را آتش زدند و

بالاخره برج مزبور را واژگون گردانیدند .

در آن ایام اتفاقاً فیلیپ پادشاه فرانسه و ریکاردوس پادشاه انگلیس هر دو بیمار شدند و نزد سلطان فرستاده انواع میوه و جوجه مرغ و برف و دوا طلبیدند سلطان صلاح الدین بدون مضایقه دستور داد تمام مایحتاج آنان را روزانه تهیه کرده به اردوگاه صلیبی بفرستند و هنگامیکه اهل صلیب از هر جانب چه با اردوی سلطان و چه با اهل عکا بشدت میجنگیدند احساسات نوع پرورانه‌ی مسلمانان برای فرمانروایان صلیبی تهیه‌ی دوا و غذا میدید .

عاقبت روز هفتم جمادی الاول سلطان فرمانداد تا جمیع سپاهیان اسلامی به نیروهای صلیبی حمله برند و جنگی عظیم فیما بین در گرفت سلطان شخصاً از این دسته به آن دسته و از این فوج به آن فوج اسب میتاخت و فریاد میزد ای یادران اسلام صبر و تحمل داشته باشید وقت مردانگی است .

مسلمانان در یکجانب تاخته بطرف اردوگاه صلیبی پیش رفتند و خصم را بداخل اردوگاه گریزانیدند اما چون شب بر سر دست درآمد طرفین از میدان جنگ برگشتند .

در آن روز احوال رقت‌انگیز مردم عکا و صدمات و زحمات آنان که ازدور بنظر سلطان میرسید موجب شد که چندین بار بی اختیار سلطان صلاح الدین گریسته بفداکاری و جانفشانی مردم عکا آفرین گفته باحسرت و اندوه از اینکه نمیتوانست چاره‌ئی برای آنان بیاندیشد فقط بدین اکتفا میکرد که از خدای اسلام نجات بطلبد .

آن شب اهل عکا برای سلطان خبر فرستادند که چون اهل صلیب از خاک تپه‌هایی مجاور حصار بوجود آورده‌اند و درون آن تپه‌ها گودالها ساخته از پناه سنگرهای مزبور می‌جنگند دیگر نه نیرو نه سنک و نه آتش ما بر آنان کارگر نیست و اگر یکروز دیگر اوضاع بدینمنوال بماند ناگزیر امان طلبیده شهر را تسلیم خواهیم نمود.

وصول این خبر باعث اندوه و تأثر جمیع مسلمانان شد روز بعد مهاجمین صلیبی یورش برده خندق را در یک سمت پر کرده حصار را سوراخ و از آن سوراخ بداخل خانه‌های درون شهر آتش انداختند بطوریکه قسمتی از خانه‌ها با قسمتی از حصار فرو ریخت و از آنجا اهل صلیب بداخل شهر هجوم بردند اما بار دیگر تعصب و حمیت عجیبی در اهل شهر پدید آمده درون شدگان صلیبی را تماماً از دم شمشیر گذرانیدند و گروهی را که بانردبان‌های خود بی‌الای حصار آمده بودند در نهایت سختی زدند و کوفتند و از بالا بزرگ افکندند اما اینگونه رشادت و فداکاری مسلمانان در برابر تعداد هنگفت مهاجمین تأثیری نداشت و روز بروز اهل شهر ضعیف‌تر و نیروی خصم افزون‌تر می‌گشت بالاخره هجوم‌های پیاپی سپاهیان سلطان که همه روزه در کار بود در برابر افزونی نفرات و تجهیزات اهل صلیب چندان تأثیری نداشت و کار بجائی رسید که مدافعین شهر دیگر از حفظ آن عاجز گشتند -

بنابراین امیر سیف الدین علی بن احمد از جانب اهل شهر نزد امپراطور فرانسه رفته گفت: «ما شهرهای زیادی از دست اهل صلیب در آوردیم و در هر شهری که مردم آنجا از مازینهار طلبیدند بیدریغ

امان داده آنان را در زینهار خود پذیرفتیم اینك این شهر را به شما تسلیم میکنیم بشرطی كه شما بما امان داده تعهد نمائید هیچ فردی از افراد مسلمانان را مورد اذیت و زحمت قرار ندهید . »

فیلیپ شورای جنگی تشکیل داده بعد از مشاوره به امیر سیف الدین چنین پاسخ داد : « ما وقتی بمسلمانان امان میدهیم كه شما شهر بیت المقدس و سایر شهرهائی را كه از اهل صلیب گرفته اید بما تسلیم نمائید البته امیر سیف الدین این گزاف طلبی را نپذیرفت اما بعد كثراد فرمان روای شهر صور مابین طرفین وساطت كرده بشرايط زیر مصالحه را انجام داد : هرچه از اسلحه و آلات جنگ در شهر موجود است با شهر تسلیم اهل صلیب شود . ۲- دویست هزار دینار طلا بعنوان نعل بها به اهل صلیب پرداخته شود . ۳- چوب چلیپای مقدس كه حضرت عیسی را بدان آویخته اند و بدست مسلمانان است به اهل صلیب داده شود . ۴- اهل صلیب مابین اسرای فرنگی كه در دست مسلمانانند صد نفر را به انتخاب خود آزاد سازند بعلاوه مسلمانان هزار و پانصد نفر از اسرای دیگر صلیبی را آزاد كنند گذشته از شرايط مزبور مسلمانانی كه در عكا اقامت دارند خودشان و عیالات و فرزندان و بستگانشان و اموال مخفی آنها در امان بوده میتوانند آزادانه هرچه دارند از شهر بیرون ببرند . وقتی خبر این قرارداد به سلطان رسید سلطان به سختی آنرا انكار كرده مفسد و عواقب نامطلوب آنرا سنجیده سر كردگان و امرای لشكر اسلام را برای تشكيل شورا دعوت نمود اما هنوز شورای جنگی مسلمانان در كار بود كه ناگهان دیده شد كه پرچمهای صلیبی بر فراز حصار شهر

برافراخته گردید و مشاهده‌ی آن حالت دنیا را در نظر سلطان تیره و تار ساخت و بالجمله شهر عکا بعد از آنکه دو سال در محاصره بود و در حدود صد هزار نفر تلفات جنگی آن محاصره بر طرفین تحمیل کشت عاقبت روز جمعه هفدهم جمادی الاخر سال ۵۸۷ بدین طریق تسلیم اهل صلیب گردید. بنابر آماري که مورخین صلیبی می‌دهند طی مدت دو سال که محاصره‌ی عکا دوام داشت صد پیکار جزئی و نه جنگ عمومی در برابر حصار مزبور مابین اهل صلیب و مسلمانان بوقوع پیوست و طرفین بسیاری از شجاعان و دلاوران خود را در جنگهای عکا از کف دادند. بالاخره مبلغ دوست هزار دینار را در سه ماه مقرر شد که بسه قسط مسلمانان بپردازند و بعد از آنکه پادشاهان صلیبی سوگند یاد کردند که زینهار خود را نشکنند وارد شهر شدند اما بمجرد ورود بشهر اهل صلیب عهد و پیمان خود را شکستند و بسیاری از اموال مسلمانان را ضبط کردند و گروهی از بزرگان شهر را بازداشت نمودند بدین عنوان که آنها را در گرو پول و چوب صلیب و سایر شرایط نگاه میدارند. سلطان برای تهیه‌ی پول فرمان داد و بعد از آنکه مبلغ صد هزار دینار فراهم آمد شورائی در حضور سلطان تشکیل و چنین رای داده شد که از اهل صلیب تقاضا شود که بازداشت شدگان مسلمان را آزاد سازند و نیز جمعیت موسوم به «جمعیت هیکل» چون يك حزب دینی و روحانی میباشند ضمانت نمایند که در صورت پرداخت پول اهل صلیب شرایط مقرر را انجام خواهند داد. اما جمعیت هیکل ضمانت خود را رد کرده اظهار داشتند که ما به این مردم صلیبی و تعهد و پیمان اینان هر چند که خود را اهل دیانت و مسیحی درست معرفی می‌نمایند اعتماد نداریم.

از طرفی پادشاهان صلیبی اظهار نمودند که شما چوب چلیپا و اسیران ما و مبلغی را که تعهد کرده‌اید تسلیم نمائید سپس ما بنوعی که مصلحت بدانیم راجع بیازداشت شدگان مسلمان عمل خواهیم کرد .

در آن حال سلطان دانست که اهل صلیب خیانت کرده باز هم قصد خیانت دارند از اینرو بار دیگر پیغام فرستاد که ما چوب صلیب و صد هزار دینار تقدرا برای شما میفرستیم و راجع بباقیمانده بشما گرو میدهم بشرطی که شما مردمی را که بی جهت توقیف کرده‌اید آزاد گردانید و نیز بار دیگر هم خودتان قسم بخورید و هم جمعیت همکل ضامن اجرای شرایط شود - چون این گفتگو بجائی نمرسید سلطان از فرستادن وجه امتناع نمود و همینکه اهل صلیب از گرفتن پول ناامید شدند روز ۲۷ رجب سپاهیان خود را از اردوگاه بیرون آورده در دامنه کوه عیاص صف کشیدند در آنجا سه هزار نفر مسلمان را که از اهل عکابازداشت کرده بودند بادهستهای بسته گردهم حاضر ساخته سپس بانیزه از هر جانب به آنان هجوم برده همگی را بقتل رسانیدند و این عمل زشت که حتی در نزد منصفان اهل صلیب نیز منفور واقع شده است بفرمان ریکاردوس شیر دل پادشاه انگلستان بوقوع پیوست .

در آن حال اردوگاه سلطان از آن نقطه دور بود اما فوجی که برای دیدم بانی آنجا اقامت داشت گزارش جنایت اهل صلیب را فوراً برای سلطان فرستاد سلطان و سرکردگان اردوی اسلامی بشدت از آن عمل زشت خشمگین گشتند و دستجاتی از اردوی اسلام بکمک فوج دیده بان رسیده بصوف صلیبی حمله بردند و در آن روز طرفین کشتار مهمی

کردند و پیکار آنان تا شب دوام داشت .

بعد از آنکه اهل صلیب وارد عکاشدند تمامی آذوقه و اسلحه و اموالی را که در شهر بود پادشاه فرانسه و پادشاه انگلیس هابین خود قسمت کردند و در سر تقسیم غنائم همیشه ریکاردوس موجب گفتگو و رنجش دیگران میشد و چون شخصی ناهربان و عصبانی بود نسبت به اهل صلیب با منتهای خشونت رفتار میکرد چنانچه وقتی صلیبی ها بدرون شهر رفتند هریک از ملل مختلف پرچم خود را در یکی از برج های شهر افراشتند از جمله لئوپولد یکی از امرای اطیش نیز بیرق اطیش را بر فراز برجی نصب کرد اما ریکاردوس با خشم و غضب فرمان داد پرچم اطیش را کنده در خندق افکندند و چون سربازان آلمانی خواستند انتقام این اهانت را بگیرند لئوپولد ممانع گشته گفت موقعی خواهد رسید که من شخصاً از دشمن بدکردار انتقام خود را بگیرم .

از طرفی فرمانروای صور گمراد نیز از رفتار پادشاه انگلیس رنجیده سپاهیان خود را برداشته از عکا بصور رفت پادشاه فرانسه نیز چون میدید که همکاری با پادشاه انگلیس و تحمل غرور و نخوت او برایش دشوار است دست و پای خود را جمع کرده با نیروهای فرانسوی به اروپا برگشت .

اما پادشاه انگلیس از رفتن پادشاه فرانسه اندوهناك نشد زیرا میخواست در بردن غنائم و ضبط ممالك اسلام شریك دیگری نداشته باشد هنگامیکه فیلیپ عازم اروپا میشد ریکاردوس از او تقاضا نمود سوگند بخورد که وقتی بفرانسه رسید برضد انگلستان به عملیاتی دست

نبرد فیلیپ نیز بی مضایقه طبق میل او سوگند خورد - فیلیپ از نیرو-  
های خود ده هزار نفر زیر فرمان دوک دوبورگنی، جدا ساخته به کمک  
اهل صلیب باقی گذاشت و خویشتن از عکا بشهر صور رفت و ایامی که  
در شهر صور اقامت داشت سلطان صلاح الدین هدایایی مرکب از انواع  
قماش و لباس و مشک و عطرها و نفایس دیگر برای او هدیه فرستاد تا  
بفرانسه سوقات ببرد امپراطور فیلیپ از صوره ایتالیا رفت و اهالی شهر  
رم او را باطنطنه و شکوه بزرگی پذیرفتند سپس از رم به پایتخت خود  
شهر پاریس عزیمت نمود .

بعد از رفتن پادشاه فرانسه فرماندهی کل اهل صلیب به اختیار  
ریکاردوس درآمد این پادشاه جوان شهر عکا را از هر جهة استحکام  
داده همسر خود برجاریا را در آنجا گذاشته صد هزار نفر از سربازان  
زبدهی صلیبی را با خود برداشته بقصد تسخیر جمیع ممالک اسلام از  
راه کنار دریا رو بشهر حیفاروانه گشت . ریکاردوس به سلیقهی خود  
درفش بزرگی تهیه دید که آنرا برستونی عظیم می افراشتند و آن  
ستون را با عرابه هائیکه گاوهای قوی آنرا میکشیدند در وسط سپاه  
حمل و محافظت میکردند . نیروهای صلیبی روز اول شعبان از عکا  
روانه شدند و همینکه به سلطان خبر رسید فرمان جرکت نیروهای مسلمان  
را صادر کرد و فوجی از لشگریان را زیر فرمان پسرش ملک الافضل پیش  
قراول ساخته بدنبال اهل صلیب فرستاد . لشگریان ملک الافضل همینکه  
بدنبالهی اهل صلیب نزدیک شدند آنرا از عقب بشدت تیرباران نمودند  
بطوریکه جماعتی مقتول و گروهی را اسیر گرفتند و ریکاردوس ناچار شد

از پیشاپیش سپاهیان خود برگشته دنباله‌ی اردوی خویش را محافظت نماید. بدین‌طریق اهل صلیب تا حیف‌ا پیش رفتند و نزدیک شهر اردو زدند مسلمانان نیز از عقب رسیده نزدیک اهل صلیب اتراق کردند در آن جا سلطان فرمان داد عموم افراد لشکر بارهای سنگین و اشیاء زیادی خود را به قلعہ (امجدریافام) فرستاده سبکبار شوند. از حیف‌ا اهل صلیب براه افتادند در حالیکہ مسلمانان نیز از هر طرف بدنبال آنان می‌رفتند و هرچه در راه از دستشان می‌رسید دشمن را غافلگیر ساخته گروهی را کشته و گروهی را اسیر می‌گرفتند عاقبت در نزدیکی قیساریہ دواردوی خصم بجان هم افتادند و تا شامگاه بشدت جنگیدند و چون تاریکی در میان حایل شد هردو سپاه نزدیک هم اردو زدند.

از نقطه‌ی قیساریہ سلطان نیروهای خود را بجانب دیر راهب کشید اما اهل صلیب بکمان آنکہ مسلمانان در خود احساس ضعفی کرده عقب میکشند بدنبال آنان شتافتند و چون طرفین بهم نزدیک شدند مسلمانان بجانب آنها هجوم برده با حملات پیاپی اهل صلیب را واپس رانده ناگزیر ساختند کہ بکنار دریا عقب بکشند.

روز دیگر ریکاردوس برای جبران شکست دیروز پیشاپیش سپاه خود افتاده بار دیگر بمسلمانان حمله برد و در این روز شیردل در حقیقت شیردل بودن خود را بظہور رسانید زیرا منتهای شجاعت و دلاوری را بکار برد - نزدیک ظہر آن روز یکی از دلاوران صلیبی بنام ژاکوب به شمشیر یکی از مسلمانان از اسب افتاد و هنگامیکہ جان میداد فریاد زد

ای ریکاردوس انتقام مرا از دشمن بگیر! این فریاد دلآورد مزبور بطوری ریکاردوس را بر سر غیرت و هیجان آورد که بشدت بر مسلمانان حمله برد و نیروهای مسلمان تاب حملات او را نیاورده شکست خوردند و بسیاری از سربازانی که در منتهای دو جانب جناح راست و چپ بودند بعد از ظهر آن روز تلف شدند و اما دستجات فراری خود را به قلب رسانیده به نیروهای زیر فرمان سلطان پناه بردند در آن حال سلطان مصلحت دید که در جنگلی که نزدیک بود متحصن گردد وقتی مسلمانان وارد جنگل شدند اهل صلیب به گمان آنکه در آنجا کمین نهاده مکاری در میان است از تعقیب آنان باز گشتند و چون دشمن معاودت نمود سلطان فرمان داد سنج های بزرگ را بصدا در آوردند تا نیروهای فراری از هر جانب بجایگاه سلطان مجتمع شوند.

بعد از این جنگ ریکاردوس سپاهیان خود را برداشته بشهر یافا رفت و در حالیکه یکنفر از لشکریان مسلمان در آن شهر اقامت نداشت آنجا را متصرف شد و شروع کرد بساختن استحکامات اما سلطان صلاح الدین سپاهیان خود را برداشته بشهر رمله عزیمت نمود و در آنجا با برادرش ملک العادل و سایر امیران و سرگردگان شورائی تشکیل داد در شورای مزبور رأیها براین قرار گرفت که چون یافا در میان دو شهر بیت المقدس و عسقلان قرار دارد و اکنون بتصرف دشمن در آمده مسلمانان قادر نخواهند بود که هم عسقلان و هم بیت المقدس را از هجوم خصم محفاظت نمایند بنابراین بهتر آنست که استحکامات عسقلان بکلی ویران گردد و اهالی شهر مزبور بجای دیگر

منتقل شوند هر چند سلطان قلیش رضایمیداد که شهری بزرگ و مستحکم مانند عسقلان را ویران کند اما سخن امیران و سرکردگان سپاه چندان بیراه نبود و هرگاه استحکامات عسقلان بدست اهل صلیب میافتاد واقعا کار مسلمانان دشوار میگشت بنابراین سلطان بجانب عسقلان رفته در سمت شمال شهر اردو زد و آن شب تا صبح در اندیشه و اندوه خراب کردن آن شهر گذرانید سلطان میگفت بخدا قسم مرگ فرزندان بر من گواراتر است تا نابودی عسقلان اما بهر حال مصلحت عامه مسلمانان در خرابی شهر مزبور است. روز دیگر سلطان حاکم عسقلان را طلبیده فرمان داد با کمک اهالی استحکامات شهر را خراب کنند مردم عسقلان که آن خبر را شنیدند فریاد ناله و گریه را بلند ساختند اما بهر حال سلطان با لشکریان خود بخراب کردن باروی شهر پرداخت و اهالی عسقلان هرچه را از اموال خود توانستند برداشتند و هرچه قابل حمل نبود بر جا مانده تلف گردید قسمتی از این مردم بجانب مصر و بعضی بدمشق و دسته ای بحلب رفتند اما سلطان از بیم آنکه مبادا اهل صلیب این خبر را شنیده از یافا به عسقلان بتازند روز و شب برویران کردن استحکامات شهر میکوشید و از نیروهای دیده بان همه روزه خبر اهل صلیب میرسید که عجالاً مشغول استحکام یافا هستند بالاخره تا آخر ماه شعبان تمامی حصار و برجهای متین و مستحکم عسقلان با خاک یکسان گشت سپس شهر را از هرجانب آتش زدند تا مبادا از اشیاء و اموال مردم چیزی بدست دشمن افتد بدینطریق یک شهر زیبا و مستحکم و قدیمی بعنوان مصالح عالم اسلام از روی زمین ناپدید گشت.

هنگامیکه سلطان از ویران کردن شهر عسقلان فراغت مییافت خبر رسید که اهل صلیب در یافا استحکامات خود را تکمیل کرده اینک به دسته‌های مختلف تقسیم گردیده بقصد قتل و غارت هر دسته بجانبی از خاکهای اسلام شتافتند - سلطان روز دوم ماه رمضان از عسقلان ویران عازم شد و چون به رمله رسید قلعه و استحکامات آنجا را نیز موجب خوف و اندیشه دانسته امر داد ویران سازند و خویشتن بجانب بیت المقدس رفته روز چهارم رمضان وارد آنجا شد و در تکمیل استحکامات کوشیده امور داخلی آن شهر را سرانجام کامل داده روز هشتم رمضان از بیت المقدس بیرون آمد - اتفاقاً آنروز ریکاردوس پادشاه انگلیس با بعضی از دوستانش برای شکار بحدود صادرن رفته بود و هنگام ظهر در سایه درختان نشسته بود که گروهی از لشکریان اسلام سر رسیده همگی را احاطه کردند - مسلمانان البته شخص ریکاردوس را نمی‌شناختند در آن موقع یکی از ملازمان فدارکار او موسوم به ویلیام که لباسش هم از لباس ریکاردوس فاخرتر بود برای نجات پادشاه تدبیری اندیشیده بزبان عربی فریاد زد: «ای دلاوران مسلمان من پادشاهم مرا نکشید» مسلمانان فریب این سخن را خورده همگی شخص ویلیام را دور کرده و گرفتند و بدیگران توجه کافی نشد از اینرو ریکاردوس از آنچنان حادثه‌ای سهم‌گین نجات یافته خود را به یافا رساند -

اما مسلمانان پس از آنکه دانستند ویلیام آنان را فریب داده اورا بزندان دمشق روانه ساختند ریکاردوس بعد از آنکه دانست که مسلمانان ویلیام را با وجود مکر و فریبی که بکار برده بود نگشته‌اند بسی شادمان

گشت و بساطان پیغام داد که ده تن از امیران مسلمان را که در اسارت هستند در مقابل آزادی ویلیام آزاد خواهد ساخت سلطان این پیشنهاد را پذیرفت و هر دو جانب بقول خود وفا نموده ویلیام و هر ده نفر امیر مسلمان آزاد شدند.

### بند سیزدهم - عشق و جنگ

در اثنای وقایع ذکر شده در بالا پیش آمدی که موجب آن عشق و مولود آن نیز عشق و محبت و مسالمت بود در مناسبات مابین اهل صلیب و مسلمانان تغییرات مهمی بوجود آورد، داستان این پیشامد بقرار زیر است. روزی ریکاردوس همراه خواهرش جوانا و همسرش بقصد شکار از اردوی خود بیرون آمد و چون روز بمیان رسید و گرمای هوا شدت کرد ریکاردوس در حالیکه میخواست بدنبال یک گله شکار بتازد از خواهرش خواست نمود کنار بر که آبی زیر درختهای مرکبات قدری آرام بگیرد تا او از شکار برگردد از عجایب اتفاقات آنست که در همان روز و در همان ساعت ملك العادل (میرانشاه) برادر سلطان صلاح الدین نیز با گروهی از دوستان و نزدیکان خود بقصد شکار بحد و دهان کوهساری که پادشاه انگلیس در آنجا سیر میکرد اسب انداخت و بنا بر تعقیب چند شکار او نیز از همراهان خود جدا گردیده بی خبر بطور ناگهانی بکنار بر که ای رسید که جوانا در آن بر که مشغول آب تنی بود البته چهره ی مردانه و زیبایی مخصوص نژاد کرد که در ملك العادل بحد کمال جلوه گر بود منظور نظر کیمیا اثر بانوی انگلیسی واقع شد و ملك العادل چون چشمش به آن چهره و اندام یخت و آن زیبایی و ملاحظتی که در شاهزاده خانم انگلیسی

بود افتاد بجای آنکه در تعقیب شکارهای خود بتازد ناگهانی شکار بانو گردید - در آن روز هر دو جوان دلداده ساعتی چند باهم نشستند و پیش از آنکه ریکاردوس برگردد ازهم جدا شدند اما جوانا که دلداده و شیفته ملك شده بود همینکه برادرش از شکار برگشت با صراحت و صداقت پیشامد ملاقات را حکایت کرده از اخلاق و رفتار و صمیمیت و جوانمردی ملك العادل برای ریکاردوس داستانها گفت و بالاخره کار عشق این دو جوان بجائی رسید که ریکاردوس نیز با زوجه اش در ملاقاتهای محرمانه ای آندو تن حضور مییافت و مابین ملك العادل با ریکاردوس الفت و محبت بدرجه کمال رسید و در نتیجه این رفاقت و بر اثر معاشقات آندو تن که هر چند روز یکبار البته بدیدار هم نایل میشدند ریکاردوس در صدد برآمد که مابین اهل صلیب و مسلمانان را بطریقی اصلاح و التیام دهد بنابراین پادشاه انگلستان هیئتیی نزد سلطان صلاح الدین فرستاده با شرایط زیر طرح صلح را عرضه نمود .

۱- شهر بیت المقدس و ولایاتی که در کناره دریا در تصرف مسلمانان است به فرمانروائی ملك العادل واگذار شود .

۲- شهر عکا و نقاطی که کناره دریا در تصرف اهل صلیب است زیر فرمانروائی ملكه جوانا قرار گیرد و ملكه جوانا بهمسری ملك العادل درآید و آن زن و شوهر در کشورهای مزبور سلطنت كنند تا همه اهل صلیب و مسلمانان در عین مساوات و برادری در کشور مزبور زندگانی نمایند .

۳- ملك العادل از آبادیها و اراضی این کشور بمساحت کافی بعنوان تیول به جمعیت هیکل و راهبان مسیحی واگذار کند اما تمامی قلعه ها

وحصارها واستحکامات در تصرف ملك العادل باقی بماند . سلطان صلاح الدین بنابر رعایت خاطر ملك العادل برادر عزیز خود و نیز برای حفظ نفوس و اموال مسلمانان و احترام از جنگهای بی ثمر طرح مزبور را پذیرفته حاضر شد که صلح کند اما همینکه خبر این مصالحه انتشار یافت جمعیت همگن و راهبان و کشیشان صلیبی اجتماع کرده نزد جوانا رفتند و به او اظهار نمودند که صرف اینکه قبول میکنند بزوجیت یک نفر مسلمان در آید دلیل بر این است که با دین مسیح دشمنی دارد این عمل جوانا فضیحت و قباحتی بیش نیست و حضرت مسیح هرگز این چنین عصبانی را از ملکه مزبور نخواهد بخشید .

بیانات و اعتراضات کشیشان ملکه جوانا را هر اسنك ساخت بنوعی که صریحاً اظهار داشت که من از این قصد خود پشیمان شدم در نتیجه ی این پیشامد نه فقط صلحی بوجود نیامد بلکه متارکه جنگ نیز سر نگرفت و هر دو خصم فرصتی می جستند که سینه های یکدیگر را بشکافند و خون یکدیگر را بریزند خلاصه آنکه زد و خورد های مختصری اینجا و آنجا مابین طرفین رخ میداد تا باردیگر ریکاردوس امپراطور انگلیس برای سلطان صلاح الدین چنین پیغامی فرستاد : (مسلمانان و اهل صلیب نفوس همدیگر را تلف و خاکهای یکدیگر را ویران ساختند و این وقایع اسفناك فقط نتیجه آنست که شما شهر بیت المقدس را از دست اهل صلیب بدر آوردید و چلیپای مقدس را متصرف شدید و حال آنکه بیت المقدس یگانه معبدیست که تا یک نفر از ما زنده باشیم نتوانیم از داشتن آنجا چشم پوشیم بهتر آنست که شما ولایاتی را که در این جانب رود اردن

است بتصرف ما بدهید و چوب چلیپارا نیز که برای شما قیمتی ندارد اما نزد ما شانش عظیم است بما برگردانید تا هر دو طرف بصلح و صفا و مسالمت زندگی کنیم. « سلطان صلاح الدین پاسخ داد اما شهر بیت المقدس همانطور که نزد شما محترم است نزد ما نیز محترم است و گفتگوی استرداد آن حتی برای من در پیشگاه مسلمانان موجب منفوریت و فنام می شود از طرفی تمامی این ولایات ملک ما و ارث ما بوده و قریب است که در تصرف مسلمانان می باشد و شما از راهی بس دراز بدست طمع و پای آرز خود را به این حدود کشانیده اید و اکنون که با خونریزیهای فراوان ما بار دیگر بحق خود رسیده ایم گفتگوی آن نیز برای شما سزاوار نمی باشد و اما راجع به چلیپا باید بگویم که نابود کردن آن چوب از لحاظ توحید و یکتا پرستی خداوند بر ما واجبست مگر اینکه در حفظ آن برای مسلمانان منافع و فوائدی ملحوظ باشد که آنرا نیز شما باید قیمت و بهائی معین نمایید.

بعد از این پیامها گفتگوی صلح منقطع گردید سپس در ماه شوال خبر رسید که اهل صلیب بقصد جنگ از اردوگاه خود جنبیده اند سلطان نیز بجانب آنان حرکت کرد و در حدود رمله مابین طرفین جنگی در گرفت که بفتح و ظفر اهل اسلام پایان یافت و اهل صلیب مقداری کشته و اسیر فراوان دادند.

روز هیجدهم شوال ریکاردوس با ملک العادل بمهمانی جوانان حاضر یافتند و ریکاردوس از ملک العادل خواهش کرد که وسیله ملاقات او را با سلطان فراهم آورد اما سلطان این خواهش و برادر کرده گفت هرگاه

پادشاهان بایکدیگر در بزمی از سردوستی و صفا نشستند دیگر مخاصمه و جنگ ما بین آنها قباحه خواهد داشت ملاقات ما بعد از مصالحه شایسته است .

زمستان آن سال باران و سرما شدت کرد و سپاهیان سلطان خسته و بیچاره شده بودند بنابراین سلطان بسیاری از آنان را مرخص گردانید که بخانمان خود رفته فصل بهار با تجهیزات کافی برای جهاد حاضر شوند و فقط يك لشکر با خود نگاه داشت و شخصاً به بیت المقدس رفته آنجا اقامت نمود . اما روز بیست و سوم ذی قعدة سپاه مصر بحضور سلطان رسید و رسیدن لشکریان مصری روحیات مسلمانان را تقویت نمود سلطان سپاه مصر را برای نگهبانی و نظارت عملیات اهل صلیب مأمور کرد و چون اهل صلیب از حدود رمله بجانب بیت المقدس حرکت کردند در حدود نظرون مابین آنان بالشکریان مصری زد و خوردی وقوع یافت که پنجاه نفر از دلاوران صلیبی با سارت مسلمانان در آمدند . در مدتی که اهل صلیب مقیم نظرون بودند سپاهیان مصری همواره بچهار جانب اردوی آنان ترکتازی کرده ایشان را راحت نمی گذاردند تا بالاخره روز ۲۲ ذی حجه اهل صلیب از نظرون بحدود رمله معاودت نمودند . در این ایام سلطان در صدد افتاد که دژی مستحکم و استوار برای محافظت بیت المقدس بنا نهد و در ساختمان قلعه مزبور شخص سلطان و جمیع امرا و قضات و علما و طلاب و زهاد و عباد مقیم بیت المقدس اشتراك جسته کارگری و عملگی کرده سنك میکشیدند و گل می ساختند .

سال ۵۸۸ قمری آغاز گشت و در بهار این سال پادشاه ریکاردوس

در شورای جنگ پیشنهاد نمود که اهل صلیب به عسقلان رفته باردیگر استحکامات شهر مزبور را بنا نهند اما فرمانده لشکریان فرانسوی دوک دوبورکنی از این پیشنهاد رنجیده لشکریان فرانسوی را برداشته خواست از اهل صلیب جدا شود و ریکاردوس با بزرگان صلیبی هرطور بود او را بر سر صلح و صفا آورده برگردانیدند با اینوصف ریکاردوس روز سوم محرم اهل صلیب را بجانب عسقلان برد و در آنجا به ساختمان باروی شهر پرداخت اما بزرگان و اشراف صلیبی همه روزه به این عمل اعتراض نموده میگفتند ما از اروپا به آسیا نیامده ایم تا به بنائی شهر - سازی اقدام کنیم ما فقط برای نجات بیت المقدس آمده ایم از آنجمله لئوپولد فرمانده لشکر اطریش از همکاری در ساختمان عسقلان امتناع نمود و به ریکاردوس گفت : ( من نه آهنگرم نه نجار و نه بنا هستم و نه معمار . ) پس از این اعتراض لشکریان خود را از اهل صلیب جدا ساخت و بعضی از امرا و بزرگان صلیبی بدنبال وی با قشونهای خود از اهل صلیب جدا شدند اما تمام این اعتراضات و خشمها و قهرها برار کان اراده و عزم ریکاردوس خللی وارد نمیساخت و روز و شب در بنای حصار میکوشید . در این روزها که ساختمان عسقلان در کار بود روزی ریکاردوس از دور گرد و غباری بنظر آورد و چون دیده بانان فرستاد خبر آوردند گروهی از دستجات نگهبان مسلمانان است این نیروها دو فوج بودند فوجی زیر فرمان امیر سیف الدین و فوجی زیر فرمان علم الدین و شب هنگام در حالیکه استراحت کرده بودند ناگهان ریکاردوس مانند اجل معلق برایشان تاخت اما در حینی که ریکاردوس به فوج نخستین حمله برد

فوج دوم فرصت یافت که سوار گردیده بدشمن بتازد و چون ریکاردوس بدفع حمله‌ی فوج دوم پرداخت فوج اول مجال یافت و خود را برای جنگ آماده ساخت سپس هر دو فوج در حال جنگ و گریز از دشمن دور شدند و بیش از چهار نفر در آن جنگ تلفات ندادند.

در روزهای بعد این دو فوج قهرمان دایم بر اهل صلیب تاخته هیچ روزی نبود که از آنان اموال بغارت نبرند و نیز به کاروانهای صلیبی تاخته دستجات صلیبی را که برای آذوقه مأمور میشدند قتل و غارت مینمودند.

در آن اوان فصل روزه و پرهیز عیسویان پیش آمد و بدین مناسبت اهل صلیب به عیش و عشرت مشغول گشتند و همان روزها هیئتی از انگلستان وارد شده به پادشاه خبر دادند که برادرش یوحنا (بلهجه اروپائی ژان - جان) کشور را ویران ساخته بهوس سلطنت و تصرف تخت و تاج افتاده است ریکاردوس بزرگان صلیبی را گرد آورده این واقعه را در آن مجمع گزارش داده گفت: من باید به انگلستان برگردم.

خبر مسافرت ریکاردوس اهل صلیب را بشدت اندوهناک ساخت و بالاخره بعد از گفتگوهای دراز فرمانروای شهر صور گنراد را که به حيله و مکر مشهور آفاق بود عوض ریکاردوس به فرماندهی اهل صلیب انتخاب نمودند و هیئتی معین شد که بشهر صور رفته به گنراد این بشارت را اعلام نمایند وقتی خبر فرماندهی گنراد به اهل صور رسید مردم شادمان شده جشن گرفتند اما این شادمانی چندان دوام نیافت زیرا دو نفر از دشمنان گنراد که مدتی بود بدنبال فرصت میکشیدند در آن روز چون اهل شهر

جشن گرفته بودند و گنراد از حال خود غافل بود بسا خنجر به او حمله برده از چندین جای بدنش او را مجروح گردانیدند ایندو آدم کش تارک - دنیا بودند و جامه‌ی راهبان برتن داشتند یکی از آن دو دستگیر شد و دیگری به کلیسایی پناه برده آنجا پنهان گشت.

از عجایب اتفاقات که وجود تقدیر و قضای آسمانی را به ثبوت میرساند اینست که دوستان گنراد او را به کلیسا بردند تا در آنجا جراحاتش بسته شود و معالجه گردد. اتفاقاً راهب فراری در همین کلیسا مخفی شده بود و همینکه دید ممکن است گنراد را معالجه نمایند با جسارت و تهور عجیبی از خفاگاه خود بیرون بسته خویشان را بروی گنراد افکنده چندین ضربه خنجر بر او وارد ساخت بطوریکه فرمان - روای ناکام در آن لحظه جان بجهان آفرین تسلیم نمود.

در باره‌ی قتل گنراد برخی از مورخین عرب و از آن جمله قاضی ابن شداد گفته‌اند که آن دو قاتل در استنطاق اقرار نمودند که ما را امپراطور ریکاردوس به این عمل وادار نموده است اما مورخین صلیبی ذمه‌ی ریکاردوس را از این تهمت بری میدانند.

تنی چند از اهل تاریخ کشته شدن گنراد را به باطنیه نسبت میدهند و میگویند بنا بر اشاره‌ی سلطان صلاح الدین فدائیان باطنی به قتل گنراد پرداختند. بعد از کشته شدن گنراد خواهرزاده‌ی ریکاردوس بنام هانری که در عین حال برادرزاده‌ی فیلیپ پادشاه فرانسه نیز بود زن بیوه گنراد را تزویج کرد و بفرمانروائی شهر صور انتخاب شد سپس هنگامی که ریکاردوس خود را برای سفر انگلستان آماده میساخت هانری را

جانشین خود گردانید و تمامی کشورهای صلیبی را به اختیار او نهاد در اثنای آن احوال هیئت دیگری از انگلستان وارد شد و از خرابکاری یوحنا (جان) برادر ریکاردوس گزارشات مفصل داده بعلاوه گفتند که فیلیپ پادشاه فرانسه نیز بجانب ایالات متصرفی پادشاه انگلستان لشکر کشی میکند وصول این اخبار ریکاردوس را بشدت پریشان ساخت و در صدد افتاد هر چه زودتر بکشتی نشسته روانه شود اما ریکاردوس که شهرت طلب و آرزومند نام و نشان تاریخی بود در صدد برآمد پیش از عزیمت خود شجاعتی نموده عمل مهمی انجام دهد از اینرو بتاریخ نهم جمادی الاول سپاهیان صلیبی را برداشته به قلعه دارون که در تصرف مسلمانان بود تاخت و آن قلعه را جبراً تسخیر کرده ویران گردانید و چون در آن هنگام لشکریان مسلمان بطوریکه اشاره شد در مرخصی یادر حیفه بودند سلطان صلاح الدین نتوانست در حفظ قلعه دارون بکوشد.

بعد از تسخیر دارون سپاه صلیبی رو به بیت المقدس حرکت نمود اما مسلمانان چون نیروی بزرگی برای مقابله با خصم نداشتند بدستجات کوچک تقسیم شده در دره ها و گدازها در بیشه ها و نقاط مناسب کمین کرده روز و شب از هر جانب به اردوی صلیبی تاخته با ترکتازی و قتل و غارت ضربه های سهمگین بر اهل صلیب وارد ساختند و چون اهل صلیب بدو فرسنگی بیت المقدس رسیدند ریکاردوس از یکجانب شدت ترکتازی مسلمانان و از جانب دیگر حالت سستی و تردید سپاهیان صلیبی را بنظر گرفته انجمنی تشکیل داد مرکب از پنج تن از امرای فرانسوی و پنج تن از

امرای صلیبی سوریه و در آنجا نسبت به عملیاتی که باید شود مصلحت جوئی نمود.

فرانسویها معتقد بودند که چون مسلمانان اکنون آمادهی کارزار نمیباشند بهتر است هر چه زودتر بمحاصرهی بیت المقدس اقدام شود اما اعضای دیگر انجمن مخالفت نموده میگفتند اخباری که بشما میرسد خالی از حقیقت است و مقصود مسلمانان از انتشار این اخبار آنست که ما را در تله بیناندازند زیرا هر گاه نیروی کافی نمیداشتند ممکن نبود سلطان شخصاً در بیت المقدس اقامت ورزد و خود را محصور سپاهیان ما گردانند تا بالاخره شورای مزبور با پیشرفت بجانب بیت المقدس مخالفت نمود.

از این جانب شاید بمورد باشد که نظری بافکار و احوال سلطان صلاح الدین بیناندازیم، سلطان در بیت المقدس بود که خبر نزدیک شدن اهل صلیب به او رسید در این موضوع قاضی ابن شداد که از محرمان و مصاحبان دایمی سلطان بود چنین داستان مینماید:

«شب نوزدهم جمادی الاخر سلطان فرمانداد جمیع امیران و سرکردگان در حضورش گرد آمدند و بمن امر نمود برپا خاسته راجع بجهاد خطبهی تشویق آمیزی بخوانم من برخاستم و پس از یاد خدا و صلوٰة بر پیغمبر ص آیات جهاد را خوانده چیزهایی که برای ترغیب و تشویق مجاهدین در نظر داشتم همه را در خطبه آوردم سپس گفتم حضرت رسول اکرم هر وقت که در جهاد کاردشوار میشد با اصحاب خود پیمان مړك می بستند که تا جان دارند از میدان جهاد رو نگردانند ما هم سزاوار است که برای حفظ شهر مقدس فردا در مسجد اقصی جمع

شده با سلطان پیمان مرك ببندیم شاید در پرتو این نیت پاك و صمیمیت ما برای جانفشانی در راه خدا ، خداوند هم كمك کرده شر دشمن را دفع فرماید . « حاضران عموماً با این پیشنهاد موافقت نمودند اما سلطان همانطور که در اول مجلس گرفته خاطر بود ساکت ماند و حاضران انجمن نیز با احترام وی عموماً سکوت ورزیدند بطوریکه صدای نفس افراد در آن لحظات شنیده میشد .

بعد از مدتی خاموشی سلطان سر برداشته پس از حمد خداوند و صلوٰة بر پیغمبر فرمود : « ای امیران و سرکردگان همین قدر بدانید که امروزه یگانه مدافع اسلام و محافظ ناموس مسلمانان شما هستید و بس و اینرا نیز بدانید که مسؤولیت نفوس و اموال و نوامیس مسلمانان بر دوشی شماست زیرا مدت‌هاست که از بیت‌المال مسلمانان معاش خود را می- گذرانید و هر مال و جاهی که در خدمت این دولت اسلامی نصیب شما شده است در ازای آنست که روز مبادا جان خود را فدای منافع مسلمانان سازید من بیش از این سخنی با شما ندارم . »

از مابین حاضران امیر سیف‌الدین برپا خاسته گفت : « ای سید ما و مولای ما سال‌هاست که ما بنعمت تو متنعم هستیم و در راه انجام وظیفه بیش از جانی موجود نداریم که آنرا بر کف دست گرفته بخدا قسم بی بروا و بیدریغ در راه خدمت نثار میکنیم . « جمیع امرا و حاضران مجلس با او هم آواز شدند در آنحال تا حدی صورت سلطان شکفته گشت . روز پنجشنبه تمامی همت ما در تجهیزات و فراهم آوردن وسایل جنگ مصروف بود شب جمعه در خدمت سلطان بودم او را گرفته میدیدم

هنگامیکه بعد از نماز عشاء به جمیع درباریان مرخصی داده شد من خواستم بخانه‌ی خود بروم اما سلطان اشاره فرمود در خدمتش ماندم بعد از آنکه مجلس خلوت شد سلطان فرمود میدانی امروز چه واقع شده است عرض کردم نه - فرمود امروز فرمانده لشکر مصر خبر داد که گروهی از سپاهیان و سرکردگان نزد من آمده میگویند محصور ماندن ما در بیت المقدس کاریست بیجا و ممکن است سر نوشت ما نیز مانند مردم عکا شود ما باید از شهر بیرون رفته با خصم بجنگیم اگر غالب گشتیم که مقصود حاصل است و اگر مغلوب شدیم بیت المقدس میرود اما سپاه اسلام در دست دشمن نابود نمیشود و خواهیم توانست بار دیگر خود را مجهز ساخته با خصم بجنگیم .

سلطان پس از این نقل قول خاموش ماند و من نیز در حیرت بودم که چه باید کرد آن شب تا سحرگاه سلطان بیدار نشست و من به لحاظ حفظ سلامت وی خواهش نمودم ساعتی استراحت نماید خود نیز بمنزل رفتم اما همینکه وارد منزل شدم صدای اذان سحر بگوشم رسید ناچار دست نماز گرفته بخدمت سلطان برگشتم و نماز را با هم خواندیم سپس بمسجد اقصی رفتیم سلطان پیش از نماز جمعه دو رکعت نماز خوانده ، سر بسجده گذاشت من میدیدم که اشک های او روی سجده اش روان شده بود .

بعد از ادای نماز جمعه که ما به جایگاه سلطان برگشتیم از فرمانده اردوی نکهبازان که همه روزه گزارش حرکات اهل صلیب را میفرستاد و موسوم بود به امیر جردیک خبر رسید که امروز اهل صلیب همگی

از اردوگاه خود سوار شده روی تپه صف کشیده بجانب بیت المقدس مدتی نگاه میکردند پس از ساعتی باز به اردوگاه خود برگشتند بدنبال این خبر گزارش دیگری از امیر جردیک رسید بدین مضمون که جاسوسان ما خبر میدهند که در شورای جنگی اهل صلیب اختلاف افتاده فرانسویان مایل بمحاصره بیت المقدس هستند و دیگران با آنان مخالفت میورزند عاقبت سیصد نفر از اعیان اهل صلیب انتخاب شدند آن سیصد نفر سی نفر و آن سی نفر سه نفر را انتخاب کردند که طبق نظر آنان عمل شود آن سه نفر متفقاً رأی بیازگشت اهل صلیب دادند و در روز بیست و یک جمادی نیروهای صلیبی کوچ کرده بجانب رمله رهسپار شدند. « این بود بیانات قاضی ابن شداد که قاضی بادکوبه از او نقل کرده است.

ماه رجب را سلطان در بیت المقدس باقی ماند و چند مرتبه از جانب اهل صلیب نمایندگانی برای صلح آمدند ولی صلح انجام نگرفت. روز دهم رجب خبر رسید که اهل صلیب بقصد تسخیر بیروت روانه شدند سلطان از چنین فرصتی استفاده کرده با نیروهاییکه اکنون از هر جانب بكمك میرسیدند از بیت المقدس به یافا حرکت کرد درحالیکه جناح راست و چپ سپاه را منظم ساخته فرزندش ملك الظاهر بفرماندهی جناح راست و برادرش ملك المعادل بفرماندهی جناح چپ و خودش در قلب قرار گرفت بدین ترتیب به یافا رسیده شهر را محاصره کرده منجنیق ها و قلعه کوبها را برای ویران ساختن استحکاماتی که بتازگی اهل

صلیب با سرپرستی شخصی ریکاردوس پادشاه انگلستان در آنجا ایجاد کرده بودند بکار انداخت .

روزی چند هردو جانب بشدت هرچه تمامتر بیکار میکردند تا بالاخره اهل صلیب ناتوانی خود را احساس کرده دو نفر نماینده بخدمت سلطان فرستادند و تقاضای صلح نمودند سلطان اظهار نمود براساس شرایطی که سابقاً در بیت المقدس گفتگو شده بود حاضر است صلح نماید اهل صلیب برای قبول مصالحه روزی چند مهلت طلبیدند و سلطان پذیرفت و بدستجات نقب زن فرمانداد در کار خود کوشش ورزند روز بعد برج بزرگ فرو ریخت و گرد و غبار عظیمی بهوا برخاست بطوریکه چشم چشم را نمیدید در آنحال هیچکس از نیروهای مسلمان برای تسخیر برج قدم نهاد بعد از فرو نشستن غبار مسلمانان دیدند که اهل صلیب عموماً در شکاف برجها با هرگونه اسلحه‌ی مدافعه گرد آمده‌اند سلطان فرمانداد از منجنیقها باران سنگ بجانب مدافعین باریدند و باز باردیگر سه نفر نماینده‌ی صلیبی بخدمت سلطان رسیده تقاضا نمودند جنگ را متوقف دارد تا آنها برای مذاکره‌ی صلح آماده شوند سلطان پاسخ داد اکنونکه مجاهدین اسلام در حال هیجان و خشم و جنگ هستند من نمیتوانم به آنها فرمان بازگشت بدهم .

بالاخره ساعتی نگذشت که قهرمانان مسلمان از هر جانب بحصار بالا رفتند و بشهر ریخته بازار قتل و غارت رواج یافت و اهل صلیب در قلعه‌ی مستحکمی که تازگی برای دفاع یافا ساخته شده بود گرد گشته بدفاع پرداختند .

در همان اثنا از سردار لشکر دیده بان که در جناب بیروت بود بنام نجمی گزارشی رسید حاکی از اینکه ریکاردوس بمجردیکه خبر محاصره یافا را دریافت کرد از محاصره ی بیروت چشم پوشیده براه دریا بسوی یافا روانه گردید .

وصول این خبر موجب گشت که سلطان از اینکه قلعه را بجبر تسخیر کند منصرف و بنا بر تقاضای اهل قلعه آنان را امان داد . اهالی قلعه دروازه ها را گشوده شروع به بیرون آمدن کردند اما ناگهان از دیده بانان قلعه فریادی برآمد که کشتی های صلیبی بکمک رسید این خبر موجب شد که مابقی اهل صلیب دروازه ها را بسته بانتظار پیاده شدن اهل صلیب در مدافعه کوشیدند ولی ساعاتی گذشت و از پیاده شدن نیروهای صلیبی اثری ظاهر نکشت بار دیگر اهل قلعه از کرده ی خود پشیمان شدند و جمعی از روحانیون و اشراف را بحضور سلطان فرستاده طالب عفو و بخشایش نمودند .

از طرفی برای برخی از هوشمندان صلیبی که در قلعه بودند این تصور آمد که علت توقف ریکاردوس و پیاده نشدنش از کشتی شاید این باشد که نیروهای مسلمان و پرچمهای اسلام را بر فراز حصار دیده گمان برده است که کار یافا بیایان رسیده از اینرو آندو سه تن خطاب بمردم صلیبی گفتند یکنفر از شما باید خود را فدای مسیح سازد و قربانی وار از حصار پائین پریده بکنار دریا شتافته حقیقت احوال را برای ریکاردوس گزارش دهد .

این پیشنهاد را یکی از قهرمانان صلیبی پذیرفت و از بالای حصار

فرو جست و چون خاکهای آن جانب ماسه‌ی نرم و ملایم بود آسیبی بدو نرسید و با قدم دو رو بدریا دوید بی آنکه کسی از نیروهای مسلمانان که فتح خود را کامل می پنداشتند متوجه اعمال وی شود همینکه سر نشینان کشتی‌ها فرار آن شخص را بجانب خود مشاهده کردند قایقی به استقبالش فرستاده ویرا نزد ریکاردوس بردند - ریکاردوس چون دانست که هنوز قلعه در تصرف اهل صلیب است باشتاب هر چه تمامتر خویشتن از کشتی به خشکی آمده نیروهایش را پیاده کرده فرمان حمله داد . در آن وقت مابین منزلگاه سلطان صلاح‌الدین تا یافا بیش از یکفرسنگ فاصله بود بنابراین از جریان این احوال بی خبر ماند . از طرفی ریکاردوس در آن روز شهادت و شجاعتی عظیم از خود ظاهر ساخت بطوریکه مورخین اهل صلیب رفتار و کردار ویرا در روز جنگ یافا با اسکندر کبیر تشبیه نموده ریکاردوس را بر اسکندر برتری میدهند . بالاخره ریکاردوس بی پروا بمسلمانان حمله برد و نیروهای سلطان را که در شهر بودند اخراج و اردوگاه خویش را مابین شهر و مسلمانان قرارداد .

از طرفی سلطان در خرگاه خود نشسته بود و تقاضای نمایندگان صلیبی قلعه را پذیرفته دیران بنوشتن امان‌نامه مشغول بودند - همینکه خبر هجوم ریکاردوس رسید نمایندگان قلعه را بازداشت گردانید و فرمانداد که اردو بازار مسلمانان از طرف یافا به عقب اردوگاه سلطانی کشیده شود - ما به تمجیدات مورخین صلیبی از شجاعت ریکاردوس اشاره نمودیم اما باید بگوئیم که مورخین مسلمان نیز در باره وی بی انصافی ننموده اند چنانچه لقب قلب‌الاسد یا شیر دل از طرف مسلمانان

به ریکاردوس داده شده راجع به روز پیکار یا فاقا قاضی ابن شداد میگوید من چشم خود میدیدم که ریکاردوس نیزه اش را مانند اژدها برسر دست در آورده به جناح راست مسلمانان حمله میبرد و صفوف آنانرا از هم دریده به جناح چپ میناخت و بعد از درهم ریختن آنها باز بسمت راست بر میگشت و در تمام مدتی که این حملات بعمل میآمد هیچ فردی از مسلمانان حاضر نشد با پهلوان مزبور مقابله نماید.

ماه شعبان هنوز بدهم نرسیده بود که ریکاردوس بیمار گشت و برای سلطان خبر فرستاده میوه و برف طلبید مخصوصاً چون به هلو خیلی مایل بود اصرار داشت که همه روزه طبقی چند هلوی رسیده پر آب برای او فرستاده شود سلطان فرمانداد تا پزشک مخصوص خودش برای مداوای ریکاردوس به اردوی صلیبی رفت و همه روزه صبح و عصر بارخانهای سلطانی پر از انواع میوجات و شربت آلات سرد و برف و یخ برای پادشاه انگلستان فرستاده میشد. در این روزها که ریکاردوس بیمار بود حاجب مخصوص سلطان بنام ابوبکر همواره بابارخانها همراه میشد و خوردنیها را با مهر مخصوص آبدارخانهی سلطانی زیر نظر ریکاردوس به محرمان وی تحویل میداد.

بعد از آنکه ریکاردوس قدری بهبودی یافت یکی از اشراف دربار خود را با ابوبکر حاجب همراه گردانید تا تشکرات صمیمانهی ویرا از عطف و محبت سلطان صلاح الدین حضوراً عرضه بدارد و مخصوصاً به ابوبکر حاجب چنین سفارش نمود: «تواز جانب من مأمور هستی که نزد برادرم ملک العادل رفته بعد از تقدیم سلام خواهش نمایی که برادرت

ریکاردوس تمنادارد شخصاً نزد سلطان رفته زمینه‌ی صلح بادوامی را فراهم آوری دیگر بس است اینهمه خونریزی و اینهمه خرابکاری هر دو جانب را بنابودی صرف خواهد کشانید اما شرط عمده اینست که سلطان عسقلان را به اهل صلیب ببخشد. « سلطان صلاح الدین هر چند از بن دل مایل به صلح نبود و میخواست مهاجمین صلیبی را از تهاجمی خاکهای مسلمانان اخراج کند اما از آنجائیکه سپاهیان و مخصوصاً امرأوسر کردگان بعلت طول مدت جنگ و دوام محاربات و دادن تلفات واقعاً خسته و فرسوده شده بودند و همواره نزد سلطان از پریشانی خود شکوه مینمودند سلطان بناچار بقبول مصالحه تن درداد و برادرش ملک العادل را از جانب خود نمایندگی بخشید بشرطی که ریکاردوس از دعوی مالکیت عسقلان صرف نظر نماید ملک العادل که مدتها بود بر اثر عشق و محبت جوانا با ریکاردوس ارتباط داشت و همه هفته بایکدیگر در گوشه‌های خلوت دور از نظر اغیار محفل انس برپا میساختند در اینموقع همت به انجام صلح گماشت و بعد از مذاکراتی که چند شبانه روز بطول انجامید زمینه‌ی مصالحه به تصویب طرفین رسید سپس دیوان سلطنتی در حضور سلطان تشکیل یافت و شرایط و شرایط بدینگونه نگاشته شد :

- ۱- ناحیه‌ی یافا (باستثنای قلاع و آبادیها و شهرهای مجدل، رمله الدا، متعلق به اهل صلیب باشد ۲- قیساریه، ارسوف، حیفا، عکا) باستثنای ناصره و صفوه) متعلق به اهل صلیب باشد ۳- اهل صلیب و مسلمانان باتفاق یکدیگر حصار و استحکامات جدیدی را که در عسقلان ساخته شده بکلی ویران کنند ۴- قلاع و نقاطی که در تصرف باطنیه و اسماعیلیه است

تعلق به مسلمانان خواهد داشت ۵- انطاکیه و طرابلس که در تصرف اهل صلیب است کماکان زیر حکومت فرمانروایان کنونی خود باقی خواهد ماند و هر دو ولایت مزبور مشمول این مصالحه میباشد . ۶- عموم اهل صلیب و عیسویان دنیا آزادند و میتوانند بزیارت بیت المقدس بروند و در شهر مزبور کسی مزاحم احوال آنان بدون علل قانونی نشود .

بعد از نوشته شدن صلحنامه یکی از امرای مسلمان همراه نمایندگان ریکاردوس نوشته را نزد وی بردند و ریکاردوس پس از آنکه بمضمون صلحنامه واقف گشت آنرا پذیرفت مدت این مصالحه از بیست و دوم شعبان سال ۵۸۸ تا انقضای سه سال مقرر گردید و قتی يك امیر مسلمان از ریکاردوس ادای سوگند خواست او گفت پادشاهان قسم نمیخورند ولی دست نمایندگان سلطان را بیکان یکان فشرده عهد دوستی بست ولی تنی چند از اعیان صلیبی را نزد سلطان فرستاد تا عوض پادشاه خود سوگند یاد کردند .

از جانب سلطان نیز فرزندانش ملك الافضل و ملك الظاهر و برخی از امرای دیگر قسم خوردند - همینکه کار مصالحه بکلی انجام گرفت جارجیان از جانب سلطان در همه جا بشارت صلح را اعلام نمودند و چون مردم هر دو جانب از دوام جنگ بکلی خسته و فرسوده شده بودند از بشارت صلح به نشاط و شادمانی برخاسته از مسلمان و مسیحی بهم ریخته پای کوبان و کف زنان همدیگر را تبریک میگفتند - سپس گروهی از مسلمانان و گروهی از اهل صلیب برای وفای بشرط در خرابی استحكامات عسقلان اقدام کردند و پس از انجام این کار سپاهیان صلیبی از سلطان

اجازه طلبیدند که بزیارت بیت المقدس نائل شوند سلطان هم بیدریغ اجازه داد بنابراین اول لشکریان فرانسوی سپس اطریشها و بعد از آن دیگران از اهل صلیب بزیارت بیت المقدس شتافتند و سلطان برای نگهبانی و امن و امان لشکریان فوجهای از سپاه خود گماشته بود که در رفتن و برگشتن مواظب اهل صلیب بودند اما هنگامیکه امپراطور ریکاردوس از کثرت زوار و اینکه گروه گروه بجانب بیت المقدس میرفتند آگاه گشت از باب احتیاط و دلبستگی به حفظ مسالمت و مصالحه برای سلطان پیغام فرستاد خواهشمندم کسانی را که از طرف ما اجازه نامه مخصوص در دست ندارند از ورود به بیت المقدس مانع شوید اما سلطان پاسخ داد من وجدانم قبول نمیکند زواری را که بانیت پاك و مقاصد معنوی بقصد انجام مراسم دینی خود به اماکن مقدس رو مینهند بدین عناوین از این کار ثواب بازدارم.

علاوه بر این سلطان عموم زوار را با سخاوت و هر وقت بزرگ خود پذیرائی فرموده از اطعام و مهمانی آنان و هر گونه احترام دریغ نمینمود اینست که میبینیم مورخین اروپائی بزرگی روح و اخلاق سلطان صلاح الدین را میستایند و مخصوصاً در باره ی پاسخ وی به پیغام ریکاردوس راجع به منع زوار او را مدح و ثنای فراوان گفته اند.

بدین طریق آخرین جنگ و حشت انگیز ملل اروپا با ملل آسیا در خطه ی سوریه پایان پذیرفت و هر چند این جنگ سومین جنگ صلیبی است و بعد از این پیکار جنگهای دیگری هم در جانب افریقا و اندلس و سوریه فیما بین مسلمانان با اهل صلیب بوقوع پیوسته است اما هیچکدام از آنها را نمیتوان با سه جنگ نخستین مقایسه نمود زیرا آنها جنبه بین المللی مهمی

نداشتند. اینك سزاواراست در فرجام كتاب خود داستانی هم از پایان كار ريكاردوس و سایر اهل صلیب برای اطلاع خوانندگان گرامی گفته باشیم. بعد از انجام صلح اهل صلیب گروه گروه به اوطان خود یعنی بجانب اروپا برگشتند و ولایات سوریه را به صلیبی‌های مقیم سوریه واگذارند ريكاردوس همراه بقیة السیف سپاهی که از انگلستان آورده بود روز بیست و نهم شعبان سال ۵۸۸ هجری مطابق پانزدهم سپتامبر سال ۱۳۶۹ میلادی روز سه شنبه از عكا به کشتی‌ها نشسته رو بسرزمین ایتالیا لشکر کشید اما هنوز به منزل مقصود نرسیده دریا طوفانی شد و بسیاری از ناوهای انگلیسی با سر نشینانش غرق گشتند و آنچه هم که از غرق نجات یافتند هر کدام را باد بجانبی کشانید و ريكاردوس نیز نجات یافت و چون از فیلیپ پادشاه فرانسه مکدر بود نخواست که از خاک‌های او عبور نماید ازینرو تغییر لباس داده مانند یکی از زواری که از بیت المقدس بر میگرددند در لباس يك حاجی اروپائی در آمده بکه و تنه‌ها بخاك اطریش قدم نهاد تا از آنجا بوطن خود برسد ريكاردوس در خاك اطریش سفر میکرد تا بحدود ولایتی رسید که دوك لئوپولد فرمانروای آنجا بود.

این لئوپولد همان کسی است که در فتح عكا بیرق او فرمان ريكاردوس از برج افکنده شده بود و بخندق پرتاب گردید و بخطر خوانندگان گرامی باشد در آنجا لئوپولد به لشکریان خود گفت من خود انتقام خویش را خواهم گرفت. از روزی که خبر وقوع طوفان و غرق کشتی‌های ريكاردوس و مسافرت او از راه اطریش به اطلاع لئوپولد

رسیده بود کار آگاهان و جاسوسان وی در همه جا دیده بانی نموده چشم  
براه ریکاردوس بودند و بمجردی که حاجی ریکاردوس یکه و تنها قدم  
بخاك لئوپولد نهاد از طرف مأمورین دوك دستگیر و فرمان وی در یکی  
از سیاه چالهای سپهناك زندانی گشت - این سیاه چال در قلعه تنروس  
واقع بود -

از طرفی زوجهی ریکاردوس بر جاریا نیز از غرق نجات یافت و کشتی  
حامل وی بسواحل ایتالیا رسید این بانو در شهر روم اقامت ورزید و  
وقتی خبر غرق ریکاردوس را به او دادند بشهادت قلب خود آنرا باور  
نمود و حتی در بازار روم کمر بند طلای شوهرش را مشاهده نمود که در  
دست دستفروش معامله میشد و آنرا ملکه از وی خرید با اینوصف روز  
و شب منتظر وصول اخبار امیدبخشی بود .

هنگامیکه خبر نجات ریکاردوس و سفر او از جانب اطیش به  
انگلستان رسید دوستان پادشاه بهر جانب راهی شده او را جستجو می-  
نمودند . یکی از دوستان ریکاردوس بنام (بلوندیل) که از همه کس با  
پادشاه بیشتر معاشرت داشت و در کشتی نیز همراه او بود و همراه او از  
غرق نجات یافته بود بنا بعملی بعد از نجات در خشکی از وی جدا افتاده بود  
سپس باز میكوشید خود را به ریکاردوس برساند همینکه خبر گرفتاری  
و زندانی شدنش را بلوندیل شنید تغییر لباس داد بصورت يك نوازنده ی  
دوره گرد در آمده شهر بشهر در اطراف میكشت و بتمام زندانها سرکشی  
مینمود تا بعد از ورود به قلعه ی تمپیروس خسته و فرسوده پشت بدیوار قلعه

نشست و شروع کردند و با ختن ساز خود و يك قسمت اشعار براى كه با اتفاق ريكاردوس  
 طى يكي از بزم هاى هنگام خوشبختى دو نفرى ساخته بودند در اين  
 موقع بياد آورده شروع كرد بخواندن و اشك ريختن ناگهان هنوز شعر  
 دوم را نخوانده بود كه از درون قلعه آوازي شنيد كه شعر سوم را ميخواند  
 ديگر بر شخص بلونديل ثابت شده كه ريكاردوس تندرست و در زندان  
 قلعه تنيروس منتظر نجات است از اينرو بي توقف از آنجا براى افتاده  
 چاپارى خود را به انگلستان رسانيد و خبر زنداني بودن پادشاه را بمادر  
 ريكاردوس و به بزرگان و اشراف انگلستان اعلام نمود .

اشراف انگلستان به اندیشه ي نجات پادشاه خود افتادند اما اين  
 خبر بزودي در اروپا شايع گشت و دو ك لئوپولد از نگاه داشتن ريكاردوس  
 بيمناك شده و براى تحت الحفظ نزد هانرى پادشاه اطريش فرستاد . هانرى  
 ششم هم نسبت به ريكاردوس عداوت ميورزيد زيرا شجاعت و شهامت و  
 عمليات تاريخي او اين حس حسد هانرى را تهيج كرده بود . همين كه  
 ريكاردوس را بحضور هانرى بردند فرمانداد او را زنجير كشيده براى محاكمه  
 بشهر فورس بردند و نوشته جاتي را پراز تهمت و افترا جعل كرده در ديوان  
 عدالت مطرح نموده از ريكاردوس پاسخ طلبيدند . ريكاردوس با منتهاي  
 شجاعت و متانت و با قوت قلب تمام آن تهمت ها را رد كرده مظلوميت  
 و بيگناهي خود را بنوعى آشكار ساخت كه قضات دادگاه بي اختيار بر-  
 احوال وي گريسته او را از جميع تهمت ها بري و بر برائت وي حكم صادر  
 كردند وليكن هانرى ششم باز هم در كينه و دشمني ثابت قدم ماند و حكم

قضات را امضاء نمود و فرمان داد ریکاردوس را در حبس ابد نگاه دارند از آن جانب اشراف انگلستان بهر وسیله متوسل شدند و بسیاری از بزرگان و فرمانروایان اروپا را نزد هانری واسطه قرار دادند و چون از تشبثات خود نتیجه نگرفتند عاقبت دست بدامان پاپ زدند ولی هانری ششم وساطت پاپ را هم نپذیرفت و بالاخره بنابر میانجیگری دو نفر از راهبان آلمانی قرار شد یکصد و پنجاه هزار مارك طلا برای آزادی ریکاردوس پرداخت شود و چون خزینهی انگلستان از ادای آن مبالغ عاجز بود مادر ریکاردوس تمامی زیورهای طلا و نقره و ظروف طلا و نقره و حتی ظرف های سیمین و زرین چند کلیسا را آب کرده سکه زد و بدین طریق با زحمت فراوان یکصد و پنجاه هزار مارك طلا را فراهم آورده به هانری ششم پرداخت نمود و ریکاردوس را آزاد گردانیده به انگلستان بردند و ملت انگلیس باطنطنه و شکوه بیسابقه ای از آن پادشاه دلاور پذیرائی نمود - اینک چند کلمه در گزارش احوال سلطان صلاح الدین باید برای تکمیل اطلاع خوانندگان بنکاریم .

سلطان پس از آنکه دوران صلح آغاز گشت در شهرهای مهم سوریه و فلسطین اقدام به تأسیس مؤسسات خیریه نمود و در همه جای ماستان ها و مدرسه ها ساخت و املاك زیادی وقف آن تأسیسات کرد سپس عازم حج شد و برای حکام مصر و یمن دستور فرستاد تا خوار و بار و وسایل سفر سلطانی را در عربستان فراهم آورند اما وزیر بسا تدبیرش موسوم به - عبدالرحیم و ملقب به قاضی الفاضل که مردی خردمند بود و در بسیاری

از علوم واقف و در حسن اداره‌ی کشور مانند نداشت سلطان را از سفر حج مانع گشته گفت، راست است که ما با اهل صلیب مصالحه کردیم ولی از طرف دیگر ما میدانیم که اهل صلیب در شکستن عهد خود و استفاده از فرصت باک ندارند امرای دیگر نیز با وزیر هم آهنگ شدند و سلطان را از سفر حج مانع گشتند. بعد از انصراف از سفر مکه سلطان برای سرکشی شهرهای ساحلی حرکت کرد و بهر شهری که میرسید در تعمیر و ترمیم و استحکام آنجا و در فراهم آوردن وسایل خوار و بار و عمران و آبادی و رفع حوائج اهالی منتهای کوشش را بکار میبرد. هنگامیکه سلطان به طبریه رسید بهاء الدین قراقوش حاکم قهرمان عکا که از تاریخ تسلیم آنجا در اسارت اهل صلیب افتاده بود و بعد از مصالحه آزاد شده بود بحضور سلطان رسید و بنا بر خدمات عده‌ی بهاء الدین به کشور اسلام و مسلمانان سلطان و جمیع سپاهیان از آزادی وی شادمان گشتند.

بعد از سرکشی ولایات ساحلی سلطان بجانب دمشق رفت روز ۲۶ شوال جمیع مردم آن شهر بزرگ از مردان و زنان و کودکان از شهر بیرون شتافته به استقبال سلطان پرداختند و با شکوه و عظمت در حالیکه اکثر مردم بدنبال دستجات نوزادگان مشغول کف زدن و شادمانی بودند سلطان را وارد دمشق کردند. روز ۲۷ شوال بارعام داد و عموم علماء و ادبا و شعرا و حاجتمندان و حتی افراد ضعیف و حقیر و غربا و مسافران و سیاحان بحضور سلطان رسیده از الطاف و مکارم و بخشش‌های وی مستفید

گشتند - تا سال دیگر که ۵۸۹ هجری بود سلطان در دمشق اقامت ورزید در حالیکه تمامی فرزندان و کس و کار عزیزش در اطراف او بودند و بعد از آنکه آن مرد بزرگ و بزرگوار عمر گرامی خود را در مخاطرات عظیم و جنگها و پیکار گذرانیده باشجاعت و تدبیر و لیاقت خود عالم اسلام را از مخاطرات سهمگین رهانیده بود اینک میخواست مدتی را هم در حال استراحت و آسایش با عزیزان و خاندان خود بگذراند اما روزگار و ناموس طبیعت این چنین نیست که همیشه مردم را کامیاب بدارد - تاج الدین شاهنشاه ابن ایوب در تاریخ خود چنین مینویسد :

روز جمعه پانزدهم صفر سال ۵۸۹ سلطان بر اسب نشسته با استقبال کاروان حج رفت و بعد از ملاقات با حاج بیاد آورد که چگونه خود از ثواب این سفر محروم مانده است بی اختیار گریست و با حال اندوهناک بکاخ سلطنتی برگشت همان شب سلطان تب کرد و پزشکان ماهر بمداوا و معالجه پرداختند اما روز بروز کسالت وی شدت می یافت تا آنکه روز نهم رعشه‌ای بوجود وی عارض شد که هوش خود را باخت و از خوردن و نوشیدن بازماند شهرت این حالت در شهر جمیع مردم را بنوحه و ناله و ادا ساز ساخت اما روز دهم دوباره سلطان بهوش آمد و به غذا میل کرد بعد از دو سه روز بار دیگر مرض شدت نمود و در این حمله‌ی بیماری شب دوم سلطان بحال احتضار افتاد و شیخ ابو جعفر از زهاد و علمای مشهور دمشق برای تلقین شهادتین تمام شب را بر بالین سلطان گذرانید .

قاضی ابن شداد میگوید : شیخ ابو جعفر قرآن میخواند و وقتی به

آیه‌ای رسید بدین مضمون ( اوست خدائی که جز او خدائی نیست - دانای آشکار و نهان ) سلطان بزبان آمده گفت صحیح است و چون به این آیه رسید ( نیست خدائی جز او و خود را به او سپردم ) بی اختیار سلطان تبسم فرمود و باروئی شکفته ناگهان تسلیم روح نمود و تن خویش را به آغوش فنا سپرد در حالیکه روانی شادمان و نامی نیک با محبوبیتی جهانگیر از خود باقی گذاشت .

## خاندان ایوبی

اینک بلحاظ تکمیل تاریخ خود جای آنست که راجع به سلسله ایوبی مصر از خاندان صلاح الدین در نهایت اجمال سخن بگوئیم .  
 پادشاهان ایوبی جمعاً ده نفر بودند که اول ایشان صلاح الدین یوسف پور نجم الدین پورشادی از کردهای همکاری آذربایجان بود و دهمین پادشاه ملکه شجرة الدر ( یعنی درخت مروارید ) همسر شایسته و کاردان ( توران شاه ملقب به ملک المعظم ) بود و این بانو با عدالت و انتظام بر کشور وسیع ایوبی فرمانروائی نمود و عاقبت به اشاره و تحریک خلیفه المستنصر بالله که از بغداد مکرر خطاب بپزرگان سرزنشها نوشت و فرمانروائی زنی را بر کشور اسلامی مصر ناروا و قبیح شمرد از سلطنت خلع شد و از آن تاریخ پادشاهی بدست غلامان خاندان ایوبیه افتاد که در اصطلاح اهل تاریخ ( مماليك مصر ) نامیده میشوند و اکثر از نژاد چرکسی و داغستانی بودند و سلطنت مماليك در مصر تا دوران استیلای عثمانی بر آن کشور امتداد یافت .

مدت سلطنت ایوبیان فقط هشتاد سال بود و در (۶۴۸ قمری) زمام پادشاهی بدست مماليك يعنى غلامان زرخرید ایشان افتاد - پادشاهان ایوبی غیر از صلاح الدین هیچکدام عمر دراز نیاقتند و اکثر در جوانی وفات یافتند بدین سبب شیعیان سودانی و هواخواهان خاندان فاطمی دعوی نموده اند که چون صلاح الدین نسبت به خلفای فاطمی مصر سوگند و فدا داری خورده بود ولی خیانت ورزید و خلافت را از آل علی ع گرفته به آل عباس برگردانید با وجود نکو کاریهای خودش و با وجود شهامت و لیاقت فرزنداناش نه از عمر دراز بهره مند شدند و نه از سلطنت لذتی بردند چنین است قضاوت شیعیان افریقا نسبت به خاندان ایوبی .

در اینجا باید یاد آوری نمائیم که دولت مصر از زمان صلاح الدین یعنی از اواخر قرن ششم هجری تا اوایل قرن دهم یعنی تا سال (۹۲۱-۹۲۲ قمری) که دولت مزبور بدست سلطان سلیم عثمانی نابود گردید تقریباً بر تمامی شمال افریقا و بر حجاز و یمن و سوریه و فلسطین و دیار بکر تا کنار فرات فرمانروائی داشت و در کنار فرات با دولت های ایران همسایه بود .

## ثمرات جنگهای صلیبی

جنگهای صلیبی برای اروپائیان فواید بسیاری داشت و آنان را با علوم و صنایع و تمدن مشرق زمین آشنا ساخت و از نادانی و جهالت نجات بخشید و در عین حال برای مردم مشرق نیز منافع داشت . بزرگترین نفعی که عاید مشرق شد این بود که امتداد رزم و پیکار و هجوم های اروپائیان اهالی شام و مصر را در فنون حربی ورزیده و مجرب گردانید و

بحکم اجبار ابزارهای مختلف جنگی در سوریه اختراع شد و انواع ماشین ها و حتی خمپاره رآلاتی که با باروت نکار میرفت در فلسطین و شام رواج یافت و منافع این امور هنگامی بظهور آمد که سیل ویرانی و تباهی آور مغول از ایران بجانب سوریه گذشت اما در آن سرزمین با جنک آوران آزموده و با سلاح کشنده و سوزنده و با حیلها و فنون رزمی جدیدی برخورد که از پیشرفت بازماند چنانکه طی مدت هفتاد سال پیوسته مغولان بجانب سوریه هجوم میبردند و پیوسته نیز شکست خورده تار و مار میشدند و این حقیقت چون روز روشن است که هرگاه مغول بر شام و مصر دست مییافت از دین اسلام و از تمدن شرق میانه اثری باقی نمی ماند و همانطور که امپراتور های مغول مکرر تهدید کرده بودند حتی خانه کعبه را تسلیم بت پرستان مینمودند و یابه پیروان ادیان دیگر وامیگذازدند بنابراین باید اعتراف نمود که همه چیز در این دنیا دارای دو جنبه ی نیک و بد میباشد چنانچه اگر جنگهای صلیبی برای مسلمانان جنبه های بد داشت جنبه های خوبش نیز شایان توجه فراوان میباشد .

فرجام یافت - تهران اردیبهشت ماه ۱۳۳۰



# تألیفات دیگر نگارنده‌ی این کتاب

که در زیر چاپ و اکثر در حاز تجدید انتشار است :

- ۱- دو جلد ایران اقتصادی « تاریخ اقتصاد و تجارت ایران از آغاز عهد هخامنشی تا عصر پهلوی »
- ۲- وصیت نامه اردشیر بابکان
- ۳- یادداشت‌های سیاسی انوشیروان خسرو اول
- ۴- ایران شناسی « شامل جغرافیای دقیق و تاریخ تمدن ایران »
- ۵- تذکره رجال « شامل احوال حکما و فقهای اسلام از ایرانیان »
- ۶- شرح احوال شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی
- ۷- شرح احوال خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی
- ۸- زندگانی سیاسی ابن سینا « که قبلاً در اطلاعات هفتگی منتشر و از روی آن بر بانهای آلمانی ، عربی ، انگلیسی ترجمه و طبع گردیده اینک فارسی آن جداگانه زیر چاپ است »
- ۹- رساله در موسیقی و تاریخ آن
- ۱۰- رساله در سحر و جادو و تاریخ پیدایش آن
- ۱۱- تذکره زنان شاعره و دانشمند
- ۱۲- افسانه‌های تاریخی ایران « شامل یکصد و ده جزوه »
- ۱۳- داستان نادرشاه « دوران کودکی و جوانی او » که در نسخ تاریخی نیست
- ۱۴- داستان یژن و منیژه « که بنگاه مجله ماه نو اخیراً منتشر کرده است »
- ۱۵- تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان
- ۱۶- تاریخ معاصر ایران « از آغاز سلطنت صفویه تا پایان سلطنت شاهنشاه فقید که به‌عنوان ذیل تاریخ حبیب‌السیر منتشر میشود »
- ۱۸- رساله در طالع‌شناسی و نجوم
- ۱۹- ۲۹- حلقه شامل ۲۹ کتاب « داستانهای تاریخ ایران از عهد هخامنشی تا امروز »

کتابهایی که در کتابفروشی اکنون یافت میشود از این مؤلف

- ۱- داستان شهر بانو که تاریخ هجوم اعراب است به ایران در سه جلد
- ۲- جلد اول و دوم و سوم جنگهای صلیبی







